

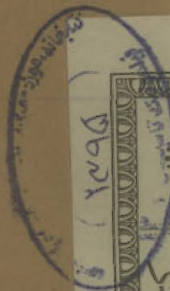
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی «فهرست شده»
۱۵۶۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۶۸

بازدید شد
۱۳۸۱



۹۶۵

کتابخانه مجلس شورای اسلام

کتاب مجری... در... نهج... نهج...

مؤلف... بیان... نهج... نهج...

مترجم... نهج... نهج... نهج...

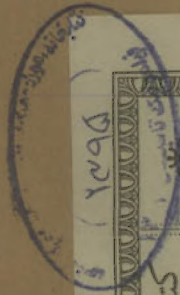
موضوع... نهج... نهج... نهج...

شماره قفسه... نهج... نهج... نهج...

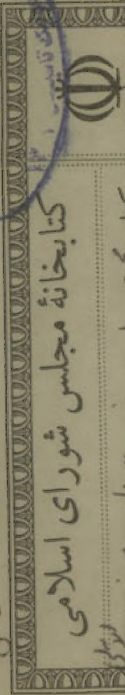
۵۶۸

کتابخانه مجلس شورای اسلام
۱۵۶۸

بازدید شد
۱۳۸۱



۵۶۵۸ - ۲۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مجله

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

شماره

مجله

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

اسلامی

کتابخانه

مجلس

شورای

خطی - فهرست شده
۸۵۶۸

بازدید شد
۱۳۸۱



۶۹۵ - ش

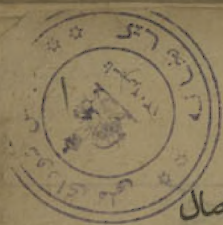
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	۸۶۴۸۹
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه - مودعیه - از اهل بیت علیهم السلام
مؤلف	علامه آیت الله العظمی الخوئی
مترجم	مطهری، محمد باقر
موضوع	تفسیر المیزان
شماره قفسه	۱۵۸۸

خطی - فهرست شده
۱۵۶۸



کتابخانه عمومی
 وزارت معارف و اوقاف و صنایع
 در این کتابخانه
 محفوظ است
 و هر کس که بخواهد
 از این کتابخانه
 استفاده کند
 باید از این کتابخانه
 اجازه بگیرد
 و این کتابخانه
 در تهران
 واقع است
 و این کتابخانه
 در سال ۱۳۰۴
 تأسیس شد
 و این کتابخانه
 در سال ۱۳۰۴
 تأسیس شد





۲۲

چند را در منزلت صوفیه
۱۵۶۱
۱۷۸۸

آنکه ابن بابویه قمی رضوان الله علیه در کتاب خصال
 نقل کرده در باب الثلاث و هم محمد بن یعقوب کلینی
 رحمه الله علیه در اصول و در باب علم ذکر نموده انحضرت
 ناطق حق و وحی مطلق و وارث علم نبوة جعفر بن محمد
صلوات الله علیه و آله و سلم نقل فرموده اند که عاقل
عالم او متعلما او احب العلماء و لا تکن رابعا فذلك
 ببعضهم یعنی صاحب کن در عالمی که عالم باشی یا طالب
 علم یادوست و پیروی علی کن و پیش در مرتبه
 چهارم پس اگر در مرتبه چهارم باشی هلاک خواهی
 شد یعنی باقیش در مزخ خواهی رفت و نیز در کتاب
 مذکور مسطور است که مردم همه برد و قسمند از عالم
 یا طالب علم اند و باخ مردم خرمکن اند و جمیع خرمکنان
 در آتش دوزخند و نیز حدیث دیگر وارد شده که هر کس
 بر سه قسم اند عالمند و طالب علم و غنا و غنا انچه ها را گویند

۱۲-۲۷
بازرسی شد

که سیلاب در جای افتد که خوار و خوار شود و سر کن
 ادم و سر کن سک و چهار پاد را بخا باشد پیش کرده
 ببرد و اینها همه برای سوختن باشد و حدیث سی و چهار
 کافی از حضرت باقر علیه السلام منقول است که آن معصوم مقتدر
 الطاعة فرمودند عالمی که نفع برده شود بعلم او بهتر است
 از هفتاد هزار عابد حدیث چهارم در اصول کلینی مذکور است
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند کسی را هیچ
 عینی نبود و بطلب در آن راه علم دین را و پیش او
 الله تعالی که بکشد او را به بهشت و بگذارد از پلاد که
 بالهای خرد را در زیر پای او و طلب از پیش کنند
 از حق تعالی برای طالب تا آنکه ماهیان در دریا و ماهی جان
 دریا و رنده های میان بان ها و چهار پایان بیابانها
 و هر چیزی که هست در زمین و آسمان همه طلب از پیش
 و دعا کنند از برای طالب علم زیرا که حیا و عزت و زندگی

دل علم است

دل علم است و نور چشم است و هر که دین ندارد دلش
 مرده و چشمش کور است و علم قوه بدست از سستی
 و فرود آورد خدای تعالی صاحب علم را در منزلهای نیکان
 و عطا کند او را در مجالس خوبان در دنیا و آخرت
 و بعلم طاعت و بندگی کرده میشود خدایا و بعلم شنا
 میشود بر حدایت خدای تعالی و بعلم صلح رحم جای آورده
 میشود و بعلم حلال از حرام دانسته میشود و علم پیش
 از علمت و عمل تابع علمست و روزی که حق تعالی بخواهد
 و عروم کرد از خدای تعالی از علم سقیان و بد بخا ترا و دیگر
 جهت از اعمال نزد الله تعالی خشیت است که ترس باشد
 همچنانکه در کلام مجید مقرر باید و مدح علما انما
 یخشی الله من عباده العلماء یعنی اینست جز این نیست
 که میترسند از خدای تعالی بنده کان که عالمند پس از قاعد
 و قوانین و ظاهرا به کرمه معلومست که ترس و وجود

شريف علمائنا وخص من ائمتنا وغيره انما
 تقام في سند واثبات واحاديث وكتب اماميه وغيره
 ودرج علمائنا زانت كه قرآن حركه ودر شمار واور
باب در مذمت صوفيه واحاديث كه دلائل ميكن
 بر مذمت و بر طعن و لعن كرده صوفيه انت كه من كانا
 احمد بن علي رضوان الله عليه در كتاب حقيقه الشيعه
 اورده در بيز طريق نقل الشيخ المفيد محمد بن محمد بن عثمان
 عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب انه قال كنت مع الحادي عشر
 عليها السلام في مسجد النبي صلى الله عليه وآله فانا وجماعت
 من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفي وكان رجلا بليفا وكان
 له منزلة عظيمه عنده عليه السلام ثم دخل المسجد جماعة من الصوفيه
 وجلسوا في جانبهم سدا برا واخذوا بالتكلم فقال
 عليهم السلام لا تلتفتوا اليهم ولا تلتفت اليهم فاقام خلفاء
 الشياطين وبنوا قوا عبد النبي يترددون لا راحة

ويجحدون

ويجحدون لصيد الاضام ونج عن عمر احق يد بخوا
 الايكاف حرا لا يطلون الا لغزو الناس ولا يملون
 الغدا الا لملأ الصلح واختلاص قلب الدنيا
 يتكلمون الناس بالادبهم في الحب وخطير حونهم بالليله
 في الحب او فيهم الرقص والتصيد واذا كانهم التزموا التقيد
 فلا يشبههم الا السفها ولا يمتدحهم الا الحمقى فذكر فيهم
 للمزماره احرهم فكانا ذهب الى مزماره الشيطان وعباده الاقوال
 وفرا عن احدا منهم فكانا عيان بزيك ومعاويه واباسفياك فقا
 رجلون اصحابه وان كان معترف بحقكم قال فطر البير شبيه الغضب
 وقال ادم ذاعلت من اعترف بحقنا لم يذهب في عقوبنا اما
 ندرى انهم اخبروا طوائف الصوفيه والصوفيه كلهم مخالفوا
 وطريقهم مخالفه لطريقنا وانهم الانصاري ومجوسه
 اولئك الذين يجحدون في طغاة نور الله والله متم نوره ولو كرم
 الكافرون يعني مولانا احمد بن علي رحمه الله در كتاب حقيقه الشيعه

ملأ العساس
 بركته يعني قدح را

آورده بدین طریق که نقل کرد شیخ مفید رضوان الله علیه و از
 عیون حسین بن ابی الخطاب بدست می رسید و تحقیق که او گفت که من
 بودم در خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه مسجد حضرت
 عیون مصطفی علیه السلام و از راهی که می رسید به راهی که جماعتی از اصحاب
 آنحضرت در میان افتاده بودند ابو هاشم جعفر و یحیی از نسل جعفر
 طیار بود و او سر دیوچه در میان تیر بلاغت و فصاحت داشت و
 پیش آنحضرت قریب و منزلت عظیم داشت و حضرت ویرا کرامت
 عزت داشتی بعد از آن داخل شدند مسجد جماعتی از صوفیانی که
 در آنجا مسجد نشسته بودند و در نزد او شروع کردند که
 بلند و او از برداشتن بلال الله و احیای آنحضرت از روی تعجب
 بایشان نگاه کردند پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که التفات
 کنید باین فریب دهندگان خلق بدست که این گروهجا
 شیاطین اند و خراب کنند راههای دین اند و این گروه را هدیه
 میکنند از برای تو پیروزی و غارت میکنند از برای شکر کردن

سفیان

سفیان
 و به غلافی مثل حیوانات اند از چهار پایان و کمر سنگی میکنند
 مدتها تا آنکه بر پهلوانان داورند و خرنایا الا الله میگویند
 مگر از برای اینکه فریب دهند مردم را و کم نمیخورند مگر از
 اینکه که میکنند کاسها و کپها خود را و از هر چون دل
 بخیلان را بخان فریب دهند که جان و مال خود را
 صرف ایشان نمایند و با مردم گفتگو کنند که در این
 پروانه محبت خدای رسول و صفاقت و از این راه
 مردم را در جاه غنی پوشانند و از این راه ایشان
 دهنی کردن و چرخیدن و دست بر هم زدند
 باشند و ذکر ایشان ترنم و ترنای خوشنویس باشند
 پس تابع این گروه صوفیه میشوند مگر سفیهان و مقلان
 و اعتقاد بایشان نکنند مگر احمقان و خزان بی فکر
 بی یار و بدین یکی از این گروه صوفیه دود خواه
 در نزدیکی و خواه در دوری که در سر برایشان روند

بجهت زیارت ایشان عجمانست که بدین و بنیادست
 شیطان و بت برستان و فقه و هر کسی یاری و مدد کرده
 بنیاد بگشای امام حسین علیه السلام و عجمانست که یاری
 و مددی معاویه و ابوسفیان کرده بیک امیر المومنین
 علی علیه السلام و عجمانست که بیک حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم پس بد حال گاهی که گویند ما
 و خود را شیعه دانند و بدین و بنیادست این گروه
 دوند یا مددی یاری باحوال این گروه صوفیه نمایند
 حال انکسیت پرست و شیاطین اند و شیعه نیستند
 پس گفت یکی از اصحاب حضرت که ای فرزند رسول
 خدا اگر چه این گروه صوفیه اقرار بحقیقت شما داشته
 باشند و شما را امام دانند پس حضرت از روی
 غضب بآن کس نکریت و فرمود که بگو این گفتگو را کسی
 شیعه بپاشد و ما را امام داند نافرمانی ما نمیکند

و بر خلاف

و بر خلاف طریقه مانی رود و نمی بینی که بدین و بنیادست
 برین صوفیه این گروهند و همه گروه صوفیه و جمیع
 مخالف مانند و در طریق مخالفت مایکوشند و طریقه
 ایشان غیر طریقه ماست و نیستند گروه صوفیه مگر
 نصاری و مجوس این است و این گروه صوفیه اند
 که بجهت و سعی تمام میکنند که فر و نشاندن فر خدا را
 یعنی که اعجاز و کرامات بر خود به بندند و بدین و
 که مردم و بادیان کنند و اما ما را بپوشانند
 که فر خداوند و خدا تقا خود را تمام میکنند و پرو
 دارد هر چند بداند کافران یعنی صوفیان را و دیگر
 شیخ مفید رحمه الله که یکی از علماء امامیه است
 و استاد اکثر محدثین است در کتاب خود که رد
 بر اصحاب حلاجست نوشته روایت میکند از حنین
 بن سعید که یکی را و یان حدیث است که او میفرماید

که شخصی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسید از بگوئی
 صوفیه حضرت فرمود که کلام غایب و لا یقول بالقول
اعداد الخلد عه او فلول او حاکم و بر ما استعمل ما
 احدی منهم یعنی هر جماعت صوفیه در مخالفت ما نیست
 و قایل نیستند کسی بعضی بودند که آنکه فریب و بازی
 خورده باشند یا کم را کرده باشند یا اجنبی و کورن
 باشند و بسا باشند که این سه صفت که بدترین صفات است
 یک شخص را از اینجا جمع کرده باشند هم فریب خورده باشد
 و هم کم را کرده باشد و هم اجنبی و کورن باشند و دیگر آنکه تمام
 المجتهدین شیخ بهاد الازدی مدست این گروه عاقبت
 ناخبرد و گفت و نقل سفر ما بدینست صحیح که قال الشیخ
 صلی الله علیه و آله لا تقوم الساعة حتی یخرج من تحت
 اسمهم صوفی لیسوا بنا و انهم یهود استی یخافون للذکر
 برضوی اصحابهم بالذکر یظنون انهم علی طریق الابرار

جامع

ای هم اصل من الکفار و هم من اصل النار لهم شقیه
 کشفه لما رآهم قلی الا بر و علیهم علی الخیار و هم
 سار و من العلماء لیسوا ایمان و هم محبوب باعالم
 لیس من علیهم الا القب حضرت مروریه کاینات عجب
 صد الله علیه علیه و آله صفر ما بدینست قیامت قائم شود
 تا آنکه بیرون گردی از است من نام پدیدشان صوفی
 باشند و ایشان از است من باشند طایفان وجود
 است من باشند حلقه شیخ که از برای ذکر و ملک کنند
 او ایشان از برای ذکر و کائنات در میان ایشان که بر او
 نیکانند و ایشان بر آن نیکان نیستند بلکه کم را و برتر از
 کافرانند و ایشان اهل اتق دو برخند و فریاد
 کنند مثل فریاد کردن خزان و ناسقان باشند
 و ایشان ناله و نوح و نوح با علما دارند و نیست با ایشان
 او با ایمان ناله دهند و ایشان عجب کنند بکردار

و قال انما نیکان نیکان بنیاد و عیانان هم من علی الخیار

خویش محاسن را نموده است از هفتاد و نه نفر از شرف و جلال
 نفوس با الله ازین کردار و از این گفتار **باب در زیارت**
در حجله اما از اطفال این کرده و صوفیه چهل نشان
 باشند و این با اعتقاد خود نشان میدهند
 و اعتقاد مینمایند و این عین بر عتق و عوام بر است
 اگر غلات در میان عدلین و فقها و اشکاف بعضی
 بر اینند که احتکاف حرمت نکرد و چهار مسجد
 مکه مکه و مسجد مدینه طیبه و مسجد جامع کوفه و مسجد
 معبر و اعتقاد این باب بر اینست که اعتکاف
 جایز نیست مگر در گنجی و در آن نماز کرد
 باشند و بعضی دیگر از فقها قایلند بمسجد مدینه
 و اقله غیر اینها در میان علماء اشاعره و شیعیان
 نیابراین طاهر عبادت و اقله علماء و فقهای اهل تشیع
 این جماعت نیست باشند و اهل بیت هیچ شک نیست

کردار

که در آتش قرار دهند و بابت برستان عباد این
 مذکور خواهد شد که عبادت که در باب اهل بیت
 واقعت است و الله تعالی **باب در زیارت**
شمار و دیگر مزارست که شبهای جمعه و شبهای
 دیگر که جمیع میشوند آن برای ذکر حال آنکه ذکر اینها
 بیت و شعرات و این را نیز عبادت دانند و حال
 آنکه در مذمت خطای از شیخ عبادت معتبره واقع
 شده و از حجله شیخ ابو جعفر طوسی رهبران الله علیه
 که یکی از محدثین امامیه است در کتاب صوم حدیثی
 از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد عقیل علیه السلام
 نقل کرده که حضرت فرمودند هیچ شب بخوانند
 و نه در شب جمعه و نه در روز جمعه و در شب یازدهم
 رمضان نه در شب و نه در روز و نه در شب یازدهم
 پرسید که ای پدر بزرگوار اگر چه حق بایستد و آن

امام معصوم فرمودند اگر چه در مدح ما باشد نباید خوانند
 و حدیث دیگر در همین باب در کتاب مذکور منبر باید
 که داری گفت گفت بان حضرت اگر چه شوق خوانند
 و حضرت فرمودند نه که هر چند شوق باشد حدیث
 دیگر اگر این باب برقی در کتاب من لا یحضره الفقیه
 نقل کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
 فرمودند که هر که کسی در روز جمعه شعر بخواند
 نسیب او از ثواب و فضیلت روز جمعه هان شود و خواهد
 بود اگر چه عبادت دیگر هم کرده باشد و دیگر برای
 شب جمعه و روز جمعه را عبادت و دعا و سوره ها
 از قرآن مخصوص واقع شده که چه سوره باید خوانند
 و چه مقدار نماز باید کرد و طریقی عبادت شب جمعه
 و روز جمعه از حضرت ائمه اثنا عشر بیان و مقرر
 شده و حال آنکه این جماعت در شبهای عزیزی هیچ يك

از سوره ها

از سوره ها و دعاها مشغول نیستند و این جماعت
 و محالست از ایشان معلوم شده و این خوانندگی
 ایشان شکی که غناست **باب دوم در فضیلت غنا**
 و در باب غنا این باب بر وجهی در کتاب من لا یحضر
 حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که مردی
 با حضرت گفت یا رسول الله مرا هدایه ایست و او نیز گوا
 دارد و کند زکات غنا میکند یعنی خوش خوار میکند
 و کامی می شود که داخل بیت الخلا می شود و بسیار شرم
 از جهت کوشش کردن او را ایشان پس آنحضرت فرمودند
 که ترا این عمل کن گفت یا حضرت این چیزی نبود که بپای
 خود رفته باشم از برای شنیدن او از غنا ایشان
 پس آنحضرت فرمودند نه بلای ای ایست که حق سبحانه
 و تعالی در کلام مجید منبر باید که ان السمع والبصر
 والقلوب کل اولئک عند سرور لا یغیر تحقیق که گوش

و در راه و در اینها فردای قیامت برسد و خواهد شد و در
جایی که بویقه و کب کرچه آن مرد گفت بختی که ترا
کردم و بخدا باز گشتم بعد از آن حضرت امام علی (ع)
فرمود که بر خیز و غسل کن و نماز کن و بر تن بپوش و قائم
باش بهر سگی تو مشغول بجیزی مملکت و حطالان را
چه بد میروی حال تو اگر در حال میردی و بجهنم میردی
با دیگر حضرت امر کرده که باز تو بگفت و حطالان را
خای از خدای تعالی که کار خود با الله من شد و افشا
و من سیات اعلنا **باب دهم** در بیان فضیلت
و شال **پیش** و دیگر از جمله قانون چله اشاعت
که در این ایام چهار روز خواهد خواند و این نیز موافق
حدیث بدعت با مطاکر در اصول کلینی مذکور است
که اگر کسی چهار روز کشت غنم را از آن برکتی باید
گفت با سطر که بد خلق بشود و بد خلق به بدعت نرود

و دیگر

و دیگر در باب شال پیشیدن و این نیز موافق حدیث
خوب نیست و حدیث در کتاب خصال مذکور است
که شال پیشیدن ممنوع است و خیر بدعت و دیگر در
کتاب و ایام و غیره نقل شده که حضرت رسول صلی الله
عنه و آله سلف ابان را و فرمود که یا ابان اگر کوفت آخر
الزمان قوم بلبس الصفوف و صفیهم و شالهم بیرون
افضل لهم بذلك علی غیرهم و اولئك تلغونهم ملائكة
السماء و الاخرین نرود باشند که بیاید در آخر الزمان
که هر که پیش و شال پیش باشند در زیستان و در
تابستان نشان و مردم بهتر باشند و فضیلت ایشان
بسیار بیش بر دیگران و کسی که شال ایشان داد و
انجامت و لغت کند ملائكة اسماعیل و از اینها
و دیگر در بدعت این گروه صوفیه شیخ مفید در
علیه در کتاب رد بر اصحاب طریق بسند معتبر

وایت کرده از حضرت امام علی نقی علیه السلام که انحضرت
بنی در پیج پر سیدن از اصل این گروه و در خلوت نشستن
ایشان و مطاع و سرود یعنی خواننده کی کردن و خواندن
شنیدن ایشان و اصول گرفتن و دست بهم زدن
ایشان و رقص کردن و چرخیدن ایشان و غرور کردن
و نفوذ کردن ایشان انحضرت فرمود که کلهم
من الراسین الخلد ماین ولا یشتغلون بمهمل الاعمال الا
لغیر الناس و افهام من الشیطا طین و انهم یغیرون
فتبیل لرب رسول الله یقولون لا شعور لنا و بعضها
فقال علی سلم فنادی مولی الله و للذین استوا و ما یخذعون
الا انفسهم و لا شعور و فی صها بن طلع و ص ص ص
از ریاکارانند و مریضند که کان خلقته و شغور
نمی شوند باین عملها مگر از برای مزین دادن مردمان
به رستی و تحقیق که این عملها از جانب شیطانست

وایشان

وایشان پیروی و متابعت شیطان میکنند پس گفتند
با انحضرت که ای فرزند رسول خدا این گروه را میگویند
که شعور و خبر نیست ما را و بعضی از بنی فطرها پس
خدا را امام علی علیه السلام این را میگوید که بخدا عون الله و الذین
استوا و ما یخذعون الا انفسهم و ما یغیرون یعنی فریب
سید دهند خدا را و فریب سید دهند شما را و فریب نمیدهند
مگر نفسهای خود را و در فریب دادن نفسهای خودشان
شعور ندارند و بخبر ندارند و در حدیث الشیعه
نموده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود
ان احب من عذیر الغنم فی فی و ما علی بن ابراهیم
اسلم رضا علیهم السلام که انحضرت فرمودند که من ذکر عند الصوفی
و لم یکرهم طبا نه او یقبل فلیس بنا و ما انکرهم کافا
جا هد الکنا و این مدعی رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی هرگاه نام برد شود پیش کسی که صوفیه و انکس

شکر نشود ایشان را بر آن باید که پس آنست از او از
 شیعیان ما غواصند و کسی که شکر شود ایشان را غنی
 کرده صوفیه را اگر غنا بدین بات و اگر غنا بدین بات
 ایشان شود فقیه باشد بدین شکر ایشان شود عیادت
 باشد که چنان کرده باشد با کفایت و شکر این در پیش
 رسول الله صلی الله علیه و آله و عده دیگر است
 صحیح از اسجد محمد بن علی علیه السلام که روایت شده که او
 گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و عده دیگر است
قد خلدوا هذا الزمان فتم بقاء العلم الصوفی و ما بقوا
فیهم ظل علیهم انهم اعداء ناضوا بالالهیم و فقههم و شکرهم
معهم و سکون افرام بدین حسن و عیون الالهیم و شکرهم
هم و یلقون انفسهم بقرهم و باولون اقول اللهم لا فتن
بالالهیم فلیس بنا وانا منه وانا و من اکرهم و رده علیهم
 علیهم کان کنی جاهد الکفار بدین عیدی رسول الله صلی الله علیه و آله

پس گفت

پس گفت مردی از شیعیان حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
 به تحقیق که ظاهر شده درین زمان گروهی که ایشان را
 صوفیه و اهل تصوف میگویند چه سفر باید در باب
 ایشان انصاف فرمود که به تحقیق و البته که ایشان
 دشمنان ما نیستند و هر کسی میل با ایشان کند از ایشان است
 و حشر او با ایشانست و زود باشد که گروهی مردم رسیده
 و دعوی دوستی ماسک کرده باشند و میل ایشان
 بسوی ایشان باشد و خود را شبیه کنند بوضع و عین
 و لقب خود کنند لقب ایشان را و تاویل قول ایشان
 کنند یعنی حرفی شایع صوفیه گفته باشند که بعضی
 کفر با خدا باشد تاویل کنند که اراده باطن کرده اند
 نه ظاهر پس حضرت صلوات الله علیه فرمود لا ابا
و بداند کسی که میل کند بسوی گروه صوفیه سب
نیت آنکس از ما و شیعه ما نیست و ما از او بیزاریم

وگویی که منکر شود و هر که بداند ایشان چنان باشند که میگویند
 با کفار در پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در طاعت و غیره
 مذهب صوفیه اختیار و لحاظ بسیار است از آنچه ابو هاشم
 کوفی صوفی که او واضح مذهب صوفیست حدیث بسیار در بار
 طعن او وارد است از آنچه ایشانست که علی بن الحسین بن موسی
 با بنی بقیه رضوان الله علیه در کتاب قریب الاستاذ خود
 روایت میکنند از سعید بن عبدالله از محمد بن عبد الحیا از
 امام حسن عسکری علیه السلام که آنحضرت فرمودند که چندی
 از حضرت ابی عبدالله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
 از حال ایشانهاستم که در خصوص آنحضرت فرمودند که آنکه
 فاسد العقیده جدا و هوالاتی استماع مذمبات
 له التصوف و جملة من العقیده به الحقیقة ضایعهاستم
 صوفی که با اعتقاد و بد مذهب بود البته و ایشان
 کسی بود که بدعت کرد مذهبی را که آن را تصوف گویند

و گردانید

و گردانید نفس فراگزین گاه از برای اعتقاد پسند
 خود و در بعضی از روایات واقع شده که علی بن
 الحسین مذکور هستند دیگر روایت کرده که آنحضرت
 فرمود و جملة من العقیده به الحقیقة معنی گردانید نفس فرا
 گزین گاه از برای نفس پسند خود مثل شیخ سعید و ابن
 بابویه و این قول و بیان طایفه صالح را غلط گویند
 و با اتفاق مذهب ایشانست که علی بن محمد ظاهر و باطن
 نفس میباشند **باب در بیان طایفه صالح**
 شیخ باطنی که دست بدین عهد و الحیدر نزد دست
 از دامن ایشان گوناگون کند که ایشان هادی
 را هستند و راه نمائید و حجت نمایند بر خلق و همه
 بسیار که تابع ایشان باشند و از ایشان وسیله
 جویند به هر کس وسیله جوید و تابع و مرید شود
 و نسبت دهد حق در بغیر محمد و آل محمد پس آنکس

کافر و مرتد و ملعون است و از است حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و آبر و دست بجای که حدیث است در من
 لا تحقره الفقیه و باب فواضل کتب و در وصیت
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله طالب علم و فرمودند
 که یا علی من انتهی الی غیر مولی فیما لیس فیما لیس هر کس
 نسبت دهد خود را به من بد شود بدگویی و گوید
 من مرید فلان شیخ و فلان پیغمبر من کذای خود
 که علی بن ابی طالب و فرزند حق پس بر او لعنت الله
 و دیگران حضرت فرمودند که علی من قول غیر مولی
 فقد کفر بما آتاه الله عز و جل علی بنی یاعلی هر کس
 نزل کند و نسبت دهد خود را به غیر از آنها که قولی
 باید کرد که حضرت ائمه علیهم السلام باشند و بگویند
 بنی من مرید فلان شیخ و فلان پیغمبر پس تقبیح
 و البته منکر و کافر شده آنکس با آنچه فرموده است

خدای

خدای عز و جل بر من مبنی بر پیغمبری من ایمان نیاورد
 و قرآن و کتابهای دیگر از آسمان نازل شده بر جمیع انبیا
 و افراد و قصد تو کرد و ایضا حضرت فرمودند که من
 تو را بشیخ من شیخ نبی علی و در مرتبه و لو کان
 طاعت کطاعت عیسی بن مریم شیخ شیطان فهو مرتد
 من هر یقینا عیسی که نزل کند و وسیله جود به شیخی از
 شیخها بغیر علی بن ابی طالب و فرزندانش هر چند طاعت
 و بندگی آنکس مثل طاعت و بندگی عیسی نبی باشد
 پس شیخ او شیطان است و از مریدش مرتد و کافر است
 از طریق ما و حدیث دیگر و کشتن شیخ جهاد الدین
 مذکور و سطر است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 سیاه زمان علی الناس فظلمهم خلق یزید و بن
 و یسبون انفسهم بالصوفیه برقصون بالذرف و قصا
 کالجار و یسبون بمثل الجار فیظنون انهم علی طریق الا برار

بهم اضر من الكفار اولئك اهل النار يعني فرمودند
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زود باشد که بیایید
 ز ماخ بر مردم که ظاهر شود و میان ایشان گروهی
 که زاهدی کنند و گویند ما زاهدیم و ترک دنیا
 کردیم و نسبت ^{و طلب} نفسهای خود را به خودی و گری و ^{فصله} ^{فصله}
 باشند بداف و دلیر مثل قصیدت فاسقان فاجران
 و مریاد کنند بمحاند اهل بیت که ایشان کم راوستند
 از کفاندند و ایشان اهل افتخار و خند **باب**
باب در مذمت ذکر ایشان بدانکه روش ذکر خدا را
 اید و حدیث وارد شده چنانست که هر کس به
 نوح که خواهد ذکر کند و ذکر یاد کردی و بیجا طو
 کند برانیدن چیزیت و مؤمن میباشد که همیشه در
 ذکر حق نفا باشد و کسی که مطلع خدا و رسولان و
 رسول است ندانم ذاکر و همیشه در یاد حق ^{بسم الله}

در بیان فضیلت ذکر ایشان

واصل

و اصل ذکر آنست که خلاف شرعی که پیش کسی اینها را
 یاد کند بقطعت و جلالت و از آن خلاف شرعی و کردار
 و اعراض نماید فریاد کردن و اصول کفر حق و شرف خدا
 و اهلک و در ذکر کفر حق ذکر خدا نیست بلکه علامت
 نفاقست و حق تعالی در قرآن مجید سفیر باید که و ذکر
 ربك في نفسك تضرعا و خفية و دون الجهر من القول
 بالغدو و الاصل و لا تكن من الغافلين یعنی یاد او را
 یا بعد بر وجه کار خود را در دل خود از روی سر
 و سکسکی بغیر بلند گفتن و فریاد کردن و در ذکر
 حق او از بلند گوی و صبح و شام و در یاد من باش و از
 غافلان باش و حدیث در من لا یخسر الفقیه
 که کالس می یابد ابیید است معنی فانا ذکاک ام قریب
 فانا جیک فانا حواله ثناء الیه اما جلیس من ذکر فی
 یعنی حضرت من می یافتم ای پروردگار من ایات تو و رحمت

از من پس ترا فریاد کنم یا زدی یکی بمن که من ترا شناختم
گفتم و در پنهان را زدن با حق کردم پس وحی آمد
از حق تعالی بوی موسی که یا موسی من هستم این کسم
که دو یاد رفت یعنی او را فریاد کردند و فریاد زدند
خدا را غایب نباشد و دیگر در کتاب عدی الداعی
مذکور است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا فی
یا ابا ذر اذ کرا لله ذکر اذ خا ملا قلت و ملا اهل قال الحق
یعنی گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ذکر که با آن
خدا را خا مل کن گفتیم خا مل حبیب فرمودند که در پنهان
خدا را یاد کردن و حدیث دیگر قال امیر المؤمنین علیه السلام
من ذکر الله فی السرقة ذکر الله فی غیر الله المنافقین کافرا
یعنی هر که در الله علانیه و لایق کرد و نه فی السر قال الله و ان
الناس و لایق کردند الله الا قلیلا یعنی هر کس ذکر کند
خدا را در پنهان پس تحقیق که ذکر خدا را بسیار و کرده

بدستی

بدستی که منافقان بودند ذکر خدا را بلند و آشکارا
می کردند و در پنهان یاد خدا نمی کردند و حق تعالی فرمود
که و یا یسکند بر چه و ذکر خدا نمی کنند مگر قلیل و حدیث
دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی غزاة فاشی فی
مل جاد فحصل الناس یهملون و یکاریون و یترکون اصل
فقال علیه السلام اوصوا علی انفسکم اما انکم لا تعلمون
اصطفا و لا غایب او غایت عین مسمیة فی بیامعلم یعنی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند و جهاد و پیوسته اندی
بر آمدن مردم را با آنرا بلند و عیفتن لا اله الا الله
و الله اکبر شعار است و ان حضرت فرمودند
که ای مردم ما را شهادت بجمع بنفس خود کنید و ندانید
با انفسهای خود بشو و استه باشید و شهادت بخوانید
کسی را که گریست و غایب و در پنهان از شما است
غیر از این نیست که شما بخوانید کسی را که شهادت بخواند

و نزد يك باشماست پس كشتاكه خاى و هوى كند
 و از او بر او برنده نبر كر كردن و انشان ذاكر نمي شد
 پس شافقت بر افق ايد و خدمت و باين كرد او ترست
 ميكنيد كه نا اولياييم و ما اهل الله صفت و خزان بارى
 دهنده نداشت و پاى ايشا ترا بس ميكنند و ترلا شوند
 و نمي نند كه دست و پاى شيطان را بس ميكنند و ايشا
 اوليا و شيطانند و علان محل بر خداوند الله عليه
 اعتقاد كرده و صرفيه را در كشتاكه خاى و هوى كند
 الصديق فكر كرده و در بحث خاشاك كه اعتقاد كرده
 صوفيه است كه با خاى و خاك است و كمي شير جدي
 عاودان و صفتي ديگر ميكنيد و صوفيه وجودي شفاست
 و اين عاودان كه است و الحاد و در بحث ششم ميكنيد
 كه صوفيه سخن كرده اند كه خداي تعالي را نميكنند
 بدين عاودان خيا كه يك عجم خاى و هوى كند

نگريد

نگريد اى شيعه باين سلسله انشان سلسله شيعه
 بترك باشند بياين مردم و اوليا باشند و مردم بياوت
 ايشان روند و دست و پاى ايشا ترا بس ميكنند
 است اعتقاد ايشان به پروردگار و خودشان
 كاه ميكنيد كه خدا بدين عاودان كمي شير و كاه
 ميكنيد كه خدا بدين عاودان سياهي و كاه ميكنيد
 كه هر موجودي خداست و عبادتشان و قصر كردن
 و دست بهم زدن و خوش شماع كردن باشند و بديهي
 كه حق تعالي و خزان مجيد سر زدن و عيب كرده و شر كاز
 كه عبادتشان و قصر كردن و دست بهم زدن
 و خوش شماع كردن بوده و در خانه كه بزرگوار كه و نا
 صلوات بر محمد و آله و وصيه يعقوب خاى
 شر كاز و در خانه خداي ميكنند و صوفيه زدن
 و رقصيدن و دست بهم زدن و كلام غفلت از اين

فاخر میبایست که کسی تیرا کند خود را و عبادت
کند خدا را چیزی که عیب و سرزنش کرده حق است
بان شرکان را بدستی که گرفته چشمه هاشا
اوی که رشده دلهاشان در سینه **ابو درود**
عبد الله بن عباس میگوید که هر طریقه که
طریقه محمد و آل محمد نباشد در عبادت آن طریقه
طریقه شیطانست و بدعت دودین و صاحب بدعت
شرکت خدا که حدیث دومین کافیه الفقیه
در باب کیا و روی محمد بن مسلم عن **ابو جعفر علی**
قال ادع الشراک ان یبذلوا الرجل را یا غیب و یفرض
بینا و از چیزی که بان مرد شرک میخواند است که حق
کنند و دین برای خود چیزی را که خدا و رسول فرموده و حقین
قبول کنند و دست دارد ازین قبیل حادث و اخبار است
و این رساله کنی ایشان ندارد و دیگر در کتاب و فقه و علوم

از حضرت

از حضرت امام ناطق بن جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که مردی بود در زمان پیشین دنیا دوست
که دنیا را بسیار دوست داشتی طلب دنیا کرد از
خلال بدست او نیامد و بعد از او نشد و طلب
کرد از حرام بهم نرسید و بدین رفت و شیطان دوست
یافت و بعضی وقتها میزد به پیش وقت و گفت ای
طلب کردی از حرام بدست نرسید ای شیطان که دلالت
کنم ترا بر چیزی که بسیار شود بسبب آن دنیا تو
بیا و شود بقیه و هر روز گفت بلی بنده تمام شیطان
با او بود و بدین دودین کن و مردم را بران بدعت
فخران بین اندر دین و جای ساخت و بدین دودین
کرد و طریقی پیش گرفت که دوان سرع نبود و مردم را بران
فرماند و مردم از او قبول کردند و بر سر او جمع شدند
و اطاعت او کردند و باندان را نماند و مردم بسیار و هم

و مال بسیار جمع کرد و مدتی برین گذشت و بعد از آن
 باضافه فیکر افتاد که بجای مردم و بدعتی و دینی
 گذاشتم و مردمان را و خواهم و نمی بینم از برای خود
 ملک کشا را که خوانده ام باین بدعت ازین بدعت بگردانم
 شاید که خدایه من قبول شود بعد از آنکه مریدان جمع شدند
 و پیش او و گفت ای یاران باینکه و کاه باستید
 که این طریقه که شمارا با وضو اندام باطلت و من
 این طریقه را از من خود بدعت کرده ام پس بدارت
 کفشته با و کنایت و شکست در نیک دروغ بگویند
 و شک کرده در دین خود و از دین برکشیده چون
 دید که مریدان را و قبول نمیکند نالیده شدند
 و خبری بیامرد و بگردن خود انداخته و بپای خود
 پیچ قائم کرد و بدین طریقی سوار کرد و گفت تا از کوه
 خود را بکنم تا اگر خدا بخواهد برین بهشت می رسد و بعد از آن

خواجه

خواجه و سی فرستاد بوی خبری از پیغمبران آن آن که
 الشیخ و بکری که بعزت و جلالت و عظمت خود قسم
 که اگر بخواند مرا انقیاد که کهای بدن ترا هم جدا شود
 و اعضا و احوال ترا از من فروریزد من دعای ترا بجا
 بکنم و من پس ترا قبول بکنم تا اگر ندانم کف و بر کردار کشتی
 را که در بدعت تو مرده اند و ایشان از این بدعت بگرد
 پس شیخان اهل بدعت را ندانم کردی و مریدان ممکن شود
 و مریدان را برگردانیدن از این بدعت بدین بود و قبول
 من بدین سرفراز بانیها بود پس کسی که از دنیا از دنیا
 روده بجای او در پایین طبقات جفتم باشند استقامت
 و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند
 هر که بدعت کند در دین کم راست و هر کم راهی که
 راهش بوی افتد و فرخت و دیگر فرموده حضرت
 امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام

من موالی صاحب بدعت فخره قدس سره در عدم اسلام
 می هر کس که برود بسوی صاحب بدعت و او را تعظیم
 کند پس تحقیق که آن کس حید غلام و سیسیا و کرده
 در خارج دین اسلام و بکیر وایت کرده و حسن محبت
 از عبد الله ابن سنان از اجماع گفت گفتیم حضرت راج
 جعفر علیکم السلام با حضرت اوزای بیت بر حق کلام است
 لغزرت فرمود که بدعت کننده ای در دین چنین سوا
 هر کس قبول کند از او برادر و ست دارد و هر کس
 قبول نکند بدعت انکار او دشمنی او و بسوی کسی که هانیده
 شیخ از جهاد نکند یا زیاد یا کم کند ضعیفی را که
 غنچه شده آن بدعت در دین پس بدعت باید که نهی
 کند معنی دشمنی را و طریقه که رسول او فرمود و کوشش سخن
 محمد و الهی باید کرد و نه سخن هر فرزند و هر زبانی
 و حدیث بسیار وارد شده که هر کس کوشش کند بگریسد

سخنی

تحقیق آن کوشش کننده بدعت و آن کوشش سخن است
 و او را بر سر نهاده آن کوشش و از خطا و سوا سبکی
 شخصی که کوشش کرده و خطا بر سر نهاده و بدعتی که کرده
 و اگر از کوشش از شیطان سبکی یا شخصی که کوشش کرده
 بدعتی که شیطان کرده و شیطان را بر سر نهاده و بسوی هر شیطان
 کوشش نباید کرد که بسا و انکیس سر از شود و اهل بدعت را
 عادت است که همیشه از شیطان کوشش و پیران شیطان
 صفات آن شان را تعریف کنند و فتری بر خدا و چنانچه
 بدعت نام مردم را نایع و مرد بدعت کننده و بدعت از آن
 کشند از بی جهت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 علیه و آله فرموده و اصول کلی بدعتی است که اهل
 بدعت را هرگاه بدعت بدعت از من است شما را با و که
 اظهار بخاری و دشمنی از ایشان کنید و بسا و سلام
 و لغت بر ایشان کنید و بسا و از ایشان در مجلسها

بگویند و بسیار رغبت ایشان کنند و ایشان را ملزم کنند
 تا اینکه طبع کنند که فساد و ریخته کنند و اسلام
 و مردم را از ایشان با حذر کنند و خبر از غلبه
 که سبب آنکه یاد گیرند از بدعت ایشان و خویشی و تقوا
 الزامی شایب این جنات و بیاد و بلند و وسیع
 کرد اند و رجای شما را در آخرت و ارضاء و کتاب
 من لا یخیر و الفقه مذکور و سطوری است از حضرت
 ابی جعفر علیه السلام فرمودند عین و تقی که وفات حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سید جبرئیل را از ایشان
 و گفت یا رسول الله ایامی که در دنیا باشی از دنیا
 برآمدی حضرت فرمودند که نه یا جبرئیل اگر فرمود
 که اگر خدا می داند دنیا باقی بماند و که نه یا جبرئیل
 مکان مرتب بقا را یعنی هم که در فوق اعداست مغفرت
 خوب و انعام است بعد از آن فرمود و سلمان را در حق

الحق

الحق و گفته بودند گفت ای مردمان بدانید و آگاه
 باشید به هر حق و تحقیق که بعد از من پیغمبری نیست
 منی و طریق و بعد از طریق و سنت من نیست پس
 کسی که دعوی کند طریق و بعد از طریق یا پیش من
 او و دعوی و پیروی او را نشود و وقت البته ای
 است من کشیده او را و تابع او را نشود و در نخست
 بنا بر این واجب بر جمیع مؤمنان که اهل بدعت اندست
 کنند و غیبت ایشان بکنند و غیبت ایشان کنند
 تا شیعیه و آل محمد کم و کم شوند و شیعیه و ضعیف
 و عجم و راه تقییم کنند تا بنا داد و تضلالت نبینند
 تا حدی شایع عظیم و اجر کرم برای ایشان
 مهیا سازد چنانکه حدیث است در کتاب احتجاج
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که الحق فرمودند
 که در وزن غدیرت سیدتنا فاطمه زهرا علیها

اند نه و نازمه و بخت سیکه غده و جیزی از امر بی
 یکی از آن دو زن ملوسه بود و یکی معانده و منافقه
 بود و حضرت فاطمه علیها السلام بدو اعانت فرموده و آن
 زن سه تا از کرم طرم ساخته آن زن منافقه را و از منافق
 بسیار دلا که در غم نالاکند و زن سوخته بسیار و فرشتا
 و فرشتا که حضرت سیده الناصله را الله علیها
 فرموده و آن زن سوخته تحقیق فرشتا می و فرج ملاک
 بپا الزام ساخته آن زن منافقه را بپا بپا و عظیم
 تر از فرج و فرشتا می بود شیطان و لشکر شیطان
 بسبب غم کینی آن زن منافقه بپا از وی ممکن شد
 بهرستی و البته حکما مر و جلا فرموده و آن که ای ملاک
 واجب و لازم کرد این را برای فاطمه بسبب آنکه بد
 و اعانت کرد بان ضعیفه عاجزه سیکه که آن منافقه
 دشمن و بی الا که داد از بهشتها و نعمتها و درجه ها

و مرتبه ها

و مرتبه ها هزار و چهل و یک که ما میا و ماده کرده بودیم
 از برای فاطمه علیها السلام و بیکر اسید ای ملاک این را
 طریق و لازم خود ساز که هر کس بگویند و بکشند
 و یاد دهند علی و سید و اسیری و سیکه را ای و غایت
 شود و ملزم سازد دشمنان دینی و اشل آن هزار
 چند که که میا و ماده کرده ام از برای او از بهشتها
 و نعمتها و مرتبه ها و حدیث دیگر هم از حضرت صلوات الله
 علیه منقو است حالا که مردی بخت است او هدیه
 و تحفه برد و از حضرت گفت بان مرد کدام بیکر است
 سیدای که و دگم و بد هم بقی خود تحفه و هدیه
 تربت هزار دهم یا آنکه بکتابم مر تا باج از مسلم
 که غلبه کنی و ملزم سازی فلان ناصبی را که در شهر
 توانست و خلاص کنی و نجات دهی بسبب آن علم شیعیان
 ضعیف انجا از دست آن ناصبی اگر نیک و اختیار

کفی تر اغیر کرد اتم یکی از این دو چیز بسیار نبرد گفت فدای
 شما سوّم این رسول الله پس از این در ملزم ساختن و تا
 شدن بر آن ناصبی و غلامی شیعیه را از دست
 او برآید و بر دست فرار در هم پیش حضرت فرمودند که بشیر
 از عده نیابت هزار مرتبه بهتر بود که دشمن درین ملزم
 سادی و غالب شوی و او غناک و شکر بشود اگر دگفت
 باین رسول الله مافل اختیار نمیکند اذن را ملک اختیار کردم
 اخضر کلہ و الغنائم به طه که سوّم دشمن خدا را و دور
 کرد اتم او را از دستان خدا پس حضرت علی علیه السلام فرمودند
 که تحقیق نیک اختیار کردی آن طه را با او سرعت و نیت
 فرار در هم را نیز عطا کردند از آن سر در ویرا گرفته
 روانه بلاد خود شدند چون بشیر خود سیدان ناصبی را
 محبت کرده ملزم ساختن و خبر حضرت امام علی علیه السلام
 رسید بسیار فرخند و خوشحال گردیدند بایافته

ان مرد

ان مرد گفت ای بنده خدای سودی و مالیه که تو کردی صح
 کس مثل تو ناپایه نکرده و هیچ کس مثل تو کسی نکرده هیچ سیدانه
 جگرده کس کرده اول محبت حق قرار دوم کس کرده
 محبت محمد مصطفی را و مثل برستی اسم محبت و دوستی
 از عهد را چهارم کس کرده محبت و دوستی هیچ ملایک را
 پنجم کس کرده شهادت هر مرد و زن و زن مؤمنه و شهادت
 جمیع مردان کافر و زنان کافره چیزها که بهتر است و افضل
 تر است از دنیا هزار هزار مرتبه که از ارباب دنیا از احادیث
 بسیار بود اقتضا و باین دو حدیث رفت سوناسرا
 سر هم دست کا بود و منافقا ترا نیک است بر حرمت
ابو د و الملائکة السلام علیکم و علی آله و سلم بدانکه هر کس
 قرآن خدا و قول رسول خدا و قول ائمه خدا کند انکار کند
 و همیشه در انکار و زحمت زیرا که کم راست هر چند عبادت
 انکس و غیر انکس مثل عبادت حق و انوار ائمه از اول و آخر

تا آخر دنیا که در دنیا با اعمال مذکور و مستطورات که می
 وحی فرستاد حضرت رسول که با عهد اگر کسی عبادت و بندگی
 من کند از اول دنیا تا اقامت قیامت آنست و دست و پایی
 ملائکه علی بن ابی طالب نباشند و اگر کسی که داخل جهنم شود
 او باشد و دیگر برایت از این برار غم که او گفت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بهرستی و تحقیق که من
 گذارم و میانه شهادت و غیر آنکه شهادت با او و دیگر
 رسید هرگز کم راه تنوید بسیار من یکی از یکی بزرگتر
 کلام الله که در سیاحت کشیده از اسکان بسوی مرید و فرزند
 من که اهل بیت است و ایشان از هم جدا نشوند تا ابد شوند
 بر من در هر روز و در کتاب خصال مذکور است که هر
 اند محمدت حضرت سید کائنات محمد صلی الله علیه و آله
 یا رسول الله از من بسیار عمل نماید علی بن ابی طالب که کسی
 او را عمل را داخل بهشت شود حضرت فرمودند این مرد

که غار

که غار غیبت را بکار آورده و روزی که میاراد و مضایق
 بدو و از بنات فسلان و دوست و پیر و پادشاه علی بن ابی
 طالب و او که سراد داخل بهشت از هر دری که خواهد
 بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند تا کسی
 قسم که فرستاد مرا بحق نبی و بر صالت امین که اگر غار کنی
 هزار سال و هر روزی هزار سال و بجهاد و روی هزار
 بار و از آن کنی هزار بند و بخوار و فقیر و انجیل و زبور و
 و عذبت جمیع انبیای منی و عذبت انبیا که کنی و با خدمت
 انجیل عبادت خط کنی و با هم بخبری هزار حج کنی و هزار
 و پیوسته باشند در دوزخ و سستی و بیروی علی و آله و ائمه
 صابنه داخل شوی باشی دوزخ با کشتا که داخل جهنم
 بشوند پس بهرستی که خوشبخت و تقاسم خود را بر
 مقدس خود که بیرون نیار و از آتش دوزخ کسان را
 که بیروی علی و آله دشمن نیست هیچیک در آتش دوزخ

باشند و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تحقیق
 فرمودند که با علی اگر تحقیق بنده بودی که کند خطا گفتا مثل
 نوح پیغمبر در میان قومش و بود و بایستد انکس را بر کوه احد
 طلا پس از او در خطبات کند و در آن وقت عمر انکس تا آنکه هزار
 حج کند در هزار ساله بیاورد و بعد از آن کشته شود بیاید
 صفای و در و در طلسم و بیکاه و او دوست و بر روی تو نباشد
 با علی هرگز بری نیست بدین اوست و هرگز با او نیست
 نشود در روایت از ارجح حضرت الفانی که او گفت که حضرت پیغمبر
 المؤمنین و المؤمنات علیها السلام از من پس بید که اولی حضرت
 کلام بقیع از بقعها افضل است در روی زمین گفتیم خطا و در خط
 خدا و بر رسول خدا و تا نزد بعد از آن فرمودند که عالمه افضل
 بقعهاست بیاید حج او بود و مقام ابراهیم علیه السلام است
 بدین سبب که هر که از انبری که حضرت نوح را برود و در
 قورش و مرو و مرو و مرو باشد و شب بخوابد و درین مدت بخوابد

اولی حضرت

ابراهیم علیه السلام را اگر در مرو و مرو نباشد خداوند از او است
 با حج ناید و نفعی از آن عبادت نداشته باشد و از این
 قبل عبادت بسیار و بختیاد و کتب شریف و سنی
 اقتضا و شد برین سه چیز رسد یا اگر کسی بخواند
 در کتابها و حج کند **باب در عبادت علامه**
علیه السلام و میل باهل تصوف **فصل در عبادت علامه**
 بدانکه در مذمت علای که دنیا دوست و فریب دهند
 خلقند اخبار و احادیث بسیار است از جمله در کتاب
 ستار کلبی مسطور است که حضرت ابراهیم علیه السلام
 معنی نام حضرت صادق صادق علیه السلام فرمود که او حجت
 الهی است و او را **الحمل یعنی و بیک عالمه مقبول بالذی یفید**
من طریقه محققان اولی و طلوع عبادی المردین و نوده
 با اصناف هم از آن نوع خلایق و شایسته من فکریم یعنی حج
 فرستاد حق بقاء با او و که اگر در آن و در سیاه و اسطه

این در مذمت علامه است و در کتابها و حج کند

بيان من وفودت عالمی را که او شیفه و مرفقه دنیا باشد
 که با اعداد و ترا از طریق دوستی من پس بدستی که از علم
 دنیا دوست را که دشته نبه کان است که از او من و او بد
 و خراسته کان است بد تحقیق و البته که او ذوق و کفر و خراف
 که در دنیا ایشان را سید هم است که سلوک و شیرینی
 شایع و خود را از دلهای ایشان بر سید و دیگرند
 معتبر از حضرت امیر المومنان علی علیه السلام و است که انصاف
 فرمود که و قوله النار يوم القيمة كل غنى غدا بالارواح
 عالم باع الدین بالدنيا منی خیر و انشای حقیقی و در
 قیامت بالدار و مؤکد است که ثقیل و مریض باشد بحال
 خرد و بقیه آن فرسایه و هر عالمی و دانشمند و
 دنیا فروخته باشد بکریه و است که سید مرقی و دیگر
 المصنفی الزی و حقه الله علیه و است که سید مرقی و دیگر
 از شیخ معتبر جمیع الله که او روایت میکند از اجداد و

الحق

الحق بن احمد بن الوليد و او از پدرش محمد بن الحسن و او از
 سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت
 امام حسن مكری و بعد از آنکه انصاف مخاطب ساخت
 اینها شمس جعفر را و فرمود با اباها شمس سید زما
 علی الناس و وجههم ضالکة سبقة و تلکهم مظلة سبقة
 الستة منهم بدعة و البدعة نهم ستة المومنین منهم محمد
 و الفاسق منهم سبعة و اثم جاهلون جبارون و علماء
 في ابواب الظلمة سايرون اغنيا و هم سیر و زوا الفقير
 و اصاغرهم بقية من علی الکبرياء کل جاهل عندهم
 خبير و کل عاقل عندهم فقير لا یميزون بین الخالص
 و المراتب و لا یعرفون الضامن من الدیاب و علماء و هم
 شر و علی الله علی وجه الادب لانهم یملكون فی الفلسفة
 و التصوف و ایم الله انهم من اهل العدول و التحریر و بالقر
 ن حبا غافقا و ضلوا و شیعنا و موالینا فان مالوا

سفیر است بهر آنکه شاه و آن خدایا عبد الله علی الله
الا اتم و نظام طریق الدین والدعاة الى الحق المحدث
من ادرکهم و البصیر به و عیانهم فلا یلاها شمس
هنا ما جفتی از من ایا از من معجز من محمد علیهم السلام
و چون از راه ما ناکته الا من اصله من نور نبوی
که زود باشد که بیاید ز یاد بر مردمان که در میان
خندان و شکفته باشند و دلهای ایشان سیاه و تیره باشد
ست در میان ایشان بدعت باشد و بیعت در میان
ایشان ست باشد و من در میان ایشان عز و عز و
باشد و فاسق و فاجر در میان ایشان عز و عز و صاحب
اعتبار باشد و تو که ایشان بیزدند نشسته فقیر را
و در دنیا را بقی فقیران ایشان رسانند و کوچک
ایشان تقدم نمایند بر بزرگان هر جا که میباشند
اکاه باشد و هر یک سکال و حلیت کبری نزد ایشان و

و فقیر

و فقیر باشد و تمیز کنند اصل از مان میان مردمان
دین و پالای اعتقاد و میان سکال و ناسد عقیده
و بفهاد و نشانند که سفید از آن کرک و غرور و عدا
از مان معجزی خلق باشند بر روی زمین ز بر که ایشان
سرا کنند بذهب فلسفه و تصرف و خدایم که در
علا که سراسر کنند بذهب فلسفه و تصرف از اصل
چکتن از حق و سراسر کردن باطل باشد ببالغیاد
نماید در دوستی مخالفان ما و کم راه کتشیان
و دوستان ما را پس اگر نصیبی یابند از رشوه گرفتن
سیر شوند و اگر فرو کلاشته شوند معنی نصیبی ایشان
نرسد و یا بظلم عبادت کنند بدان و اکاه باشد
که همچنان علایه زمان و کم راه کنندگان شوند
و دعوت کنند و خزانة مرده مانند ملک و کتب
تلخیص بر هر کس در یابا ایشان از راه زمان

میاید که خبر کند و به برهیزد از ایشان صیانت نماید
و نگاه دارد و درین و ایمان خود را از سرطانی انجمنان
که میگردند بذهب تصوف و بدو سواد و میانان
امام علی علیه السلام فرمودند که ای ابوجاهل من چیزیست که حد
کرده است از برای من پیر من از ابائی جعفر بن محمد علیهم السلام
و ابی از امر راست بین بهمان دوا این را مگر از اهلش
که بهمان نامری اخبار و احادیث درین باب بسیار است
بجمله هرگاه کسی از علماء که طریق تصوف نمیگیرد یا غایت
ازین و تقلید دیگران کرده یا او را عرضی از اغراض
دنیوی منظور است که اخبار و احادیث اما ما را
پیوسته اند و از لغت خداوند شنیده نمیباشد چنانکه حدیثی
در اصول مکتوبی منظور است که مضمون حدیث نبوی است
اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر
طاهر شود در میان است من بدعتها باینکه ظاهر را در

عالم علم خود را که مردمان را آگاه کند از بدعت که مرتکب است
در دین نشود و من لم یفعل فلیعنه الله پس کسی که اظهار
علنی نکند بران عالم است لعنه الله و دیگر شیعه و سنی
نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
من علم علیا و کفیه لجهه الله فقاموا القیامه لپیام من النار
یعنی هر کس بداند علمی را و پنهان دارد آن علم را الجحیم
و لعنیم کند او را خدای تعالی در روز قیامت لپیامی از آتش
دوزخ پیوسته باید که مگر و فریب هر کسی را بخورد
و بیا که کسی بسیار است که ترک دنیا کند از برای
دنیا یا از برای ریاست همچنانکه حدیثی است در کتب
استحباب از حضرت امام رضا علیه السلام و الشاکل المحضر
گفته که حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود
که کاه به بینید شما مرد را که تحقیق خدایت بظواهر کلمات
و رفتار و ملازم در حرکات و سکنات و احوال

و تراخ و بیستی نمودن بین ناکاه شناسا و فریب نهاده بی
بسیار کسی است که عاجز است از خرد کردن دنیا و آخرت
مخارم بعضی از آنها از ضعف نفس و سستی که دارد
دلش پلید است و حقیقت و دین را راست گرفته و اعتقاد
بدین شیخ ندارد پس همیشه بظاهر خود را بخردم و مردم فریب
باشد پس اگر حرام ممکن شود او را به بیعت از خود حرام
بهره بکار بیاید او را که میباید هرگز مال حرام پس
ناکاه فریب ندهد مثلاً بدین معنی که خواهش غلو غلو است
بسیار باشد کسی که نکیر و به بهرین داز مال حرام چند
بسیار باشد و بار یک نفر خرد را بر سر تراوان
مال حرام و شیخ ترشک زانو و راهی بی آنکه یا فانی کسی را
از همه اینها عفت دارد و بی بهرین دین ناکاه باز نهاد
فریب و باوی ندهد تا آنکه نگاه کند و به بیند
که عقل خود را بجا بسته و اعتقادش حقیقت و بسیار

باشد

باشد کسی که ترک کند همه اینها را جمیع اسباب لذت
و جمع کند بسوی عقل حکم انضاد او بجهلش
بیشتر از آن باشد که صلاح آورد بقتلش پس اگر بپایند
شما عقل او را که عاقل است باز ناکاه فریب و باوی
نهد مثلاً تا آنکه نگاه کند و به به بیند باطل
و خرافات و هوای او غالب بر عقل او یا عقل او
غالب است بر هوای او و بدین معنی که عقل او غالب است
بر هوای او و باطل و خرافات و به بیند که چگونگی است محبت
و دوستی او بر باطل باطل و خرد او در آن
پس بدین معنی که در مردم بسیارند خرافات
و آخرت ترک میکنند دنیا برای دنیا می بیند
که تحقیق لذت ریاست باطل و خرد است از لذت
مال و بقای مباح و حلال پس ترک کند همه اینها را
جمیعاً بجهت طلب ریاست باطل تا آنکه گفت شود مرا

بهره از خدا بگیرد او را عزت و تعلق آن ریاست باطله
بی میل است او را بجهنم و بی جای است و بی خدایگاه
دست است جهنم نیز آتشخورشته دارد همچون مهاب
شهر میکند او را در دل باطلش بسوی دورتر این عالم است
خساره و زیان کاری و باز میکند او را رای
او بعد از طلبش هر چیزی را که قدرت ندارد در طلبیدن
و حلال میکند هر چیزی را که خدا حرام کرده و حرام میکند
هری را که خدا حلال کرده و هیچ باکی ندارد از اثری
که صورت شود از او هر ماه سلامت باشد مرا و هرگاه
او انجمن ریاست که تحقیق شقی و بدبخت شده برای
خاطر ریاست باطله بسوی آن کرده اند ایشانرا آماده و می
کرده که مراد ایشانرا علاج خلق کنند از مردی بدبخت
مردیت انجمن مردی که کرده اند صراحت خواهند
تابع با خدا و خود خرد را بدل کرده و همه نموده

در دضای

در دضای خدا و عزت خود را می بیند انمرد خدای
با حق نزد کیت بسوی آباد از عزت در باطل
یعنی عزت دنیا و دور و زده فایده و عزت اخروی
که هرگز فایده ندارد و همیشه با حقیت و نیز میداند
که اند لا جنری احتمال آن چیز را ضرر نیا میکند
او بسوی غمتدای هیشکی و خانه که هرگز گفته
نشده و هرگز فایده و تمام نشود و بجهت اینکه
بیاری از دنیا و از آخرت عالم دنیا انکه تابع شود
صلی خود را میکند او را بسوی عذاب که هرگز
نقطع و نرازی نمیشود پس همین مرد بجهت خود میرسد
بسوی او و متمسک شود و بطریق او او را نکند
و بسوی برورد که خود را مسلح میداند پس بدین
شان نیست که دعای انجمن کس را نمیشود و
نا امید از طلبش نیست **یا ابراهیم ص** **کتاب**

که نکاح و عیالندی الهی است بداند که هر کس
 میباید عذاب نباشد و از دین خراسان روی
 نکند و بفرمان خدا و رسول باید بود چنانکه فرمود
 خداوند نکاح سنتی است و عیال دینی است و عیال دینی
 نکاح کردن و دین خراسان طریقه و سنت است
 پس هر کس روی کرد اند از سنتی من پس آنکس
 نجات از من و از سنتی نیست و دیگر روایت است
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هر کس که نکاح
 کند دین خراسان را از تنش بگسلد و بیفتد
 پس تحقیق البته بداند که عیال دینی هر کس
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر کس که عیال
 خراسان را بپا و پاکی نه ملاقات کند خدا را
 معنی از عیال با عیال است و از عیال است پس باید
 که ملاقات نزد عیال کند و کسی که ترک کند

چون خراسان را از تنش بپاشد پس تحقیق بداند
 شده عیال دینی عز و جل دیگر فرموده حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و هر کس که نکاح را عیال دارد میکند
 بهتر است از عیال دین و گفت عیال دین است و دیگر
 آنحضرت صلوات الله علیه و آله فرموده که دو کس
 عیال دین را بهتر است از مردی عیال که شب بخوابد
 باشد و در خواب و بیدار و در خواب و بیدار صلوات الله
 علیه و آله فرموده که خراسان دین و ضایع شد مردی
 شما عیال است و دیگر آنحضرت فرموده صلوات الله علیه
 که بیشترین اهل جهنم عیال است و دیگر راوی هر قاصد
 میکند که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 میگفت بنده هر چند زیاده کند مهر باخ و عیال
 با دین و زیاده میکند و ایمان و خصل را و دیگر
 آنحضرت علیه السلام فرموده که کمان نبرد مردی که زیاده

میکنند و ایمان خیر را بزرگوار تر از یاد خدا تعبت با زبان
سبی زبان خود و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده ما بناء في الاسلام احب الى الله فقال من التزم به
عني بياضته و الاسلام كله و من لم يستمر به استند الله
تعالى ان زن کردن و زن خواستن و دیگر حدیث است
در فروع کلینی باب کراهیه الرهبانیه و ترک البیاض
عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن
محمد الا شمری عن ابن القلاح عن ابي عبد الله علیه السلام
قال بیات امرأة عثمان ابن مظعون الى النبي
صلى الله عليه وآله فقالت يا رسول الله ان عثمان
يصوم النهار و يقسم مخرج رسول الله صلى الله عليه وآله
مفضا ليجمل قبل حتى جاء الى القلح فوجده يصلي
فانصرف عثمان عاتن راي رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال له يا عثمان اني لم يسلني الله بالرهبانیه ولكن

بعثني

بعثني بالحنفية السمحة اصوم اصلي و امر اهل
فمن احب فطرة فليس لي بسببي ومن سبني
الحنكاح عني اذ من عثمان بن مظعون بدعي
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
بیهستی که عثمان روزی بر و رات و هفت بار است
یعنی مرا خراج گذاشته و بامن کار می ندارد پس عرض
اند رسول الله صلی الله علیه و آله غفینا لا فعلن
مبارک خود را برداشت تا آنکه آمد بسوی عثمان
دید او را در غار و ترک عثمان کرد عثمان در هنگام
که رسول الله را بس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت یا عثمان نفرستاده خدی تا کار بر عبانیه
یعنی و گوشت فشان من را زن و فرزند کردن
ادی بر اینجه است مرا حق قضا عند هلیان و کشا
که منگی و ریاضت و اجزیت و روزنه سید ایم

و غان میگذاریم و با هر خدیجی که صحبت میکردیم
همین کسی که دوست میدادیم و مذهب و طریقه ما را
میسپارد که راسته شود صحبت من و از صحبتی که نکاح
فردی خواستی و باری صحبت داشت **ساقه** و آ
کرده این لیلی منی از شقیق علی گفت شقیق
میفرمدم در سال صد و چهل نه از عود میبردند
در قلاسیه بی ناکاه دیدم خوانده خوش روی و خوب
صورت و کف کوب بدست یکجانه و مثال و در آن
فلین و در کنار قافله جدا از مردم نشسته و گفتند در
دل خود که این جوان از گروه صوفیه است از او این
دارد که با مردم شود و بچه نشسته و جدا و دور
نخدا هرگز من بروم به پیش او و سرزنی کنم او را پس
از دین او رسیدیم من و دو نفر که او را دیدارم
گفت ای شقیق چه چیز از بسیاری کافران برتری

که من

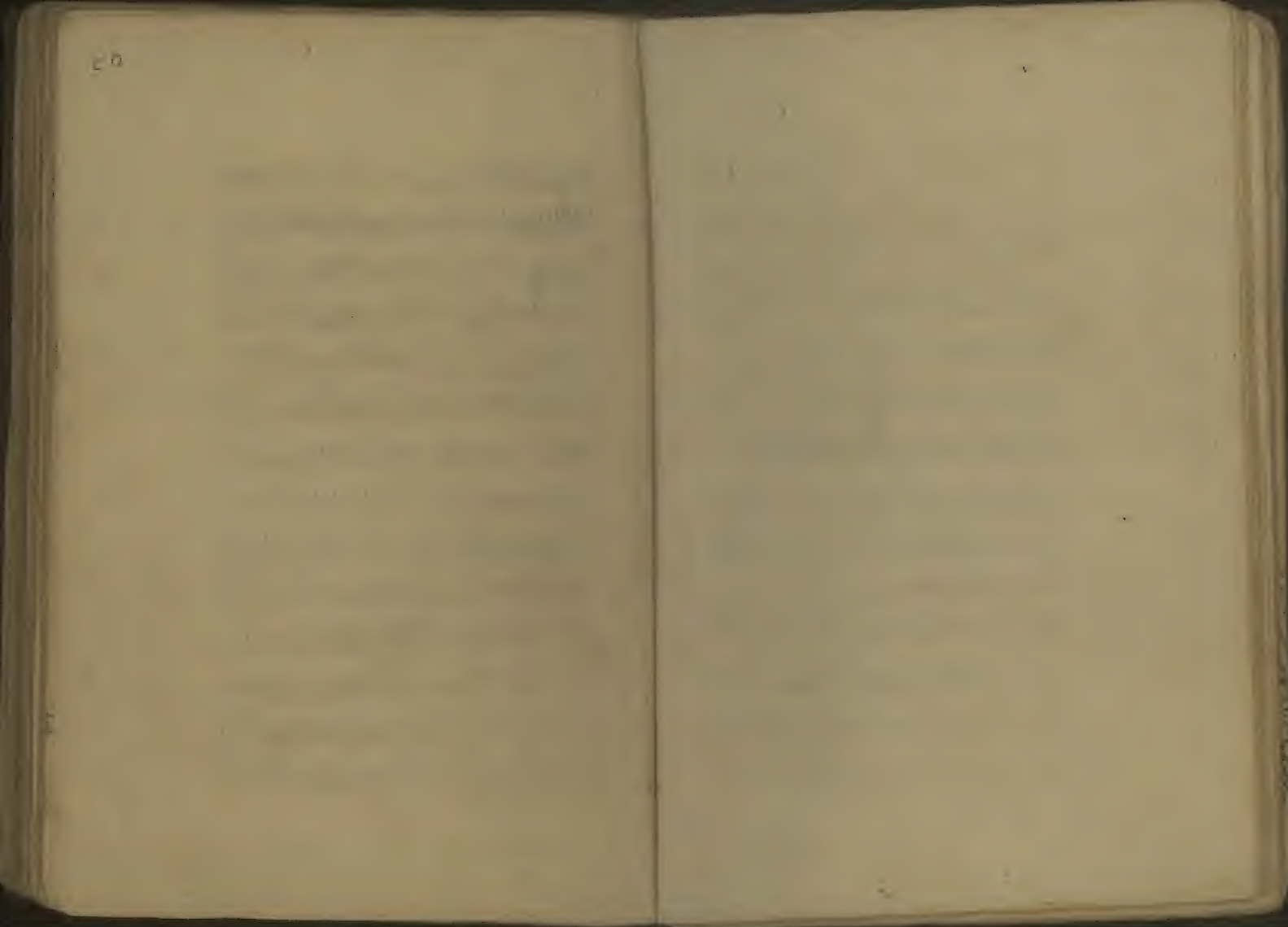
که تحقیق کان بدست و کنا هست من شقیق گفت
در دل خود گفت که این جوان بنده صالح است تحقیق
که ناطق بر آنچه که در خاطر من گذشت هرگز بروم
من از او سلامی بگویم بی ناکاه از چشم غایب شد
چون نازار شدیم بخیر آمد یکدیگر که او را واقعه
کنید ناکاه دیدم همان جوان را از سبک و اعضا
او از آن است و حشمتش است که بر این سخن
گفتم بروم بسوی او و عذر خواهی کنم از او پس از آن
تاریخ بعد از آن گفت یا شقیق من تقاضا فرموده شد
و تحقیق که من امر زنده ام کسی که توبه کند و اعیان
ارد و عمل صالح کند و بران باشد پس گفتم ای جوان
اذا بدانه است تحقیق نگفتم کرد بر سر من دو بار
بسی چیزی بخیر آمد یکی فرمودند که او را از ناله
گویند ناکاه آن جوان بر سر جای استاد و در

کوزه بخواند که آب بکشد تا کوزه آب از دست
 او بجای افتاد و با همان کوزه گفت من سیراب
 کننده من هرگاه تشنه شوم و بنوشم سیراب کننده
 من هرگاه اوده طعام کفم یا سید من و یار و یار
 من ملهم سواي این شقیق گفت پس بخند مستمرا و
 جاکه را بشوید و کوزه را بخوان در روی آب
 دست کرد کوزه آب را گرفت و پر آب کرد و وضو
 پس چهار رکعت نماز کرد بعد از آن سیرابوی
 بشوید و یک کوزه که انجا بود بخند و یک کوزه
 کوزه را انداخت بعد از آن بگویند پس گفت من هم
 بنده ای بنده خدا از زیادتی در بر می کرد و خدا
 ترا چیز که انعام و شفقت کرد و خدای تعالی بر تو
 پس گفت یا شقیق هرگز زوال لغت خدا بر ما نشده
 و همیشه نزد لغت بر ما شده ظاهر و باطن و بیرون

مکان

کان خود را نیک گردان به پروید کا و خود که کان
 صوفی بودن یکسبب نهری شقیق شقیق بن گفت من
 مذ هب انا عشر که کان صوفی بودن با نام معصوم
 کند و آن معصوم هفت روز الطاعه بخند و او را
 اعلام کند که بنکرده و کان صوفی نمی کرد و
 و یکبار دیگر که بسیاری کانها را دوری کن که
 بعضی از کانها کنه است و باور دیگر بگوید بنده
 کن و ایمان بیا و عمل صالح کن و بران باش که نگاه
 بنشاند است و باور دیگر بگوید که ای شقیق
 تن کان خود را خوب و نیک گردان خدای بخود که
 کان صوفی بودن یکسبب نهری پس بد سال کشتاف
 که گویند ما سیریم صوفی بودن قایل باشند و بجا
 ایشان ما را باشند و بعد از آن شقیق گفت کوزه
 را بمن داد پس خودم از آن کوزه آب پی دیدم

که قادت سلطای شکر است نفوذ و مردم و الله
 حکم کرد از آن و خوشتر از آن و دیگری و دیگر
 شد و سیراب شد و مدینه احتیاج من با و زمان
 نه افتاد بعد از آن انحراف از دیگر مدینه تا اینکه داخل
 ملک شدیم و دیدیم او سببی عجیب و غریب و بصره
 شب که نماز میکردیم و بعضی و بعضی و بکری و بکری
 در آن نادوان خانه کعبه همچنان بود تا که شب
 بگذشت و طلوع صبح شد و چون صبح شد و شام شد
 در جای نماز خود بعد از آن بر خیزد و غار صبح
 را و اگر در میان آن طواف خانه کعبه کرد و حجت
 مرتبه و پیروز و رست و عقب او افتادیم تا که
 دیدیم او را مال بسیار و در بلاد مان و خدمت کاران
 بسیار بر خلاف اینکه در راه بودیم و مردم مردمان
 بسیار و در راه گرفته سلام میکردند و او را بکری



بسم الله الرحمن الرحيم
 در بیان مذهب صوفیه که من لانا اعداء دینی و الهی
 در کتاب حدیقه الشریعه مقرر باد که طریقت صوفیه بسیار
 اندک از اعتقاد بعضی از ایشان درین کتاب مذکور میگردد
 و این جماعت بپست خرقه الله **فرقه اوله** که ایشان را
 حبیبه خوانند گویند که چون بنده بدرجه معرفت اشیا
 رسید و بدوستی حق بوجست و از دوستی دیگران
 خود را به برید و بکمک از او بخواست و خطاب
 و نه از او منقطع شد و از فیه بندگی و عبادت یافت
 یافت و از بند عبودیت رست و این هنگام حرام است
 بروعبه بشریعت و احکام شریعت خودی و این مختار
 شد که است و این طایفه عودیت خود بنویسند و کز
 و معتبرین خلق عالم نزد حق تعالی و این کذب است
 و ایشان از غیبات و دشمنان خدا آیند و اکثر این طایفه

دیوانگان

دیوان

دیوانگانند و دست میزنند و در دست ایشان مبالغه
 قام میفایند و لاف مریضه بجایین زنند و بسیار باشد
 که بعضی از احمقان تقلید ایشان و مریضه معتقد ^{نگار}
 شوند باید که مؤمنان از این گروه به پرهیزند تا در مرحله
 خلافت نیفتند **فرقه دوم** اولیایه الله اعتقاد این
 جماعت است که چون بنده بدرجه ولایت رسید بهشت
 شریک شد و هر یک ازین طایفه دعوی ولایت کنند
 و گویند مرتبه ولایت از مرتبه نبوت و رسالت زیاده است
 و چون از ایشان پرسند که ولایت چیست گویند بجزدی
 و چنان و مان بودن و این طایفه زن کردن را حرام دانستند
 و دعوی کنند که برترند از مردگان و برتر آیند
 ازندگان قادریم و از کس نه نیز دیوانگان از انبیاست دوست
 دارند **فرقه سوم** خواصیه الله مذهب این طایفه
 آنکه چون صحبت قائم شود و حال در دلها راه یابد

خ

م

امروز باطل شود و شنیده سازها و کتاب ملاحی و
سایر غریبات و احوال فقه حرام و غیره و سایر لغو و رنج از
فحشیه حلال کرد و گویند زنان با مثل کلو و ریختند
که بوی این بر خاص و عام سباحت و بدانکه اصل این طایفه
از خوارج بوده و این طایفه بصورت اهل اصلاح در علم
میگردند اما غفلت کنند و خون ایشان سباحت و کشتن
ایشان ثواب عظیم دارد **خرقه چهارم** فرایه است
این جماعت میگویند که همه بجز بر عارف سباح و خلعت
و مذهب ایشان است که خیر و شر هر دو بقدری خلعت
و بصیحت و عیوب هر دو از او صادر شود و بار اخلاقی
نیست و امر معروف و نهی منکر و مذهب ایشان مطلق
باطل است و خوردن سالهای مردمان را حلال میدانند
و جمیع فر و ج را بر خود سباح می بخارند و طعم یا مادی
و خواهر و دختر بایز داشته اند و میگویند که شک

و دیگر

و یقین هر دو حجاب دارند حاصل این طایفه از بلاد
و ایشان بدو توبت خلقند و شر و اذیت و طرد و لعن اند
خرقه پنجم طالبه اند این میگویند دست زدن و بر
کردن خلعت و گویند اینها اختیار و نیست این
مخفی کذب محض است و این جماعت رقص و شمع را حلال
نام کرده اند و میگویند بر رقص و شادی خوردن مایه
تخلی خفت در ما و صفات غدا حالتی که در وقت
سماع و حال بر با ظاهر میشود و در حالت سماع صفات
غدا بر ما میتوان یافت و دیگر میگویند چون پیوست
میشود غدا خورد مایه ای و سر را در دکنار میگرد و یا
با از میگویند و دست در گردن ماسیکری و ماسیت
در گردن او میکنند این محض کفر و کراهی و ضلالت
و این قوم اعتقاد داشت که از روی شهوت پس از لذت
و بوسیدن غلامان و لواط و غیره ناکردن صواب است

در خج

وخلل روی هم بران و زنان فاحشه را معصوف نام میکنند
 فضاخ و قباخ این طایفه بسیار است و فعلا این باعث
 تلاطم میشود **فرقه ششم** حلولیه اند این جماعت کوفی
 که خدا در ماحول میکند و همچنین خدا و بدنه های خدا را
 حلول میکند و میگویند از روی شهود و روی بیان ما
 جمال دیدن و با ایشان جلع کردن و روی شامستان
 دیدن و زنا کردن خلالت چون این لذت ما را حاصل
 نیت بکس چون خلای در ماحول کرده این لذت ما را
 حاصل شود بلکه هیچ مانع در کفر این طایفه دغدغه
 ندارد **فرقه هفتم** اقادیه اند این جماعت میگویند
 که ما با خدا و خدا با ما یکی شده ایم بلکه احتیاج به کس
 فضاخ اقادیه و طایفه نیست و همین بس است از ذکر
 فضاخ ایشان که دعوی خلای میکنند و این بدانکه اگر
 مذهب صوفیان این دو مذهب بود است و اگر صوفیان

که در مقام

که در قدم بوده اند یکی از این دو مذهب بوده اند و این
 دو طایفه هر کس که دعوی خلای کرده است دوست میدارند
 و میگویند او خدا بوده و هر یک از این دو گروه
 یکی فرموده و دیگری فرمودند ابو ترید بسطامی و حسینی
 شصت و پنج از این طایفه بوده اند و بعضی حسینی
 شصت و هشتاد و یک از طایفه حلولیه شمرده اند و میان
 این دو گروه را از اعظم اولیا شمرده اند و بعضی از پیاد
 بر هر یک از شاخه این دو طایفه می بینند و از کرامات
 نام میکنند و معنی کفر ایشان را میگویند و نمی بینند
 که کفر ایشان در نظر هاهل و کثه فلفله الله علیهم
 است اینهم از بدقیقین **فرقه هشتم** جوریه اند این قوم
 میگویند که در محاسن و بهوشی خود بر ما ناز دارند
 و ما را در آن وقت و محلی ایشان وقوع می یابد و از
 خود را بهشتی می بینند و با ما هم باقی میکنند

بعد از ساختن و اظهار بهوشی عسریکنند این جماعت نیز است
و ناجو و دروغی و ملعونند **فصل هفتم** و اصلیه است
این طایفه گویند ما واصلیم و بنوعیه ایم و با و پیوسته ایم
و میگویند که غازی و روبرو و حج و سایر احکام شهر از جهت
ان وضع کرده اند تا شخصی این شتر را شود و تقاضای اخلاقی
غالبی با چون تقاضای اخلاقی نموده ایم و معرفت شما را
حاصل شده و بخدا واصل کرده ایم تکالیف از ما برخواست و هیچ
چیز بر ما واجب نیست و تمام عریات بر ما حلال است و گویند
هر کس باین مقام رسیده هر چه از او خواهد شد از سر به سر
و زنا و ولع و دزدی کردن و چنگ و برادر و غیر اینها
و هر چه کند شیک باشد اگر خواهد با ما در و خواهر و بر
خود و چلی کند او را و با باشد و اگر با پسر مردم و زن مردم
کند از او فیضها بآن پسران و زنان رسد و اگر کسی را غرض
انگند او را حلال باشد و خراج به بزرگواران عبد الله حرم می

عبد الله

علیه الرحمه در کتاب اینها از المطالب افراد المذاصب حکایتی
درین باب آورده و شیخ جمال الدین صاحب این بوسفی علی بن
مظهر علی قدر الله سر که شهوات به علامه علی در کتاب
نهی لائق و کشف الصدق در باب غریزه ایشان حکایتی
ایرا آورده و میفرماید که خود دیدم اگر کسی خواست
در کتاب و فهم کند و این طایفه را واصلیه میگویند
و میگویند که اگر ما را شهوت غالب شود و خواهیم که با
دیگری جماعت کنیم و آن شخصی ستاع غالب واصل نباشد
بلک کافر باشد و اگر آنکه خواهند با او جماعت کنند
کند خواهر مرد باشد و خواهر زن بدیده و لایق برسد
و از اولیا عظیم القدر شود دلیل بر کفر و نفاق این جماعت
بیاد است اگر چه و عرا ذکر کنیم باعث ملال خاطر گردد و
بدانکه بعضی گفته اند که واصلیه و جیبیه یکفرقه انجمنین
نست صریحه که در بعضی قول با هم موافقند اما برخلاف

خواهد که بپذیرد و بگوید که در رضا و تسلیم بنده نایب
با او جماعت کند و برخلاف رضای هر عباد کند و اکثر غلظت
از این طایفه اند و اول چیزی که بر عباد می کند و می بیند
نمی پوی باشد که در حق او اندازد و از سرشته تسلیم نکند
و نزد طایفه و اصلیه نیز این مرتبه رضا و تسلیم است و این
مرتبه رضا و تسلیم است و این مرتبه نزد ایشان مرتبه است
بطایع عظیم **فرقه چهارم** تلقین انانی جماعت با
نظریه نیز گویند این طایفه گویند نکاله کردن در کتب علوم
و طلب کردن علم حرام است و معرفت جز بملکوت و به حاصل از
و گویند هر چه عباد و صفات سال و به ترک کنند در یک تلقین
و از راه به حاصل شود و گویند مخلوق نیست از جهت آنکه فعل
نداست و فعل مخلوق نباشد و گویند مرتبه سوره و در
کسی است و بر ریاضت حاصل شود و این جماعت به ریاضت
خود خرقه دهند و ایشان را در خلوت نشاند و این نشان

چله گویند و این گروه را از علوم دنییه هیچ بهره نباشد
فرقه پانزدهم شاکیه اند و ایشان از افضلیه بفرموده
ایشان دعوی شاکت کنند با انبیاء و گویند ما با پیغمبران
در مرتبه شریکیم الا اینکه ملک واسطه است میان پیغمبران و
خدا و در میان ما و ملائک واسطه نیست پس در میان
انبیاء و ملائک چیست و در میان ما و خدا ان جماعت نیست
از این جهت ما افضل و اکمل پیغمبران و این طایفه نیز چون فرقه
اولیه اند دعوی انانیت احیاء و احیای اموات میکنند و لیکن
پیروی و پیچان و مان بودن را در ولایت شرط نمی کنند
و از عباد دعوی شرکت با خدا میکنند و اینها دعوی شرکت
با انبیاء میکنند و این گروه از بدیدار و طغیانند لعنهم الله
تعالی **فرقه شانزدهم** کاهلیه اند که تابعان
شرعیست غرای پیروی و پیروان پیغمبری ایشان را
کاهلیه گویند این جماعت با غایت جهل دعوی کمال نما

سقا که کمال جهل نیست این کرده که ترک کسب و وجه معاشی
و ترک علم را واجب میدانند و از غایت کمال بلقعه و غفلت
که فرشته کان بجهت ایشان بر نهند سازند و بگذرانند فساد
و شغل شوند که بعضی از آن خوانند که هر قدر است و اگر
بچه بقاء هر عوی صلاح کنند اما عقلشان باشد که برای
که طلب علم را و کسب وجه معاش را حرام گویند و مردمان را
فاسد عقیده کرده اند و گویند اینها همه جمیع راه است
و کار ایشان ضرر که کشان و ضرر که کشان و تن بی درد
باشد و اگر غایب نادرستی کنند از برای این کنند
که فریادکنان از برای ایشان نیازی بر نداده اند و نیز
گیرند از برای و آنچه در پیوسته که بکنند و نه از فایده سخن
گویند و اسباب قلوب عوام کمال اندک باین سخن است
روی اند و بنمایند و اشغال چند در پی خود اندازند
و بپوشانند که سرورند و بکنند و در اشغال بمانند که تا

سجده

شکم مردمان از آتش بر نشود از آن خاندن در نروند و بنابر این
اشکال در زمین می جهد پیشتر بیکدیگر باشند و بازار
ان فریادکنان را اگر بکنند و این جماعت خود را تارک
دنیا گویند و پیشتر از همه کس در طلب دنیا باشند و ذکر
خدا را و سبیل فریب دادن خلق خدا سازند و شیوه
ایشان بیکر و بدعت و پیشه ایشان تر و بی حلیت
باشد و حرکات مختلف کنند و کاره نهند و عریضه
کنند و کاره و از دست و ضعیف سازند و اگر قرآن خوانند
مقلد محبت آن نباشند شیعه باید که از محبت و ملاحه
این جماعت بترسند و مختلف باشد **ترتیب عقاید**
الهامیه اند این طایفه از خاندن قرآن و موافق عالم روی
کردن آن شوند و اعتقاد از معاد و حشر و نشر برداشته اند
عریضه این خاندن شیعه و ابیات صرف کنند و بنی که بی و بیله
خواج و تر خلوت و نفات و مبلر و غنا و سرود و پیشه

خود سازند و بسیار باشد که شیعیان که معنیهای خود را
از آن برداشته اند حفظ کنند و گویند که هر چه جمیع اهل
علم باطلیم حاصل کنند در مدت هر فردی در یکم بهمه
نظمشیم و حلال و حرام نزد این جماعت یکسان شود
در حدیث باطلیه اندالیه الوان از این جماعت
و نه زینیه و نه رفیت در پی شنید و عاقلان از حرکات
اراسته دارند از سزا و شهادت و سیر و استقامت
نقش و صورت و قضا و قضا نهایی در پی نمایند و گویند
ما عارفیم و هر چه گوئیم و کنیم پسندیده باشد و باقی
اشیای هر سیده ایم و اینها همه سیکیم از برای دین و دنیا
سیکیم و این جماعت نیز معتقد به اینها باشند
جلیلیه و هر کدام که مثال اینها را در پیش گرفته باشد
او را مغرور و مکرر و از نوصات کشف و کرامات
و صاحب باطن دانند و خود نیز دعوی باطن کنند و

از کلام

از کلام این صفت باشد **در حدیث اول** **در حدیث** فخره اند
انجاعت گویند بحاجت و است یکی نوری دوم نادی و حجاب
نوری شعولیت با کفساب صفات حمیده چون شوق و کمال
و تسلیم و مراقبت و انصاف و وجود و حال و معانی و حجاب
ناری شعولیت با افعال شیطان چون فسق و فجور و
و شهوت و استالان و گویند مرد باید که در رضا و تسلیم
و مراقبت و وجد گویند که اگر چه آن نیز پرده است اما
آخر در همین پرده دوست دیده شود و ایضا گفته گویند
نقد از این صفت بهشت باید بر حدیث و نه از حدیث و نه از حدیث
اگر چه حدیث و حدیث از صفات ایشانست چون ایشان امید به
حق تعالی و ایم از عذاب او نیست پس مؤمن نباشند و حدیث
و باز این جماعت میگویند هر چه در علم واقع میشود و نیکی
نور و نواست و مذهب ایشان نزدیک است به مذهب ائمه
و ابصاریه از مجوس که بنور و طلیت قایلند **در حدیث**

در حدیث

در حدیث

زرافیه اند این جماعت طایفه باشند خنثی و دود که از
برای فریب دادن خلق و معنای شیادانه بر خود قرار دهند
و بعضی از ایشان کلاه های غریب بپوشند و بعضی از ایشان
پشال و دستار و بعضی شال عسلی یا دستاری بر سران
بپوشند و سر کلاه غریب از میان بیرون کنند و بعضی که بسبب
کبر و غرور خود آن طرز کلاهی بر سر گذارند و سر بلباز بپوشند
آن امر کنند و مثالهای عسلی و جامه های عسلی اکثر پوشند
و این را به جوهر است که سر یا عسلی بپوشند و کلاه غریب بر سر
آنهاست و نام و تر علامت و شعار طایفه است که بان علامت
یکدیگر را میشناسند و اکثر قلندرها آن طرز کلاه را بر سر
می نهند چون در میان ایشان طایفه بسیار است و بدانکه
اکثر طایفه آن نام خود صوفی میکنند و تصور می کنند که بزرگراه
خود می سازند و در پی دراز استوار تصور می کنند بنای آن
برند و علول و اتحاد است نیکن بوند اما اکثر این در ترقیه

همیشه شماع و بر وضایند و اکثر ایشان اعتقادات و مذاهب
مواضع صوفیه را که از پیش یکه کردیم در هم آمیخته و منکر
علما باشند مگر آنکه شخصی را بقدری علی باشد که از علما
از برای برایشان تحصیل کرده باشد نه از برای خود و فریب
دادن و خلق دوست دارد و از انجمن خود را از فرقه
صوفیه شمارد که منکر و ضد او نباشد و او بنا بر مصلحت
وقت خود بر آن ظاهران کار و ضدیت نماید و اکثر این
طایفه بغیر از ترقیه مانند بعضی از آنها که پیش از این
مذکور شد بنابه کوبی و بخله خواجه و نفقات و ترغیبات
و مطری و غنا و سرور دوست دارند و بعضی از ایشان
دعوی کشف و کرامات کنند و بسیار الوسی الاله را فریب
داده بلام خود او رند و بنا که این کرده و نیز چند فرقه اند
اکثر ایشانند که از برای تنگ و بسبب کاهلی که میخواهند
یکجانشینند و مردمان از برای ایشان خرقه و لقمه و هیا

کنند و یاری برند و دعای پیری و مردی میکند و کرد
 انانند که بخوانند که بعد از مردی او عای پیری فاسیه
 تا بان قوتب شاید نام ایشان در عالم بماند چو بیست
 که حاجتی از آنها که باین صفت موصوف شده اند بالا که آنها
 که مرد از هنر زد میان مردم مشهورند و اکثر بعلو
 ایشان اولیا میدانند و اعتقاد تمام ایشان دارند که هر
 برای که او از وی دادند و خوانندگی و مطهره کردن و دست
 میدهند و روی بجماع این فرقه می آورند و خود داد رسالت
 میدهند ایشان منظم بسیارند و کرده و هر اصطلاح که از ایشان
 نرفته و عتاد و سرور و محظوظند و نفس ایشان بان عصیان و طاعت
 و در آن موضع که این دکا بزاران عیار و این خود فروشان
 مکاری باشند جمع میشد و طایفه دیگر یاری کردند و جستن
 و چرخ زدن و در علقه دین دوست میدادند و چرخ میزدند
 بران خوش روی که در آن مجلس حاضر میشد و بعضی از برای شادی

که در آن

که در آن مجلس باشند یا از برای آنکه بجماعت بجای آتش خورشید
 روند و برانیز بخورند و چوبی باشند که اکثر این طایفه ایشان
 مشغول باشند که مجموع این امور بسبب شوق ایشان کرد
 و بعضی هم هستند که از غایت نادانی ایشان مردم خوب
 تصور میکنند و روشن و علیرایشان را طریق و روش و سنا
 خدای پندارند و از روی بگیری در مجلس ایشان حاضر شده
 باعث گریه از سران فریق کمال میشوند و کافری و بدی ایشان
 میزنند بلکه هر جوان میکند که مثل ایشان بر تبه پیری
 و از غایت حماقت نمیدانند که جوان مرکب بران طوری
 شریف و سرچ دارند و بدانکه بیشتر این جماعت در تبه اند
 این همه دکا باطن و خود فروشی و فریبندگی از برای همین
 وضع کرده اند که الهامات بطن خود او را و اجتماع را بطریق
 خود سازند و چوبی از سفیهان که در پیش و نادان و فریب
 اند هم نشاخته اند این طایفه را در پیش نام میکنند

و نمیدانند که این گروه از حق حریف صوفیه اند و اکثر شریای
صوفیه مذہب باین صنف کرده اند و با آنکه سنیان احقاق
غایم بصوفیان دارند و ایشانرا اولیای شمارند و کفرهای
ایشانرا تاویل میکنند و میگویند که ایشانرا سکر و مستی
بیابند که در آن عالم بزم لذت اختیار و ایشان سرزنده
این طایفه زرافیه نامند کرده اند و تصایدا که چندین
گروه که شمریم و ذکرهای آنرا اعتقادات و مذاہب
ایشان کردیم همه از فرقه سنیانند و بعضی از طایفه
که در زمان باجم و سیدانند که نام خود شیعه میکنند
و عوام شیعه را کم و بسو میگویند و دیگران که هم
اینست فرقه که شمریم و چندین کرده دیگر که نام بریم
نزد اهل حق بعضی فاسق و فاجرند و بعضی زندقه و کافر
و همه شیطان و راهزنان دین اند و معنی باین شرح
حضرت سید المرسلین پس شیعه باید که از مجموع طوایف

مذہب

مذہب و بزار باشند و سنی ایشان فریب بخورند
تا در ورطه ضلالت نیفتند **صل** بدان
ای مومن که یوسف در لغت عرب عبارت از پشم است
و پیش از ظهور اسلام و در ابتدا اسلام هر کس پشمینه
بوی می بود عرب او را صوفی میگویند تا زمان خلفای
بنی عباس که آن بنی عثمان میخوانند که مرتبه اعلا بعضی
در نظر عوام پست کرده اند جماعتی از مردمان را غیریک
میگویند که ایشان چیزها از بابت خارق عادت
بر بعضی از پشمینه بویستان می بینند و ایشانرا اولیا
نام میکنند و طایفه از حکما طین صوفی نام شد
بسیب آنکه طریق ایشان ریاضت بود و هم از برای
ریاضت نقش جان و پیراهن و نقالی می پوشیدند و بعضی
دیگر گفته اند لفظ حیوان را تکلف است و از طایفه
از حکما بنابر کمال سعی که در تحصیل معرفت و معاد میکنند

شهرت تمام کرده اند و اینها کرده اند که متکلمان را با ایشان
و ایشان را با متکلمان عجمی است و این طایفه
که حکما را باز دو قسم است شیعه اثنی عشری و سنی
صوفیه از سنی فرق بسیار است چنانکه بعضی ایشان
از کتاب حدیقه الشیعه منقول شد و سرخیه از شیعه
تکفره میگویند و ایشان جماعتی اند که ولی جمعی
اولی بالتصرف و راس مطلق نمیدانند بعد از خدا و بر
الائمة معصومین را چنانکه شیخ محمد الدین حموی
قدس سره در بعضی از کتابهای خود از هر دو فرقه
الطه را او تاد و اهل بیت و بطاعت نمیدانند و جمیع
شیعه بعضی دوست ولی سید شده دعوی کثرت کریم
نمیکند و از ائمه اربعه که بعضی از ائمه مطهر و سرور
و بنی خاندان و نجات و ترغبات اجتناب می نمایند و از
رقص و سماع و بازیها و استماع سازها و شنیدن

قصهها

قصهها و اضافتهای دروغ بجنبش می باشند و هر چند
صرف مذهب علما و کلامیه ن قرآن و تفسیر حدیث
و دعوات مائیه که از ائمه معصومین علیهم السلام
منقولست میفایده و متابعت علما را بر خود لازم میدانند
و در کارهای و خود فروشی و ساختن کاری و فریبند
نمیباشند و از جمیع بحرات احقران نمیکند و در کمال
ترس و خضوع و خشوع میباشند و با نامقیدان
بحالت نمیکند و از مردمان ساخته و فریبند دوری
نمیباشند و با همه کس فروتنی و تواضع شعار خود دارند
لکن با استکبران و نامقیدان و در دین نهایت غیرت
و صلابت دارند و ترک آبرو برایشان واجب شود ادا
نمیباشند و حج بشرط استطاعت بجای می آورند و بالجمله
در جمیع امور و مذهب نقاد فرمان الهی میباشند و ظلم و ستم
بر خود و بر دیگران روا نمیدارند و غرور و تکبر نمیدارند

و اما بعد مستحقان و طالبان عطا شدن اینها را از آنکه حرام است
 واجب میدانند و خود را بر این عقیده میگیرند که نمیتوانند
 و مقادیر بسیار اند و نامشغول و غیبازند و در عقب جاه
 و نیاز است بپیشاند و دوستی اموال و اسباب و زین و فرزند
 و در اول جای غیبت و نصیحت از خلق خدا و ریخ غیبت از آنکه
 چه بایشان میرسد از روی قناعت صف میکنند و از غش
 و حفظ نفس بجنب میباشند و در امر معروف و نهی نهی
 از ملاست کنند گان اندیشه میکنند و اکثری مایه و مباد
 سخره را بجهان از خلق بجای می آورند و بجهت این
 معروف میباشند بر کثرت صفات حمیده و اجتناب
 از اخلاق ذمیه و اکثر اینهاست بر شیده و ماله و کسب اموال
 این را باطلای غیبت از انجمن است که مکار و خرد و زور
 نمی باشد و دوستی خدا و موافقت حق این است و حال
 اگر این خرد را صوفی نام نمیکند بلکه خرد را طالب علم

و اما

می باشد بعضی از جهال تصدیق کرده اند که بعضی از نهان
 عینا خرد و نهان مکار که حرکات مختلف میکنند
 و سخنان بیخود و بلك کفر و هر چه بسیار یکی است
 احمق چند بار و هر خرد جمع میکنند و مدله ایشان بر
 لغات و ترغبات میباشد و لغوه میزنند و اظهار غیبت
 میکنند و صوفیانه و مکارانه اند ایشان نه صوفیانه
 بلك در مقام کوفتند و نه است عشق الهی بلك
 بد مستان نامه میافند والله

اعلم بالصواب

این برای دیدم از فتنه
 محمد بن محمد از سلاطین
 محمد بن محمد و قیاسی و کوفی
 محمد بن محمد و قیاسی و کوفی

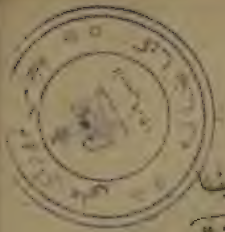
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وعلى
الروعة الطاهرة هذا كتاب بيان مذهب
التصوف من تصانيف الشيخ الامام ابو عبد الله محمد بن عبد الله
عمر السمرقندي عليه السلام ان اصحاب اهل التصوف
على اثني عشرة فرقة واحدة هم على الطريقتين المستقيم
والباقي على البهجة والضلالة والذين على البهجة
والضلالة الجبينة والاوليائية والشرائية
والاباحية والمالية والمولوية والمدرية والواقعية
والنكاحية والتمكسلة واللاهائية الجبينة
يقولون العبد يحتاج ان يحل جميع ما يقطع عن وجهته الخلقية

ويرفع

ويرفع التكليف عنهم وايضا يرفع خطاب العبادات
ولما هم عليهم حلال وترك الصلوة والصوم جازين وهذا القول
لا يثرون عودتهم وهذا كفر بخلاف ما يعرفه الناس
بافعالهم الاوليا فانهم اخذوا عنهم الاوليا لئلا
يهمهم يقولون ان العبد يبلغ درجة الكلاية ويرفع
خطاب الامر والنهي عنه وهذا كفر وضلالة تفقد ما به
من ذلك والشرائية وهم قوم يقولون اذا
يرفع الامر والنهي عنهم وبسبب ذلك
والجلد والمزمار واعف ويقولون ان النساء
كالرجال ومنهم الرباعين مباح وهذا قولهم عبد الله
الشرائية وهم يسرون في العالم فيكون اهل الصلاة
ويسترون في العالم وهذا القول مباح الدم الاباحية
وهو قوم يقولون ان العبد لا ينفذ على استماع نفاق من
من المصالح ولا يبرئهم من عسوف ونقصه ويقولون

اعد الله لهم من غير وجههم خلا لا يقولون قلم لا كفر
 ولا يدين حجاب الطريق وامر معروف ودينه منكم
 عند الله اين وهذا القوم اشد خلق الله واجه
 الارض الحلية وهم قوم يقولون السماع والسمع
 مباح وهم في السماع عند هؤلاء لا يكون للركبة
 في وجههم وهذا الطريق خلا في سنة رسول الله
 صلى الله عليه وآله وكل امر على خلاف السنة كمن يرفع
 وضلته الحولية وهم قوم يقولون النظر
 في وجه الجليل من الامم والنساء حلال وفي حالة
 النظر فيهم ويقولون في حالة الرقص صفة
 من صفات الله تعالى جلال علينا ولنا بذلك الصفة
 التقييل والمعانفة خلا وهذا كفر محض للموعظة
 مثل من ذهب الحلية وهم يقولون في هذه الحالة تاتي
 بنا حوى الجنة ولنا من هذه الدفاع والوجه قلنا

من الشياطين



من الشياطين ياتهم في خيالهم وانما يعرفون
 عن الحالة فيرا طالة فيقولون من الجنة الواقية
 وهم قوم يقولون ان العبد عاجز عن بعض فله
 وعلى الحقيقة محال ويقولون هذا البيت الفارسية
 تراقد في قوتك انك تراكد انك تراقد في
 وفي وهو خلا في محض التجاهل وهم قوم في لباس
 الناسقين ويقولون ملذذ نادع الريا وهذا خلا
 محض المتكاسلة وهم قوم يركبون الكب ويتجهون
 على ارباب الخلائق بالكثرة ويرضون عن خيولهم
 بعبادة المبدن وما يكون من الملة كونه في حجة وهذا
 خلا في سنة رسول الله صلى الله عليه وآله الالهامية
 وهم قوم من الفرق الذين هم من فرق قسوة
 القدر وقلم العلم تقنعون بمسابقة كتب الحكماء
 والمستعين ويقولون هو القرآن حجاب الطريق

وايأت الحكماء واشاهد قراى الطريق وهذا
مختار اهل الحق وهم يتبعون سنة رسول الله صلى الله عليه
ويؤدون الصلوة في الوقت ويحذرون عن الشر
الحلال مع اهل السنة والجماعة وعن جهة الاشراك
يحتذرون ولا يكون بين الخلائق شارا لهم
متمثلون من الخلائق ولا يصرفهم الخلائق وتنفرد
عنهم وهم رحيمون على المسلمين ويتدعون النفس
عن استغاثة ذنوب الذين لا يشغلون بنبينا المؤمنين
ولا يريدون غيبة الدنيا ونعيمها ويشربون على سيرة
الصلح والتأديب من اهل الحق واليقين
ويحترمون محمد الله تعالى وحوله كما قال الله تبارك وتعالى
اولئك الذين اتقوا الله قل ربهم التقي لهم نفع
واجر عظيم فاذا وقف على حال اهل الصفة والصديق

بصاحبة

من سلك هذا الطريق
هو من سلك طريق الحق
او من سلك طريق الحق
هو من سلك طريق الحق
او من سلك طريق الحق
هو من سلك طريق الحق

بصاحبة هذا القوم وشايعتهم واحذر من
الذين هم لحنى عشر كذا وهم
احل البدعة والضلالة والحق في امانتهم واجب
عند الشروع كما قال النبي صلى الله عليه واله
ايمان صاحب بدعة اسما لله تعالى يوم القيمة
من القوم الاكبر وقفا الله تعالى على سعي
شكرت الرب اله
محمد في تاريخ شهر شعبان
المعظم سنة
كثير الف ليلة
شهر ربيع
الخير
الذي هو
غفر الله له ولوالديه يوم يقوم الحساب

شكرت الرب اله
محمد في تاريخ شهر شعبان
المعظم سنة
كثير الف ليلة
شهر ربيع
الخير
الذي هو

رساله سلوک الشیخه معقوله الزیاده

باینکه این رساله ایست در بیان جماعتی که در
در این زمان صورت تمام نموده اند و بنام این
رساله برافت که شاخ صوفیه این جماعت را
مذمت کرده اند و اکثر علمای شیخان را طعن
زده اند و جمیع علمای شیخیه را ایشان
بوده اند و در صحبت ذم ایشان واقعست
و قرآن مذمت ایشان نامحقات و علمای
عمیق قاهانند که اندک هر چه میکنند این
طایفه از خوانندگی کردن و خدایند که شیخ
و اصول که رفیق و دست زد و برقرار اند و
اینها فتنه است و عصیان و اگر کسی با شیخه

دوین

دوین رساله سلوک است تاخیر این باینکه این
نویسنده اما از کمال عقل و تدبیر و جوانی اهل این
دوینیت که از زمان ملک از سایر علمای شیخیه
و از آنکه در میان و از حدیث و غیره و از حدیث
خست که از شاخ صوفیه خوانند و بنام این
کتاب ایشان چشم خوانند و بنام این
بنام این خوانند و بنام این حضرت استقامت
در کار و در این دنیا و بنام این شیخه و از حدیث
و علمای و از حدیث و از حدیث و از حدیث
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله
الطیبین أما بعد و بنام این که در میان این
نامرادی مظهر بن محمد المقدادی که چون این
فقیر چنان و همان که از پدر پدری و دوستان

و بی روی شاه در بر او نشانیافته و مانند
 ابا و احب او از ساقبت اعدا و احباده روی
 و غیبت بر تاق و شاه و منور که جمیع فرزند
 بجهت اتبالی و شک برستی و کمالی و دنیا و دینی
 از شاه و از شریعت مصطفی و طریقت
 منقوصی منحرف شده اند و جب دنیا را در
 دنیا نام نهادند و در دنیا را وسیله رفتن
 مرد و زنی ساخته و در این بر دین کتب
 و اعدا گشته اند و فتنی و خصیای از عبادت
 شریف و اندی و فتنه و اصول خود را مقبوله و مسمی
 العقول کرده اند و مانند اجداد خود
 زبان بلاهای کلاف کشیده اند و بدعوی
 مکاشفه با مخالفان موافقت نموده اند
 و بجهت خانه رفتن و ترک حیاتی کرده و سفاهت را

از راه

از راه برود و از خواست که نباشد و سالها بجهت
 بیایا که فتنه و بیچارگی تنگ عقل را از تنگ
 و تر و بر این کرده که کشیا که این همه جهان در
 این فتنه است این از پند و اندیشه و از زبان
 دید و بخدی از دست یکی از احباب نظر
 رسید و بعد از تحقیق معلوم کرد و یک یکی
 از علماء شیعیه رساله در ضمن این طایفه
 تالیف نموده و حضرت ملا محمد تقی
 عابدی بر این نوشته و نیز در مکتب رساله
 مذکور رساله داشته و مشا و الیه میری
 چند در جواب او قلمی کرده اند و یکی از فقدا
 جمیع و با ترتیب در متن کتاب مذکور جای
 داده و از اسامی و توضیح الشریعی و تفسیر
 ساخته و ملحق آن کتاب از باب انصاف

و بیزارت را در شناختن این فرقه کافیت
و اصحاب علت و فقلت مرد و علقه نفسی
تسخیر شایسته پس بخاطر فائز رسید
که در مرقع از آن کتاب انجیل آمد
و آنرا سید الشیبه و حق الشریع نام کند
پس شروع کرد در مقصود و توکل کرم بر
لطف خداوند و در **فصل** بعد از آن
صلوات الله علیک که حلاجیه که ایشان از انجیل
ناصیحت اند از آنکه بشنید و بشکند
و بشکند و بر اقای و خدایه و خاویزه
و مطلق و مستعد هر چند این فرقه است
خیر ترین ایشان قریب است که در بخت اوقات
ایشان را از اقای و بشکند و اگر شایع صوفیه
و بسیار از علما استخارای از اعدا است

کرده اند

کرده اند و جمیع علمای شیعه را ایشان
بوده اند و در حدیث خود ایشان را قانع قرار
نموده است ایشان را طاعت و ایشان را جماعتی
اند که خواهند که کردند و خواهند که شنیدند
و اصل که کرم و دست بر کرم و در پیش
و مانند بهستان مقدم زدن و اطهار و بیوه
نموده و علقه فائز و در سخنان پادشاهان
و در حلقه شش و در حلقه ای که در پیش
ایشان است **بیان** منافق که از جمله شایخ
صوفیه که ایشان کرده اند و از آنکه
طعن زده اند یکی ملامی بومست که میگوید
بیان اگر از پیش کرده و پیش بعد
و پیش بومست و پیش میباشند و میگوید که خدا
از من و پیش بخت بقیه دان کاسیا که پیش

اگر کف بر دهن عرش است و سراج یقین
شیر معن و حلاج و شیخ عزیزی که از کلام
شیخ مرقد است و کتاب تحقیق القلوب
میگوید این درویش اگر نظر تحقیق در حال
پیران و مریدان و در کان بکر عقیق بنامی
که شیاطین عمر ندود و کافای مکر قیاس
نشته و نام بلور و سلاطین فقر بخود بسته
استقبالی که اسبقیالو شده و در تفسیر
انعام و انبار و طایم کی شید سر و جوان
برنگ که در بر اند و هر یک بطریق از در
جلیت کری و ابله فری و در امله غولان و ابله
وین همه واد و چشم که در طایان ظاهر
این بصورت از باب ایتین غرضه و دلهای
سپهر ازل که جل و جل علی صفا و غلی

نبوده

نبوده شعار ایشان فتنه و فساد کار ایشان
زندقه و الحاد بر ایشان بدعت و بغازی
و آیین ایشان چرخ و رقص و بازی و در بازی
مطالع بندگان و بعد از رسیدن علمیه مطهر
مقلدان افتخار ایشان با شنایی ظلم و مبلها
ایشان تحصیل خرقه و فقر کار ایشان شکری
و هر که حق همدا ایشان برخاست با فقر
زدن عادت ایشان و قاحت و بیجایی
و عبادت ایشان خوانندگی و فقر سداپی
یش و ایشان عشق بازی و جلق شیخ ایشان
که راه کردن خلق اسب را ایشان هنر و هنر
و هر که خوشی و حال ایشان بخودی غرور
و بهر غنی هر که که پیشینه پیش و برقیان
زهد فروشی و روز و شب بدو طلب دنیا

و شب و روز در فکر و فراغ و حال و حال
 و تلبیسات این قوم خال و فریفته شد بدعت
 و غایت کفر و باحت را طریقت و حقیقت
 تصور کرده اند و از حقایق احکام و نیز طایف
 میخانه شده و بی این که احکام افتاده اند
 و در تلبیس و ملت مرکب و خیر از کشته حفر
 و مدیت در هر چند قیامت حکام و امرای
 اسلام را از قصص و قصص اهل دفع این فساد
 خواهند رسید زیرا که احکام قواعد
 اسلام و ایمان و اقامه و اقلع و بلیغ و ضلال
 اهل حق و عدوان بر دمسلازمین و حکام
 دین این ثابت و لازم و امرای حیات
 شرح و درین بر هم کار و بار ایشان واجب
 اما چون درین روزگار نام امور ملک کثیف

مسلم کرده اند است که از علوم دین هیچ بهره
 ندارند و همگی همت ایشان را به امور دنیوی
 شده و کفر و فحش را از منصب خود ساخته اند
 و ظلم و تشدد را این خود کرده اند و باوفا
 و بخواران کرده و دنیا و ملک را نیز الهیت
 ساخته و فرمان و هر سوار در سر دشت انداخته
 و کمر شاکر و تلایین بر میان جان خود بسته
 و بینه و نضر و اسیر و کشته اند و بر باو صواب
 قضای میل بارتش نموده و اصحاب مجالس
 تدبیر و فتوی مناقشات خلعت و خلعت
 کلامی و علم نام کرده اند و از خرافات منطوق و
 خبری از امانت فیلان و سبیل و غیرت و جبار
 ساخته و از حقایق علوم دین کران معرفت
 و قیاس و استدلال کتاب و سنت است اعراض

نموده اند و اگر حیاطا بفرمان او ایستادند و به او
و دیو و دغا و اعدای او استقامت و پایداری
ساخته اند و بسبب جمع کردن سال و فصل و منطقه
نظر از نفی باقی و دفعه بنابر حق دنیا
در دلهای خفا و از فرقه اندیش و فتنه های ایشان
با دیوار غایت و محبت کرده و جواهر ایشان
بیاطلا میال شده و عیالت و معالجت این
جماعت را غلبه گشته بلکه برید و مقصد ایشان
شده در آمد و اعانت ایشان غایت می
و احیای نام نموده و آنرا در جمیع احوال و کسب و کار
میشود و در همان منقش شده و اغراض
بی و بیان و نهاده و در عالم قوت که قدرت و انداز
احکام دین و حدود و احکام منتهی شده و معیار
مناجی و تضرع و دعا و روضه و انداز

و اعلم

و اعلم الله و اعلم بآب قلوب از نیکو این تر و صفا
مسلمان نام و محبت این در پیش و در میان
کافر کلم از نظر خلق متواری گشته اند و در
غیرت و در پی و دیار صراحت آورده اند و روز
کار و به نام این مصیبت سپرده و اعه
الاستهان علی ما مقتضی اندم که از او
نور و صفای او و این و آن که از او و این و آن
استادم شدند و سوسو این مشتاقین و مرید
کفر از او و وی و فایده این مطلع گردیدند و آنکه
صوفیا را سخنان خوب و گفتگوی و گفتگو
بسیار است و اگر در میان ایشان را
بلا می ایشان افتاده اند و نداشتند
که اهل و مرآت اعتقادات و با فسادان
گفتار و کردار نیکو بر پادشاه است

لا تظن من قالوا انظر الى ما قاله الشيخان حكيت
لميز نرد ارباب تقيين پسندید اید اگر چه قایلان
مجبوری یا کافری باشند پس صاحب خبر بگوید
که در کلام قسطنطینی نکرده و کافرین بی اثر سخنان
و ادویا به خصم باد و این تا آنکه گفت که میگوید
ارباب مناصب قضایا بیلارستان خود دارند
و از بی باکی دشمنان از نماند که بیفتد ایشان
دعوی خصوصیت میکنند کبر و ایا این
مستان شد ارباب جمل و نادانی و عاشقان
منظر قوس غنای دنیای دنی فانی نداشتند
همه طایفه ایشان از من مذمت کرده اند و خاصه
و عامه در طعن ایشان احادیث بسیار
روایت نموده اند از علمای خود و در ترمذی
و غیر ایشان از علمای بن عمر نقل کرده اند

که او

که او گفت لعن رسول الله الراشی والمرقونی
ملاجه و ابن حبان و غیر ایشان در کتابهای
خدا و در حدیث که بنصبه رسول الله علیه و آله گفت
لعن الله الراشی والمرقونی و ترمذی و ابن حبان
روایت کرده اند که لعن رسول الله صلی الله علیه و آله
الراشی والمرقونی و الحاکم و ابن حبان
و ابان یاقوت روایت کرده است و ابن زیات
اینست که الراشی الذی معینهما و مثلهما
حقیقت حدیث احمد بن حنبل و بزار و طبرانی
روایت نموده اند و از خاصه محدثین بقیه
کلینی علیه الرحمة و غیر او حدیث نقل کرده اند
از ابی جعفر علیه السلام که در احسان حدیث واقع
که اشخرت فرمود فان الراشی والمرقونی فاذلک
الکفر بالله العظیم و رسول الله و کرمی العظیمه

و من ايجلکم علی التلافة و انکم الکفر و
را در بیان این جماعت تاولی قائلند که در وقت
منگور خود دست و پای منین اندر زرب
که سوختن حدیث هر وجهیت که جای تاویل
در آن نیست و صاحب طبع اخبار غیر او نیست
روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که در آن حدیث فرموده است که ایاکم و الرشی
فانما حضرت الکفر و او ششم صاحب الرشی و الحج
و دیگر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که
الرشی و الرشی و الماشی بینهما ملعونون
و دیگر نقل کرده اند از آنحضرت که فرمود که الکفر
الرشی و الرشی و الماشی بینهما و فیما یطایفتین
حدیثی است که در طعن و رانی و رشی
و من هو بینهما الماشی نقل کرده اند پس باید این

طایفه

طایفه یسای که دنیا را بهشت خود ساخته اند
و در عشق او نقدین در باخه اند ازین قدر
نیافته اند که اخبار و احادیث از طریق و این
باب بسیار است اما اگر باقی باشند چه فایده
چون الحکم و ایمان در چشم این نامسلمانان
خوارات و آیات و احادیث خصوصاً اعظمه
الائمة الله علی الظالمین در نظر ایشان در اعتبار
حضرت حق تعالی دست جبر و تقدیر ایشان را
از سر سایر مسلمانان کوتاه سازد و انتقام جمیع
مظالم آن از ایشان بکشد بحق البی و عمارت
المصومین امین یا رب العالمین و از جمله اعظم
مشایخ صوفیه که جماعت مراقبه را مذمت کرده اند
یکی دیگر شیخ روزبهان فارسی است که در مضار
تصوف و تضلع یکانه فارست و ملجای

دین دارد و اوایل رساله که بر ذمه این فرقه
نوشته می شود و یکی دیگر چون دید که بسیار
از شیعیان و دوستان علی را به خطاب
بنابر نادانی و بیگانگی از اصل علم فریب
عقلان را که در پی خود راه نرفته اند
و دست نزد و بر جستن و چرخیدن و
بازی امرها را به ابدیت و طاعت رسانیده
از راه شروع و دین بنیاد و اقله دانند
بنا بر این بر خود لازم دانست که ایشان را از ستمگری
نموده و از غمناکی کرده و شاهراه شریعت
نبوی و طریقت مرصعوی برسانند حضرت
مولا نا محمد تقی مد کرمه و محبوب فرشته اند
که اگر مطلب من لا ناهدایت بعضی از عوام است
که بسبب جهالت بعضی از اعمال ناشایسته میکنند

بنیت

بنیت ولیکن اعمال ایشان قند در طریقه
محمود و اولیا و الله نمیکند در ظاهر است
که درین مقام حضرت اخوان صریح فرموده اند
که اعمال مذکور ناشایسته است و این جماعت
از روی نادانی و جهالت باین اعمال اشتغال
مینمایند و مولا نا محمد حسن کاشانی که یکی از
علمای عصر است و به تصوف شهرت تمام
دارد در کتاب کلمات الطریقه چند
فقره در بیان این طایفه تحریر نموده و باید
دید که در بخیه تفسیر نموده از آن جمله می فرماید
که و منهم قوم یستوی باصل الذکر و التصوف
و یدعون البراءة من التضعف و التکفیل و
خرقا و عیسا و خلقا غیره و عونا لا کار
یتقون بالاشعار یعلمون بالتهلیل و لیس

لحم الى العلم والمعرفة سبيل ابتداء تحقيقا
والحقا واخرها قضا وتصنيفا فلهذا في
الفتن واخذوا بالبدع ودون الفتن ورفقا
اصواتهم بالنداء وصالحا صيغة الشفاء امن
الضرب يتالى امن الطعن يظلمون ارفع
اكتفاءهم يتكلمون ان الله لا يسمع بالصمياخ
فاقر وامن القصر اخ اتنادون باعدا ام ففهمون
واقدا قال الله لا تأخذوا السنن لا تقلطه
والاسته سجد استبح الحيتان في السموات وادعوا
ربكم قهرا وخفية ودون الجمل اهل منكم
يعيد بل هو اقرب اليكم من جبل العرسيه
يعني ازايتهان قوي هو تنكح نام ففاده
ميشوند باهل ذكره ووضوفه عوى پزارى
مي نمايند از قضا و تكلف ميوشند ففهمون

و ميشنند

و ميشنند خلقها واختراع ميكنند ففهمون
و خوانند كى ميكنند باشعرها اعلان ميشنند
به لا اله الا الله كفتن يعنى ببلخييه ذكر ميكنند
و نيت ايشان را بعلوم دين و شناخت حضرت
رب العالمين را هم و تحقيق و تحقيق كعبادت
از فر يا د كردن و خراست و ذكر بهر كرده اند
و مانند خمر عر كردن پيش خود ساخته اند
و رقص كردن و دست زدن اختراع كرده اند
خود و رفتنها نموده اند فراكفته اند و ترك
سنتها كرده اند بلكه كرده اند و از باي
خود براندا و فر يا د زدن زشت ناريسا
ايا از ضرب شمشير و رد دارند يا از طعن ميزه
شكايت مي نمايند يا با اقربا و همسران خود
گفتگو ميكنند بدستى كه خداى تعالى نميشنود

بصالح یعنی شنیدن استقامت بگوشت نیست
بلکه بعلی است یعنی هر چه بگویند میباید دانست
که تا که کین فریاد زدن و او را شکنند و از
برکشیدن از بر تر و بلند تر است حضرت
خداوند عز و جل فرماید که او را سینه یعنی
مقدمه خطاب و میباید و میباید او را سینه
یعنی زبانهای او را بابت تکلم و خطاب و خطاب
سؤال و جواب تسبیح نماید تسبیح نمودن
ماهیان در دره یعنی همچنانکه ماهیان در نهانی
در دره رود ریاض تسبیح و تعلیل حضرت خدیجه
شفیع و در نهانی نیز به نهانی به تسبیح و تعلیل
اشتغال نمایند و مانند سخن فریاد نمایند
و خوانندگی و تقدیر ساری و خوانند شعرها
و سایر به عتبات و خدایان و اکتفا به تسبیح

مذکور

مذکور از طایفه حضرت خداوند عز و جل بطریق
اقتباس این ذکر نموده و مراد شایسته بقول
حضرت افریبه کار عمل نمایند که میفرمایند
که او را بر یکم تقدیر عا و خفیه یعنی بخوابند
پروردگار خود را از روی تقدیر و عزیزی
و بپوشانند و نهانی و طفره کن یک عبادت
و دون الجهر که موه نای مذکور بعد از این
کلام معجز نظام ذکر نموده است از آیه
دیگر است و آن آیه اینست که و اذ کربک
فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهد
یعنی یاد کن پروردگار خود را در خود
از روی تراری و ترس کاری و مخوفان
او را خداوند بجهر و آشکارا و جهل و در یک
ایه حضرت عزت امر فرموده که به نهانی

او را بخوانند و در این دو یک هم امر فرموده
 که بر پیشینگی او را یاد نمایند و هم نوعی
 از آنکه او را بجهت و اشک و از که کنند پس هر که
 آنکه هوشی دارد میداند که با شک و از که کردن
 و این همه بعتها و اختراعهها عیان او درین
 این طایفه برخلاف حکم خداوند و الهی
 و بجهت فریب دادن مردم و زفت بالجملة
 مولا نای مشاور الیر بعد از آنکه هائید
 این جمع پریشان اختراع و بدعت و سفارشی
 نموده که از آن بلند میکنند و بدینیکه خدا را
 باعدی اقدنیت و نصیحت فرمودن که شهادتی
 خدا را از که کنید مانند و عیان در دهر بنده
 با شک و او جهل دیگران و در مقام اقتباس
 از کلام حضرت ملک عالم و مردم میکنند

دوریت

دوریت حضرت حق تعالی از شما بلکه او عز
 و علا خدا که خود فرموده نزد دیگر است
 شما از که کردن شما مناسبی به بعضی
 از فقر مذکور دارد آنکه یکی از شعر گفته
 جمعی که بختگاه شوری دارند و فعل اینها
 سروری دارند فریاد کنان خدا بیابانند
 این قوم مک خدا را دوری دارند و دور
 دیگر در همین کتاب مولا نای مذکور طعن
 میزند ایشان را باینکه کون دارند که هر چه
 خواهند میتوانند و خود را مستحار
 الذم میکنند و نام خویش شیخ و رئیس
 میکنند و بعد ما را بشویش همانند از شد
 و خا بها از خود باز میکنند و بنوا فی خا
 میدهند که مرصع آنرا کون شود که از غیب

خبر دارند و نه فایزند مثل انکه می بیند
حنکار هم را کشتیم و لشکر عراق را یاری
کردیم یا گویند پادشاه هندی را شکست
دادیم و فلان شیخ را بر زمین زدیم یا فلانی
کردیم و بسیار باشند که در جملت باشند
و ترا جملت کنند و بگویند که باز عمل
ادای قرص بگو از معتقدان خود میکنند
یا حاجتی بگو از برادران خود که از اخوان
الشیاطین اند بر می آورند و بعد از آنکه
کنند که طایفه را از جن مسخر کرده اند یا بر
عبادت که من الناس بر من عمل به بلع
من الصوف و اطعم حلقه و معه ان یفعل
ما یرید بالتوجه و ان یرسم دعایه و الملکوت
و یستجاب ندائه فی الجرحه فیسی بالشیخ

والله اعلم

والله ویش و اوقع الناس بذلك فی القلوب
فیفرطون او قفرطون فمنهم من یقارن جرد
البشر و خرقع بالسوق و الشیخی من وقلوبه
و مناماته ما یقع فی الناس فی التریب و یاتی
فی اجابن بما یرک من انما القریب یجایب معه
یقول قلت الباطن ملک الروم و حضرت
فی العراق او حضرت سلطان الهند و قلت
عسک النفاق اصرعت فلما یفنی به شیخا
اخر عظیم او افیت بهما نایب به من لا یعتقد
فیه الله لکبریه و در مجازاه یقعد فی بیت
مظلم جسد فیه اربعین یوما یزعم ان یصوم
صوما و لا یأکل فیه حیوانا و لا ینام و ما یوقد
یلدزم مقام ابدیه و فیه ثلاثه سور ایما
یحب الله یؤدی بذلك من احد من معتقده

او قضا حلقه من حوائج اخيه و در بياي عی
انه سخن طایفه من الجنة و در حق نفسه او غیر
بهذه الجنة افتری علی الله کنبا ام به حنة
و غیر این چند فقره دیگر و مذمت این
جاعت در این کتاب قلمی فرموده پس
جایب انصاف را همی چند کلمه بر بنای
موی الیه در این جماعت ایراد نمود و کما
و احتیاج بر سالها و کتابهای بسیار و در
باب نیت **فصل** اما از جمله علمای
سنی که این قوم را نکوهش و سزاوار
نموده اند یکی صاحب کشف کرم در این
کتاب در تحت تغییر این کرمین قلان که تم
تجربوا الله فانتم تعلمون بحسبکم الله افشائنا
وان سفیهان که با ایشان اعتقاد دارند

تجربوا

تجربوا الله فانتم تعلمون بحسبکم الله افشائنا
و مخالف سنت رسول خدا و کتاب الله
یکنند و اذاریت من یدکر بحسب الله و صیقل
بیدیه مع ذکر جا و بطرب و نفع و صیقل
فلا تشک فی انه لا یعدف الله و ما یدری
ما بحسب الله و ما تصفیقه الا ان تصور فی نفسه
المیثقة صوم یلیح معشقة فسماء الله بحسب
و در عارته ثم صیقل و طرب و نفع و صیقل
علی تصور ها و عبارات المفی قد لا ازار
ذلك الحب عند صیقله و جمعی العالمین خالیه
قد سطر اورد انهم بالذم مع لما و فقه من
حاله یعنی کسی که دعوی و دوستی خدا کند و خدا
نماید سنت رسول خدا را کذاب و در این
دعوی ضادی نیت و کتاب خدا تکذیب

مینماید و بطلان او شهادت میدهد
 و هرگاه به بینی کسی را که یار میکند محبت
 و دوستی خدا را و دست میزند با او که محبت
 و طرب میکند و فقر میزند و بخود میدهد
 پس شک ندارد در این که او غیث است
 خدا را و غیث آنکه جیت و دوستی خدا است
 دست نردن و طرب کردن و فقر برادرین
 و بخود شدن او مکنان برای آنکه فقر کرده است
 و در نفس خبیث خود صدمه غیثی را که عشق
 بازی کرده اند با آن صورت پس محبت
 حاصل و نادانی و فقر و فقر و خدا را صومرا
 خدا نام کرده اند بعد از آن زده و طرب
 کرده و فقر برادر و بهوش شده است
 فقر کردن و بسیار باشد که یار از منی

تنبیان

۵۷
 تنبان او مقنن و گفتار عاشق و آن محبت
 کا زب فاسق در وقت بهوش شدن او
 و احقار عوام در آن حال کام بر کرده باشند
 استغهای خود را از آب چشم بسبی رفتی
 که روی داده باشند از آن حال آن مدعی
 کتاب و زنجیری که صاحب کتاب کشف است
 چند جلد دیگر در آن کتاب و بیع الای برادر
 و غیر آن از مضائق خود ابر کردن و لذت
 کرده است و صاحب کتاب فضایل ایشان
 که یکی از علمای شیعه و فضلاء عصر است
 سیکو یک فقیر و کمر و بر ام که جمعی از افاضل
 و ذریه کائناتند که در آن خط اندکی
 شنیدند و دست هم گفتن و اصول گرفتاری
 و طرب کردن و فقر و فقر و فقر و فقر

نمود مشغول بوده اند و هنگام جمعی از عوام
 گاه اندام جیب ان عمل بر تیش شیفند و فقیر
 ایشان شده بود اند که در بار میل بسته اند
 و آنچه شایع معلوم شده است که جماعتی که
 کرد بر می آیند در محاکم ذکر و عبادت و سرود
 و خوانندگی و فقیر سالی و سایر امور می گذرانند
 مشغول میشوند و قلی از ایشان از روی نادانی
 و حماقت این روش پیش گرفته اند و اگر چه
 و کار و فایده کار و بی سالیان کاوند و هرگز در
 احوال این طایفه اطلاع دار و می دانند که بیشتر
 این جماعت از کرم تسلیمیه و واصل اند
 که صاحب کتاب تهمرة العلم و کتاب جدیدی که
 تصنیف کرده اند و بسیار را از ایشان دیده
 که چیزی بلکه ملحد و دهری بوده اند و بی میثاق

از قلم

از قلم ششم بلکه از از زم این طایفه که هر چند
 از خیرین و بیگانه منع و نه جود بینند و از دود
 و نزدیک ملحق و سر و خشت شنیده و از غلاب
 صله و ت پناه میروند و جیب الله و غیره و فقیر و غلام
 یافتند و از این افعال نگذردند و بر خوانندگی
 و رقاعی و دست زدند و اصول کفر فتن و بجهت
 که هر از عبادت زمان زانیه و جلیان ناخته
 افروزدن مطهر کوید که درین وقت غلیلی ازین
 طایفه جیب الکر دیدند که اکثر عوام بر نه شستی
 حال و فوج اعمال ایشان مطلع گردیدند و بنا
 بر این رغبت از ایشان گردانیدند و در آن
 بعضی از این امور نمودند و وصفهای
 ملحدانه و اقدیر دادند اما از غایت بچهای
 و سخت روی بیشتر ایشان همچنان دعوی

نعم تا الالویه
 این قور و زرقه اقمه اثر
 دستند مونس سمار

پیری می نمایند و امر در آن پسند که در کمال ایشان را
بفرستند و در آن مجلس خوانند که خود می خوانند
و ایشان را و جماعتی که بعد از ایشان در آن
مجلس جمع میشوند در میان می کنند و این طریقی است
که از پیران خود اسوخته اند و چون در آن مجلس
جلسه از ایشان بوده و این معنی را یافته اند
که در مجلسی که خوانند و در آنجا در کمال باشند
هرگاه پسند پیری روی و امر در آن خوش
گفتگوی در آن مجلس حاضر شوند و بخار و قضا
بیشتر از آن مجلس رغبت می کنند و بعد از آن
ایشان کرم تر می گردند بنا بر این باری خدا که از
سفر بختر عزرا که راه کنند و کافست عمل
می نمایند و بعضی از ایشان که مقامی زده و در
می نمایند و بعد از آن در آن وقت خود می سازند

و از روی

و از روی نگاری و مردم فریبی سفیهان را و عیث
و افشای عیب و دیگر خیر هلاکت در میان
میسور و قضا کنونی از صور سبع و غیر آن
می دهند و بعضی از ایشان بنوعی و اگر می دانند
و با مردم و خدایان عقل می گردانند که بر اینست
مرتب از مرتبه پیغمبران می دانند که اینست
نموده الله عز و جل و آن پیغمبران معصوم را
از راه خود و در سبک دانند و بر او طریقت
سفیان شریکین و حاجت سحر کافری و این
می نمایند و ایشان را در مجلس می نشاندند و بعضی
از ایشان بزرگوارانی امر می فرمایند و باین
طریق را و اهل ایمان می زنند و باین روش
بازار اخذ و بعد و پیری و پیشانی خود را
کرم بسیار زنند و لباس و ارشاد نزد مردم

وقت و وفای بسیار از او بایده داشت که اعتدالی
که طبعی از معاری را در وی یافتند به پیشانی او نقلی
کرده صاحب کتاب فصیح البین و جواد کفایت
بیل که کسی خطره که بران وقت و فضا و کتب باید
که آن کتاب را بطریق نمایند و طبعی مذکور که این
غیر از آنکه از علمای مشیت و در شرح و تفسیر و در وقت
این جماعت میگویند که با الحاد و الهی و نقص و کمال
بالا و از خلاصه حق و تعریف و قد غلب علی
کثیر من نسیب اللذی و عمن عن فرجه حتی
ظهور علی اکثر و منهم اما الخالفون فی بعض
جزئیات و تطابق و نقطه و است و تحقیق و عمل
ان تلك الامور من البر و هذا و انفة و یکو یادی
دالت که احادیث در زمان این لباسها متفاوت
و و صفهای طمانه اوقات بسیار است اگر کسی

خامد

خواهند که بعضی از آن مطلع شود باید که کتابی را
و بجز از کتابهای کافی رجوع نمایند و مدیری که
صاحب کتاب جود الحیوات میگوید که اول
کسانی که رقص و وجد اختراع نمودند تابعان
سامری بودند که بعد از آنکه سامری ایشان را
نکوه سال پرستی و دعوت نمود و بکر و کوه سال پرستی
میگرفتند و بعد منتهی و در این عبارت است که
قد فعل القرطبی من ابی بکر الطبرطی من الله سئل
من قوم یحییون فی مکان یقرقن شیطان القرآن
ثم ینشد لهم ینشد شیطان الشفاء و یقرقن
و یقرقن الی الله المصنوع و هم حلال المذنب
مذهب الصوفیه بطلان وجهالت و ضلالت و ملامت
الاکتاب الله و سنته رسول الله صلی الله علیه و آله و اما
الرقص و التواجد و کلام و احداث اصحاب الساری

لما اتفق لهم على حبس الشيخ اقاموا له قسوة
حواله وشتا جرد من ثوبه من الكفار وعباده
العمل وانما كان عبد المولى على الله عليه واله واصحابه
كافا على رؤوسهم الطين من التوراة في السلطان
وناداه ان يفتخر بهم من المصور في المساجد
ولا يعمل احد فيهم بالله واليوم الآخر فيعرض
معه ولا يجهنم على سلطان عبد المولى
والشافي ابو حنيفة واحد و ابو حنيفة من ائمة
المسلمين جرد من ثوبه من ثوبه من ثوبه
سني و ابو حنيفة دليل و ابو حنيفة ملك
مدعي ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
منعت كرهه ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
اكتفا ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
طلب ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة

طوبى

طوبى زده ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
كرد وكتاب الرد على اصحاب الملاحج جرد
فضل و ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
كه او كسافي ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
شديد شغل شدني ابو حنيفة ابو حنيفة
و ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
ماز ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
ال ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
در ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
از ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
و ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
كه ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
ملك ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة
و ابو حنيفة ابو حنيفة ابو حنيفة

پس جمعی از بنی امیه و پیرمان ایشان از برای
اظهار دوستی و موافقت و بی تکی بپادشاه
کوفتاری او بان علت بر میخواستند و الله اعلم
میگفتند و خود را بر این عمل نداشتند و بپادشاه
او از خدای خواستند و این قصه دراز است
و چون در آن منافق ساکن شد از مدتی
از شادی و عزیزی بخوانند و خنیاگری
و دزدی و فواحشی و طرب کردن و دست
زدن و رفو کردن شدند پس آن بد
بخشان چنانکه ب شاه و کلاهی پادشاه است
نام کرده بودند تا این احوال را اینست نام کردند
و چون این امور در زمان جاهلیت در میان
کفار قریش شایع و مشهور بود و همیشه
صفت معاویه علیه السلام بر آن معروف بود که

رسوم

رسوم جاهلیت را زنده کند و این مشکی
و در عیال و رفیق و عهد با القیون که در مجلس
سور و ایام سرور و بان عمل میفرمود باشند
و در وقت عرض حاجات بر حضرت نجیب
و علت مرگ است از جناب اقدس و اعیان
القطایات ای حرکات و افعال الجاهی
حق و مرد و باشند و چون در او آخر زمان
بنی امیه را میباشیم که علیه السلام شد و خلع
مرا و بخت و عرق و در احیای سنت معاویه
گذاشتند و در وقت ذکر باین قتلها مشغول
گردیدند و بعد از آن پیرمان او در عالم بسیار
شدند و فرقه خلافت در جهان فتنه
کردن و خلافت کا و خود را در دیدن که خلیفه
کردن و دزدی و فواحشی و دست زدن

وطلب نمود و در هر چه بدو در و بر حیات و انوار
بهوشی کردن تقدیم دهند چنان که اعمال الطهارت
ساختن و بیان امور سفیهانه را در پی خود و در
وادی که احوال را حقیق و حقا از این گروه برین
امند که درین طریق است و در پی خود را حقیق
نمودند و اکثر ایشان بقیه از این گروه داشتند
و فعل او را که عشی نمودند شیخ جعفر بن محمد
و هر چه که از جمله علمای سامان است در کتاب
اعتقاد بنقریه بجهت جلاله و القادسیه میاید
که الحجب بحر الحجب من الذین یعرفون الکیماسة
و القائمة لهم بغيره و من غیره الزرافیه الذین
هم ارازل طرق المستغنی و اذنی شعب الخجیة
و لا یملون فی افعالهم التبیحة و الخجیة
و افعالهم الریة الشریفة و لا یظنون الخ

مجلود

یجملون التقلیل لا یفسد المنار و یفتنون
کلیه ای بلا شمار و بر کون فاسع او را و او را
برقصون کالدب فی الجبل و یجرون المنافع
من السفه باللیل و لکن لا یملا من الیوم
و من کان فی هذه اعمی فهد فی الخضر اعمی و اصل
سبیله یبغی عجب و کل عجب از انهای که دعوی
کیاست و فزات سینماید که فریب زلفیه
که از از فرقی است و اذنی شعبهای
خلافیه اند و یخیزند و تامل نمیکند در افعال
قبیه شریکه ایشان و اعمال و دیر ششیه ایشان
و نظر غیماست که ایشان لا اله الا الله کلان
را از بدای خود و منار که را شنیدند و یبغی
سازای از برای خود ساخته اند و با شعار
و آیات مانند عباری خوانند که میکنند

کتاب دیده که پنج تن از علمای شیعه و باطنی
 واسطی نامی نوشته اند و در بیان افعال و احوال
 زده اند یکی از این پنج تن مولانا خضر جیل و در حدیث
 و حدیث علی که در کتابی است و پنج تن از علمای شیعه
 الامور و از این پنج تن الفیاض و الفیاض و الفیاض
 من البدع و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 ساخته است که در بیان احوال و افعال و احوال و احوال
 بقولن محمد و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 الدف و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 عن الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 فیها بالفیاض و بالفیاض و بالفیاض و بالفیاض و بالفیاض و بالفیاض
 علی المهای روح الله و روح الله و روح الله و روح الله
 لکن شبهه الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 الا زوال و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض

خواند

خواند و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 فاطمه این شعر را از انشا نموده ایا جیل الفیاض
 شرح جیل الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 قال الله کلوا من ثمره ایها هم و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 کلوا من ثمره ایها هم و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 ملائک و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب الفیاض و الفیاض
 و کشف الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 تفرجیه این ملائک و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 کرده و این وجه که اول ذکر عقیده ایشان
 نسبت به حضرت باری تعالی نموده و بعد از آن
 فرموده است که فافظروا الفیاض و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 الذین یترکون و بعد از آن فرموده است
 که عقیده ایشان نسبت به باری تعالی و الفیاض و الفیاض و الفیاض

كيف اعتقادهم في رقيم وبقية زحم عبادته
للله واخرى لا تباروا بعبادته الرقيم والتصفق
والقنا وقد علم الله تعالى جاهلية الكفار في ذلك
فقال اعتقاد وما كان صلواتهم عند البيت الحرام
وقصدته واي تغفل اليه من تغفل من يبرك
من يعبده الله بما عاب به الكفار فانها لا تقى
الابصار ولكن تقى القلوب التي في الصدور
وهي التي باين مشايخكم بمشاهدة ايشان
تبركوا من اينكم جلتهاست اعتقاد ايشان
بربار وبردرك ايشان وروايت ايشان
برخداي قبحي كبر تبرك ايشان ورتبه ديك القناد
وعبادت ايشان رقا صبي عنون ودردي
وخواند كبر دست وبقية كبر عيب
خداي تبار جاهليت كفار دران امرين

حضرت

حضرت احمد تبار كه ما كان صلواتهم عند البيت
الحرام وبقية زحم عبادته الرقيم والتصفق
وبعد كبر كبر وبقية زحم عبادته الرقيم والتصفق
ودست بهم كبر كبر عند خدای تبار این ایراد
مست ايشان فرستاد وبقية زحم عبادته
افت كبر دست دعاي كبر كبر فریاد كبر دست
وصغير كبر دست ودردي كبر دست
این ایراد علامه رفیع الله در حیدری دارالکلام
سیف وای كه كلام تنافلي عنون وبقية زحم
فریادین بلوغ تراست از تنافلي عنون
كبر كبر تبرك ايشان ورتبه ديك القناد
خداي تبار این نوعی كبر خدای تبار وای بان
عيب كبر دست جوی این ایراد كبر كبر
كه تنافلا تقى الابصار ولكن تقى القلوب

فان الله قد تقدم وعبادتهم سابق واعتداهم
فان الله الصالح بالمرور ذلك فانهم عند
الانوار قد لا اهل الجاهل يعني نظر كذا اين عاقل
باين كرون واعتقاد دعای ایشان در بان الله قلا
چنانکه ممت تقدم يافت وعبادت ایشان
چنانکه پیشین گرفت وعتداوردن ایشان در ترك
نماز چنانکه گشت وایشان این حال از دنیا
اذا اوليا واولادهم ایشان یعنی سلف جاهلترین
جاهلترین کلمات ملامت که چنانکه درین
لما ان جمیع از فریبندگان پیدا شده اند بلکه
نعم خود شیوه داده اند باین اعمال اشتغال
سیما ایند وکرمی از خیمه بان الله دعای
خشیع سیما ایند بایشان اعتقاد قلم دارند
وایشان از دوستان خدا می شمارند و بدانکه

فان الله وبعنی این را بدینوه است که کفر است
ایشان ولیکن نباید است ادعای ایشان که در ستمای
ایشانست یعنی کفر که لان بی خبرانست و از شاکه
اعتبار و توفیق نمودن میان طریق جنت و راه نار
بدانکه مراد علامه علیه السلام از نقل این آیه در وقت
است که باز که انکاف که رغبت باین جماعت
دارند که لان بی خبرانست و فرقی میان حق و باطل
نکرده اند و از غایت بی بصیرت است که معتقد این
جماعت شده اند انکاف علامه علیه السلام حکایت
میکند و ان کتاب که جمعی از این فرقه در روزگار
حضرت امام حسین علیه السلام دیدیم که یکی از ایشان
نماز نمیکرد و چون پرسیدیم گفتند اصل او است
و او را حاجت بنماز نیست سبب از آن میفرماید
که فانظر و انظر الغافل الى حق لا وعقاید هم

جمیع کتب از قدما و علمای مآد و طهر و ذم
 این فروع کتبها را ششم از این و پیران این طایفه
 را از طهرها زده اند چنانکه در کتاب عادی
 لا الفوائد من جمیع المملکات بعد از کتبهای
 علمای امامیه اشارت باین شده و بعضی از
 متأخران در افتخار و شایسته زمانند
 شیخ علی بن عبدالعزیز و کتاب نظام الحسین
 و شیخ حسن بن علی بن عبدالعزیز و کتاب جمیع
 المقالات فی کفر اهل الضلال و من لا یحضره الجنت
 در کتاب حقیقه الشهدا و اینها از مذمت کرده اند
 و احادیث یزید و قدح و ذم این طایفه وارد
 و واقع است از انجیل حدیث که شیخ مفید
 و جمیع علمای حقه و ائمه در کتاب الراجح علی
 اصحاب الملایح پسند و معتبر روایت کرده اند

الممل علی

امام علی نقی صلوات الله علیه و آله و کرامت
 پر سیدان از حال این گروه و در خلوت شدن
 یعنی در چلای خشیت ایشان و معاف و سوره
 یعنی خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن
 ایشان و اصول کفر فتن و دست بهم زدن
 ایشان و در حق کردن و برخیزیدن ایشان
 و غیره زدن و پیوستن ایشان و لغزش
 که طهر من المراسین الخدایین و لا یشتد
 هذه الاعمال الا لغزو الناس و الخدایین و لا یشتد
 و انهم یبقون فقیل له یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله
 یقولون لا شعور لنا فی بعضها فقل ان علیکم السلام
 ینادعون الله و الذین امنوا و ما یجدعون
 الا انفسهم و ما یفترون یعنی کمال این طایفه
 از دکان دارانند و فریبندگان و اشتغال

نمیخاندند باین جمله که از برای فریب آوردن
مردمان و بدعتی کردن اهل از جانب شیطان
و ایشان بر روی شعله سیکنه پس گفتند
کدام فرزند رسول خدا اینجا است سبک کردند
که مشغول نیست به اراد و بعضی از این فعلها را
خواه امام علیه السلام این ایراد را بگوید و آنکه
میخاند دعوت الله و الذین آمنوا و ما یجدون
الا انفسهم و ما یقومون و این ایراد که در وقت
مناقضات نازل شده است و بعضی این ایراد فریب
جنانکه مفسران گفته اند اینست که زعم منافقان
است که فریب میدهند خدا را و انکساف را
که بخدا گریه اند و فریب نمیدهند که خود را
و بخیرند و مشغول به این معنی نداشتند که خدا را
و انکساف که ایمان پیدا دارند فریب نمیدهند

بلکه

بلکه خود را فریب میدهند و معلوم است که
که امام علیه السلام از تلاوت این آیه و این
مقام است که شیعیان بدانند که ایشان
در دعوی شیعه‌ری گاذبند و غرض ایشان
است که مردمان را فریب دهند و دلیل بر
اینکه پیغمبر شوند و اظهار پیغمبری نمودن
ایشان از جانب شیطان بسیار است یکی از
الاجله حدیثیست که گذشت و دیگر حدیثیست
که هم شیخ مفید در الله مرقد و در آن کتاب
فرموده و پیچند سند که بعضی از آن صحیح و بعضی
سوی است و خلاصه مضمون الحدیث اینست
که جابر جعفی گفت که حضرت امام علیه السلام
گفتند که قرمی هستند که هرگاه ذکر چیزی
از قرآن یا از حدیث میکنند چیزی از قرآن

پهوش میشو یکی از ایشان بمرتبه که اگر ستا
و پاهای او را برین خیزد از پیشو حضرت
از روی عجب فرمود که سبحان الله ایضا
شیطان و نفقه اسلام محمد بن یعقوب
کلینی بصواب علی بن ابی حمزه را در کتاب
کافی از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده و عبارت حدیث اینست که
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما
اذا ذکروا شیئا من القرآن او حسنه فتابه
صفا حدهم حتی یریان احدیهم لوقطعت
میا و در جلد ۱۰ لم یفرغ من ذکر فقال سبحان الله
ذلک من الشیطان ما هذا امر و انما هذا الذین
والرقیه والدفع والرجل وظاهر است که کلمه
لا اله الا الله بعضی از قرآن است پس هر که از

اعمال

ایمان و اسلام بهر ایت و سفیده و فاسد
عقیده نیست همین و حدیث او را بر هر طایفه
و کرامی و مردم فریبی این طایفه کافیست
و یکبارگی قطعا بر این اخبار بسیار است و احادیث
در سنت این کرم و اعمال فیه ایشان بسیار
تخصیص در سنت غنا که عبارت از حدیث
بالتجیم مطرب که مایل بر طایفه بران و کرمی
صنعت ایشان از اذنت و سوره النحر علی
اذا هم انما فاد الله که او ستاد و مولا ناهید تقی
علی است در قتل و کفر غنوه و باز روشن
قد فرموده و انما غنا فتر است و فاعلان
عاصی است و طاعت شمرن او فوق دیگر است
و چندین از علمای عصر در این باب در الحاق
نوشته اند و بلیل قرآن حدیث در این

رسایل ثابت که اینها اند که فاعل و مفعول
معنی آن خوانند که میگویند و آن خوانند که میگویند
هر دو از جمله فاعل خوانند که از آن کلمات است
که مولا علی باقر و فراسانی تالیف نمودند و چون
این ضعیف از کتاب اجتناب آورد و در
اثبات این مدعا بدو سه کلمه و نقل و حدیث
اکتفا می نمایند اول باید دانست که شیخ ابو
طوسی و ابن ادریس و علامه علی و جمعی
دیگر از اکابر علمای شیعه و اهل بیت در
کتابهای خود ثبت نموده اند باینکه
مختلف و مدعیان تفقه و خلاصه بعضی از کلام
ایشان اینست که با اتفاق ما امامیه غنا را
و کسی از متقدمین و متأخرین فضیلت این
فرقه را بر این معنی ایشان خلاف نموده و یکی

باید

باید دانست که غنا است که کسی از آن بگوید و در
او از او در حلق بگوید از آنجا که عوام را از تحریر
و ترکیب معصوم با ترجیح گویند و بعضی از
ترجیح عبارت مطرب افزوده اند که بعضی طرب
اوست و است و مراد است که اثری در دسترس کند
و سروری یا حزن در او راه یابد چنانکه از استعمال
غنا مطربان را راقیه بعضی را و سبب مدح و
قول را با این ترجیح مستفاد میشود که طرب
حق و حقیقت جسد و ندارد و ایشان نظریات خود
و قریب و ریحیم و ترنیم و ترنم و ترجیح و طرب
و طرب و غنا و غنی و غنی و دیگر کلمات است
که هر را هم تفسیر کرده اند و مجموع را یک کلمه گفته اند
حاصل القول بر اینست که طرب بمعنی الفرج
و المیزان حد و المیزان و المیزان و المیزان

كالقرب والتفجيري دوحام يسكن الطرب
 خفة تقيب الانحاء لشد خزن او سرهم وقد
 طرب باطرب وغيره وقطر به الطرب الصوت
 مدح وتحنينه صاحب دعوى له ارب يسكن
 اطرب طرب وصاحب قناع المصاح يسكن
 القرب بطرب او ترون دبح جوهري يسكن
 الفرياد لغيره الطرب في الصوت والفتنة
 عزو الطمانه فخره والتقد يد غلظهم او يسكن
 الرنم بالقرين الصوت وقد رخم بالكر وترنم
 اذا جمع صوته والترنم مثله وصاحب مجمل اللحن
 وصاحب ثمن اللحن مثل امسيند وغيره
 دو قاسم يسكن الرنم بالضمير الفتيان
 الجبرات وبالصريه الصوت الرنم والترنم
 وقد رخم الحام والقوس والطنين وبالسند

صوته وترنم ولا رتمه حنة والفتنة والطنين
 وترنم اى ترنم وابن اشيد رفايه يسكن
 الترنم هو الطرب والتفنن والتحسين الصوت
 بالملحاق ويقل ترنم الحام والقوس وصاحب
 دستور اللحن يسكن ترنم بالملحاق كرون
 وصاحب مجموع اللحن يسكن بالرنم نظير الصوت
 وقد رخم صاحب ديوان يسكن به جمع في صوته
 ادا ردد وفي خلقه ودقاسم ست كمال جمع
 تردي الصوت في اللحن ودوحام كمال الجمع
 الصوت ترديده في اللحن ودوحام سطوات
 كمال الجمع تقارب فزوب المركات في الصوت
 وصاحب مغرب يسكن كالحن في قراءه تليجيا
 طرب فيها وترنم ودقاسم است كالحن
 في قراءه طرب فيها وجوهري يسكن كالحن

اذا طرب جاء عدد و در نهاي ثبت است که
 الی حد القرب و ترجیع الصوت و تحریف الی
 و الشرف و الغناء صاحب الفنا من یسکون که در این
 و از یکش در در سوادی و فی القیام
 و در قیام است که الفنا اکسا و فی الصوت
 ما طرب به و کما رمل و غناء الشرف و غناء فنی
 و قال صاحب فردوس اللہ فی تفسیر کمال و احد
 من هذه اللغات یقال فی غناء بالفارسیة
 و قال ابن الاثیر فی کمال صوت و غناء عند العرب
 و فی بعض نسخ النوازیح فی من رفع صوته و غناء
 فی عند العرب غناء و من الاثر شاهد بسیار است
 و این رساله را کجائین ذکر تمام آن نیست
 لیسای لغز غناء معنی اینست که فتن و اولاد و خلق
 کرده اند ذت و مهر صاحب موسیقی و اینست

کروتن

کروتن و اولاد و خلق کرده اند و غناء سید است
 اگر چه این ضعیف است کثرت مخالفت حکما را یکی
 در الهیات و غلطای عظیم که در این باب
 کرده اند یعنی فی از ایشان و از کتاب ایشان
 ملول و غمی شده که نمی آید که مطلقا خود را
 بمثلات ایشان نمایند و موسیقی را از علم
 ریاضی شمرده اند چنانکه ابو علی بن سینا
 میگوید الموسیقی علم ریاضی تحت ذمه عن اصول
 النفس و ریاضی قسمیت از حکمت زبان
 علمه و بعضی هم اجازت هر دو را ببیان
 این عبارت میدهند که هر چه از لغات
 و ابعاد و اجناس و ادوات و اشیای که از سایر
 سازها از ذوات النسخ و ذوات الایات و ذوات
 و طاسات و کاسات و انواع حاصل میشود

وکل النعم وخرین و از این بران و غیره اتفاق
نموده اند که یک قسم از جمله مضامین فشید
عربیت و گفته اند که فشید عرب است که در
بیت عرب و ربه نثر نعمات ادا کنند و در بیت
بمظم نعمات و بسیار باشند که در طریق فشید
عرب بر آیات فارسی تلخیص کنند و بفارسی
بان طریق تصنیفها سازند و باز گفته اند
الحج و قدیم اشعار کرده اند و در هر دو
کرده اند که بسیار است از بجزیه و سیقه یا در هر
دو روی یعنی هر جری که خواهند اشعار بیک
کرد پس قطع نظر از آنکه شعر و ذکر و یا هم
ترکیب کنند بدست است هر که اندک شعری
دارد میبداند که خواهند که و ذکر کرد
مطایف مبتدعه و فرقه زرافیه از قبیل

کرار باور

کرار باور و سیقی از انشید عرب میکنند
و اگر فرض کنیم که نثر نعمات و شعر خواندن
را و اگر اندک از جمله نظم نعمات برجاست یعنی
ذکرها را با د و بر افعالی یعنی با صول میخوانند
ذکر کردن ایشان از قبیل خواندن تصنیفهای
دیگر خواهند بود که باعتبار خصم که از اندیش
غنائی غیر از بیت نبی است که خوانند که
این طایفه فریبند که از شیاطین افسارند
غنائت که اتفاق علمای املیه مراست
و بقول اکثر محققین ایشان از کنایان
گیر است و معروف غناد و کتب فقهیه نیز
مضمون طست علامه حلی علیهم السلام در کتاب
قواعد میگوید که الفنا حرام فیسوق فاعلم
ترجیع الصوت و هذه و کذا فیسوق سائر

سوا کافر و الفزان و الشرفی غنا حرام است
فاعل غنا وان کرد ایند او از است و رخلو
و کشیدن او از و مجتبی شوند غنا فاسق است
هرگاه بقصد بشنود نه آنکه غنا کنند بگوشت
و سد دیگر می بخور و این غنا کردن در قرآن
باشد و خواور و شرف باید این قید است که
کاف و غنا خصیصیت بالغیری دارد که
از افش و صحت و عمل نام کرده اند که با باشد
که مثل بر لفظ مهمل مستعمل بیلا تالی می مانند
ان نیز باشد بلکه اهنک که فتن و او از و رخلو
کرد ایند غنا است و ان اگر چه در قرآن باشد
که خوانند و شنوند هر دو فاسق و مردود
الشهاده اند بلکه غنا در قرآن و ذکر از قبیل
ذنا کردن و مسجد و شراب خوردن و زنا

ماهر و صاف و باشند حرام است و عاومه
در کتاب فقیر و شیخ ابو القاسم در کتاب
شراعی و شیخ شهید در کتاب دروس جمعی
و دیگر از متقیان ائمه اثنی عشر علیهم السلام
غنا و اهرین معنی گفته اند که کنشت و فاعل و
سامع او را فاسق و مردود الشهاده شمرند و این
اگر کسی بقیع غنا بدو دهد و این معنی است
مذکور است بین عا و شمرن کسی را که غنا
شنود و کسی که قایلیم که غنا حرام است اما حقیقت
غنا برین ظاهر است است و من شمرن غنا بر است
کسی را که او کسی که من قایلیم که حرام است
اما معلوم نیست نزد من که ان خبر که حرام است
افت که از باب آنکه هر چه سازند یا لب نارنج
یا اباجو و حال آنکه گفت را و زشت تر است

از گفتار غایبه زیر کبریا غایبه یا بقول نهشت از نهشت
جز احتیاج است به سیف و نوا و باین کلام خام
باستماع غنا رغبت تمام می نماید و خود را
بصفتی که حدیث اوست و غنا می شنید طایفه
و این غایبه را می شنیدند از اصناف مرچیه و
کتاب موافق و مصنف کتاب طایفه
بسیار کمی غیر ایشان از علمای سنی و شیعه
و سید مرتضی و ابن حزم و کبیری و علمای
و جمیع کتب غیر ایشان از علمای شیعه را
بسیار است مختلفه از آن طایفه نقل کرده اند
و ما از جهت اختصار و نقل کلام شیخ مفید
فصل هفتم در اکتفا مینماییم و آن اینست
که میفرمایند لغاتیه اصحاب غسان بن ابان
الکوفی قال قال فی العلم اذا علم الله قد ثبت

عجل

عجل بالرسالة و لا ادري اهل الذي توفي بالمنية
ام غيره و اعلم انه قد فرغ من الحج الى الكعبة و لا ادري
مكاتها و جهتها و اهلها كانت بالهند و اعلم انه
فرغ من حجهم جميعا و ايقال له الخزيرة و لا ادري
انه الشاة او الكلب ام غيره هاهنا من انتم
بالله من الالهة المردودة و لا راء الفاسدة
المنكوسة صاحب كتاب ضاحج المبتدع و یگوید
و انتم می دانست از آخرین در باب غنا شیهه
روی داده بود و بالانکه فضلی عطر ارباب
ان شیهه تغییر و تزیین می نمود و بعضی از افعال
تبع او غنا می نمود و نقل و نقل او شدند
و گفته رفتند این شیهه از برای ما یلین معصیت
حجت شد و ازین معنی فاعل کشنده قتل
و نقل معصیت که سندات جمیع

اگر فرض کنیم که متبعان و مقلدان آن واقفند
در واقع بختند و مصیب باشند و این مسئله
اجماعی نباشد که غنا حرامست چه ضرر ندارد
که باین باری مشغول شویم که باعث آن گردد
که اگر خواص و علم و زبان با علم این بکنایند
و نفی عدالت ایشان نمایند از حق فخری باری
و اذیت که مستحق آن خوش در اخبار و
ارادت و کنی گفته که اول از غیب بیاست
و اهنک بی تصویر و مذهب است با وجود این
شهر راست که روزی شیخ شهید علیه الرحمه
باهنک بی تحریر تلویح آن نمود چنانکه
بعضی از اصحاب کرده اند حتی در نماز بعد از فراغ
شخصی او گفت که امروز از این علم و صورت
شما بسیار محفوظ شدیم بعد از آن شیخ رحمه علیه

دیگر

دیگر هر که اهنک تلویح نکرد طحا تا باین مرتبه
رعایت احتیاط نمودند و هیچکس نقل نکرد
که اگر کسی از اصحاب عظمای طاهر یا از قدما
علمای شیعه غنا کرده باشند یا شنیده
باشند و بجهت پیوسته که مخالفان اهل بیت
مانند معاویه بن ابی سفیان و یزید بن شعبه
و عبدالله بن زبیر استماع غنا می نمودند
و این اولیای سنی در شرح نعم البلاء میگویند
که ما خلیف المداوین من شرب الخمر الممیت
لاختلاف اهل السنه فیه الا لا خلاف
فانه کان لم یسمع الغنائی فی غیبت عیاقیه
داده از شرب خمر به پنهانی ثابت نشد و بسبب
اختلاف اهل تاریخ در آن اما اختلاف
در آن نیست که غنائی شنیده چون شیعیان

در حلال بودن و حرام بودن غنا خلافت کرده اند
 بعضی از ایشان که غنا را حلال میدانستند
 مؤید دعای خود ساختند و از آنکه معاوی بن
 اشراق او و پیشوایان او و بعضی که حرام میدانستند
 معاویه و اشباه او را دشمنیدند غنا عیب
 کرده اند پس باید دانست که مفسرین و محدثین
 شیعه در غنا و فاعل و مفعول غنا اخبار
 و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام
 نقل نموده اند از آن جمله یکی آنست که محمد بن
 یعقوب کلینی در عنوان امامه علیه السلام در کتاب کافی
 روایت کرده است متصل از محمد بن مسلم
 از حضرت ابی جعفر عقیلی امام محمد باقر علیه السلام
 که محمد بن مسلم گفت شنیدم از حضرت
 که میفرمود که لغنا ما و علی الناس وقتلا

هذه

هذه الآية ومن الناس من يشترى لهو الدنيا
 ليضل عن سبيل غير علم ويتخذها هوا
 اولئك لهم عذاب عظيم خلاصه معنی این
 حدیث آنست که غنا از آن کثرت است که غنا
 داد و است خدای تعالی بخدای باقی دوزخ
 و تلاوت فرمود آن حضرت ای ویرانکننده
 من بشری لهو الدنيا و تابا آخر دیگر روایت
 میکند بسند متصل از حضرت امام جعفر عقیلی
 که آن حضرت فرمود که معامع الله و الفنا
 نیت النفاق فی القلب کما نیت الماء الزرع
 یعنی شنیدم غنا میر و یا نیت نفاق در دگر
 همچنانکه میر و یا نیت آب کشتن را که نیت نفاق
 کنی که حلاقی که عمر خود را صرف کرده باشد
 و میکند حالا ایشان چگونگی خواهد بود پس

مؤمن دین دار و پرهیزگار و متقی است که اگر
بسبب این حدیث باشد احتیاجی به نظر
داشتن از غیرانند که شنیدن احتیاجی
از اخبار و احادیث بسیار که از ائمه اطهار
در زمانه و فاعل و مامون روایت کرده اند
اختیار و نقل این دو حدیث از کتاب کافی
از جهت آن غرض که در بعضی دیگر از کتب قدی
شده حدیثی در این دو حدیث پسند صحیحی
بنظر رسید بود و اگر چه در این باب بقیه این
چند حدیث صحیح صریح در آن کتابهاست
اما نقل بعضی دیگر از آن دو این و سایر از غایت
مصلحت و ولایت و وجود این شکسته را اینجا
و اختصار و نظردر میان تمسک با ما یاب
غنا باخبار ضعیفه و ذکر مقالات و نقلیات

تخفیه

تخفیه ایشان و ابراهیم و در این مقام بعد
بالمجموع روشن و مبین شد که هر طایفه
از طوائف اسلامی خصوصاً علمای شیعه
و فاضلان و علمای اهل بیت این جماعت را که خواهند
کرد و خواهند که شنیدن و دیگر بعضی
و اختراع که مکرر مذکور شد شغولی دارند
مذمت کرده و حدیث و نقل از کلام
برند و نیست ایشان دارد پس از چند حال
بیرون نخواهد بود یا آنست که جماعتی که باین
عمل اشتغال دارند و محبت مذهب شیعه
نیستند بلکه مطلقاً اعتقاد حدیث و نقل
و دین پیغمبر از ایشان ندارند یا از روی
حاجت و نادانی این روش پیش گرفته اند یا
بواسطه کبر و غیبت و در خفا بر این

بر روزه و انزوه که انداخته بود و می دانست
که بعضی از این کرد و در رعایت حقیقت احد
و اطاقی و برنجی و نهایت مد اعتقاد و چون
میرفتی سودانی که سبک از سگان و چمن سما
و جمود و فریبندگی و بلبیس و حبس الشوق
بر و از ابلیس و این سه فرقه اند که با هم
مختلط و مستتر گشته اند و در اخبار ایشان
این طریقه مذکور و نه اختراع و محزون
نگار شده و قتل کرده و سر بر نهاده اند که بدین
ایشان از دنیا بیاورند که هرگز در این صفتند
و بسیار باشد که این سه خلعت در یکی ایشان
باشد و این معنی نیز در حدیث واقع است
چنانکه متبع ما هر بران مطلع است و می دانند
که در میان عباد الهی و جا پلویی و کلاه

دزد

زدن و کلاه او از باد بیاورند و زخم زخم بخورند
کفن و وضعهای شیادانه ساختن ایشان
فریب نخورند که اگر چه ظاهر چون شیخ و دینی
می نمایند اما در باطن روبا و صفتان کلاه
خصلتان نند و بیایین حال و مصداق اینها
انکه سید و کرم عوام او را از دوستی با او مسلم روی
منع کرده بود از شرارت و بد نفسی این جماعت
ساعتی نیامد و از یکدیگر و ربهای ایشان محزون
شود که نمود از حلس و عوام این قوم میام که
بر او نیشها زنند و از کزندی هایدش و نیشها
زمانند و از سطران بود که چون جمعی کثیر از ثقات
علماء و عدول فضلا و فتواها و رساله ها و کتابها
در باب او جمع شدند چنانکه صفت و حال
حلقه الفوائد و کتاب ایضا و العلام ذکر بعضی

از آن کوه دانه و اکثر کساف که از روی جمل فلک
 در قصب ابوسلم که شش سیف و در بحال لغزش
 مالان دشمن حیدر و ایشناسا که دیدند زبان
 اعتراض در کام کشید و یکی از راقیه سوزنجی
 برداشت و همت بر قصب ابوسلم کاغذت بپس
 آنکه عطا در کتاب مظهر العجایب ترفیع او
 کرده یعنی در صفتش گفته است ظاهر از سید
 گفته است که عطا و مصمم نیت و بر طبلان
 قوه جماعتی که دعای مکاشفت او می نمایند
 امثال این غلطها کافیت و محال آنکه او بسیار
 کسی را از مخالفان و طعن او مانند سفیان
 ثوری و جلاج و غیر ایشان هم در کتاب مظهر
 العجایب ستوده که ستودن ایشان هیچ خطی
 بتقیه هم ندارد و بر ظاهر است که مردم درین بار

سخن

سخن عطا و بان طور کساف که قدماء علمای
 شیعه و انا یاران علم رجال ایشان را ندانست
 بسیار در کرم و اندک در کرم و است مخفاهند شد
 چه گویم که این فریب و کون و عود او از و مریدان
 احمق ایشان با او چه دشمنیها و رزیدن و در
 هر جا که بود نهیجه تقریب حرف او بپایان
 محاوره و در خفاقت بقالب سیر و در و طرفه
 اینست که با وجود آنکه دعای کشف و کلمات
 میکردند و کاف و فتنه عیب میزدند اگر یکی
 از ایشان از روی عداوت یا شخصی غیر ایشان
 از برای آنکه نمائندگی کنند یا بواسطه آنکه باطل
 دعای ایشان نمایند و بر عالمان ظاهر سازد
 که ایشان در دعای بیخبر و مکاشفه کاذبند
 یا بعضی از ایشان مثلا میگویند که فلان سید

حاج با سفیان شهری را الفت کرده قطع نظر
از جمل فنادانی ایشان کرده که ملعون و مردم
را از هم نمی شناختند و فرقی در میان سر و
و مقبول نمیکردند اینقدر غیباقتند که آن
معمی غلطست و افترا و ظلم را یکی دیگر از خبر کرده
بی دخانه بعضی از ارباب مناصب سید و پدید
و خاد و حجاز و شیمان و منفعل بر یکدیگر پدید
و با آنکه از چو افترا میزدند هر روز یکی از یاران
خود را از زبان او میزد و دیت و موقوفیت
شهرت پیدا دند از او خبر سال اینجا و دیگر از
هجرت تا این زمان که او اسطر سال از دار
و شصت است بر می الیه از برای فارغ بودند
از در سر و دست شدند زبان آن فقیران
از خدا پخته شیطا را اگر نام بر داشتند

باسم

باسم او فرزند میسازد و بعد از آن میزند
ابن یزید بن معاویه و از یار و بن امیر جنان
نمیکند که بگوشتش کسی رسد و نوعی غیباقتند
که کسی عبارت لغت از او بشنود و هنوز این
فاستقان کتاب و حدیث کمران مستجاب تر است
افترا زدن و از خطاییدن نمیکند و هر جا
که میرسند و هر جا که باشند با شتمالی میروند و در
خست و غیبت و افترا و قسوت میکنند
که شاید مغیبهات را باین روشی با او دشمنی
کنند و ناخوشی طینت و زشتی طبیعت خود را
ظاهر بپسازند که بیاسب فضیلت و خداری
و باغش و عیالی و کساد بازاری خود را بپسازند
خدا در روز برودند عداوت را زیاده بیکدیگر کنند
و چنانکه بن خدمت علیه الرحمه نقل کرده چند نفری

ذکر خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن و حق
 کردن و جبرخ زدن و سایر فعلهای که مکرر
 مذکور گشت از بدعتهای معاصیه و ابتلاعی غایبه
 اوست که این گروه پیش گرفته اند اینست که خست
 به برادران شاه و مرغان که مکرر این طریق را اطلاق اند
 و از حقایق و بحیالهای و ضعیفیت و عدل و است
 از حدیث میگردانند و جمیع این قدما و علمای
 امامیه رحمهم الله تقایم طایفه را مذکور بسیار
 کرده اند و فضایل و صفات شریفه که در زیاده
 فتاوی بسیار نوشته اند که اعمال مذکوره
 که این فرق در آن اشتغال دارند از خفندگی
 و غیره فخر است و عصیان جنانکه صورت
 بعضی از آن بعد از این مرقد هم کرده اند و الله اعلم
 و در حدیث واقع است که این جماعت را کاران

و فریبندگان

و فریبندگانند و آنچه سیکه خداوند تعالی
 و غیر از انچه و لعب و سایر مبتدعات و تحریفات
 از جانب شیطان است چنانکه سابقا مذکور شد
 و مذمت ایشان از قرآن بشعوت رسیدن و نماز
 باید که میل بایشان ننمایند و بهای و سیاهی
 ایشان کول غفرد و قول ایشان را که فلسفانند
 اعتبار نکنند و مقلد سرین که راه ایشان نشود
 و اگر کسی خواهد که بهر از این به حال این جماعت
 اطلاع یابد که بکتاب فقه المشرقی و تفتیح
 المذهبین رجوع نماید که در صورت فتوی
 بعضی از علما سمت ترقیم بسیار بداند که صورت
 اشتغالی که در باب اعمال ناشایست و جماعت
 از علمای عصر غفوره اند اینست علمای طایفه
 محقه و فضایل فرقه ناجیه از شیعیان و از

که بگویند اینها را که بیاورند و از این
که بگویند الحق و هم من المیل مع ضنون اعظم الله
اقدارهم و قد برساند و خلد برکت اقدارهم
من الخلائق يوم الدين و امرهم من عظمة العباد
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بیان فرمایند
که بنیان و سرود اشتغال نمودن و مطربانه
و غنیا نه اصول که فتن و دست زدن و در حق
کردن و بپنج خرد آمدن و در اسرار مذکور
بودند فتن است یا طاعت و معصیت است
یا عبادت یا فتن و جبر و علی الله علیهم و الله
المعصوبین صدرت فتوای که هر یک از علما
نوشته اند اینست در باب استطاب علی القابی
صدارت و بنیاد پناه میرزا حبیب الله خلد الله
العالی باین طریق تمیق فرموده که آنکه فعلا

مذکور

مذکور حرام است و پیشه فساد و عوامست و نیست
فأعلن ان مکرمین من مدان یا کرمه فنادان
و حضرت مغفرت و غفران پناه اعدا افضل
المجدید سید احمد حمزه الله علیه باین عبارات
بر حق مکر دانید که از کتاب اسرار سطوح
فتوای حرمه احمد بن زین العابدین العلی
العالی و حضرت سیادت و بنیاد پناه
علامه زمان نادره الدهر بنیر ذریع الدین
محمد بنی سلمه الله تعالی بن در جواب سطوح
ساخته اند ظاهر است که امور مذکور فوق
نه صلاح و معصیت است نه طاعت حرمه
ذریع الدین محمد الحسینی و حضرت عالم ربانی مولی
بتائید سبحانی مولا محمد باقر خراسانی صلوات الله
بر این لوح زیل خاصه عنده اند که خلاصه بیان

علمای امامیه و خوان الله علیهم اجمعین نیت کرد و این
 غنا و سرور و حرمت و از احادیث مستند و ظاهر
 میشود که کبریا است و غنی نیت که غناد و قرآن
 باشد و شعر باغیر و فتوای بعضی از علمای مایه و مجتهد
 و قس و قضیع بنظر سید و فتوای کسی بایاحت
 آن بنظر سید و الله اعلم بحقایق امور کبریا و فقیر
 محمد باقر السبزواری و حضرت مرحمت و غفر
 پناه علامی فهای شیخ الاسلامی علی قوی و الله
 بر این وجه قاضی بوده اند که غنا عبارت از
 کشیدن او از مشتمل بر جمیع مطرب و هر
 کردن و سایر امور مذکور حکم و معصیت
 و فاعلان ماثوم و الله اعلم حضرت افادت
 و افاضت پناه مرحمت و غفر و دستگاه
 میرزا ابو الله علی مفتی رحمة الله تعالی و قدس سره

نوشته شد

نوشته اند که غنی نیت در اینکه امور مذکور
 قنات و مطالعت و معصیت است و عباد
 حریر الفقیر المذلل الفقی فی الدین علی و جبار
 از فضلا بصیرین مضمون فتوی داده اند و
 مجموع آن فتوی را در دفترشان خود نیز باخته
 اما این رساله را کجای حق نقل تمام آن نیت
 اگر چه همین دلیل است در مذمت این طایفه
 که در و شایسته آن بخلاف طریق و هر قدر افضل
 و اکمل اولیا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره الله
 و مریدان او مستقر عجب است از حال جاهل
 که حرف عقل میزنند و دعای بی ادبی
 میکنند که با امور مذکور اشتغال دارند
 دوستی می نمایند و فریب ایشان خود را میدهند
 و معتقدان خراب کنندگان دین میشوند

و محبت از این انکه بعد از آن تشبیه که علاج
 کافر و مشرک او برین جهان از برای ایشان میباشد
 و با جمیع انصافین که تشبیه در عالم علم اند
 و بعضی از خصایص به بسیاری از شیعیان
 زیاده از حد خائب و خوار ساخته اند و بعضی
 مخالفان یا بعد از اداری کرده که جلالت ایشان
 مشخص نیست با اظهار کساف که شیعیان را
 در تنگ و باریک انداخته اند و عدوت بپور دارند
 خود دیدیم شخصی را که با این سخن باقر را محقر کرده
 مع الذل و التواضع و غایت و معنی داشت و بپس
 آنکه او عطا فرمودند که در و بود و دیگر را
 دیدیم که با شیخ علی بن عبدالعزیز و مظهر
 دشمن بود و نسبت بان بزرگوارین و ایمان
 زبان میکند بواسطه آنکه در کتاب سطر الحریه

مذکور

بست علاج و بعضی از نظر او که در و از این
 در گذشته می بیند که یکی از مشاهیر شیعه
 اکثر اینها را از حد خارج یا بعضی از اشباه او را
 طعن زده و تحقیق نموده و بحقیقت نارسیده
 با او در مقام عدل و عدل را اینها که اگر بران
 دست یا اند بپس آن هست که بقتل رساندند
 نمایند و بعضی از اینها سر مشهور الشیاطین و علی الله و
 و الله و جمیع متعالی را محذیرا
 فی تاریخ او اینها را در میان علم
 که با عدل و عدل از این انکه
 شمس الدین محمد بن ابی
 در الحلیه الشافعه
 غفر الله له و له
 بوم بعد الحجاب

داده و در فضایل عسقی عینی از سر و شهنش با ان مقام
 بنود و بحال این تقصیر کثیر القصیر رسید که این فضو را
 بعضی از علمیه مقالات ساطعین انحصار کرد و بعضی
 را با او بمطالعہ صرف نماید و الله یهدی من یشاء الی
 صراط مستقیم **والله اعلم بالصواب**
الحمد لله بحکم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
 والصلوٰی والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین **الهدی**
 چون در بسیاری از شیعیان و دوستان علی بن
 ابی طالب بنیادانی و بکافی از اهل علم فریب جمعی
 از عقولان را و درین مورد و غرض کردن و دست زدن
 و برپایین و بر خیزدن و عشق باری با سر و ان را عبادت
 و طاعت بنده شدن از راه شرع و درین غایت دور
 افتاده اند و اینها را بر خود لازم داشت که از ایشان است
 کبری نمود و در او غایب کردم و با امر او شریعت مصطفی

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از تشبیه
 الحمد لله رب العالمین و الصلوٰی والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
الحمد لله بحکم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
 والصلوٰی والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین **الهدی**
 و سر و شهنش از او اشتیاقان متصور بود و برین
 و سال نو و و طواف روی بر روی و آخر بر روی و چون
 ردین بر روی بر روی و طواف روی بر روی و چون
 از این ترتیب در میان کتابهای دار و مشغول بپس
 و سر و اب کرد انید و بر روی و طواف روی و چون
 توضیح الشریع و تفسیر الذخیرین نام کرده و چون در فصل
 چهارم از اهراب که در بیان حکایات است و بعضی

داده

عزیز در این راهی که به این عالم می رسد و به این عالم می رسد
 و تقصیر این عالم می رسد و این عالم می رسد و این عالم می رسد
 که در این راه می رسد و این عالم می رسد و این عالم می رسد
 ترا و در این راه می رسد و این عالم می رسد و این عالم می رسد
 بهای رسانیده اند که در غنای آن است که بعضی از این راه
 شما که با طواف و تصدق باشند از شما و از شما که هر چه
 بنا بر قیاس و احتیاج که در کار و گفتار و تامل و صلاح
 را کرده اند این افعال شما نیز قابل قیاس است که در وقت
 نشستن به حال خود بنشیند و این را که در رسالت و استادی
 و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس
 اگر چه این که در جواب شما بعضی از گفتارها و افعال خود که
 ظاهر در رفتن نمایان و غایت که در این راه می رسد
 سکت و غرض از این است که در این راه می رسد و این عالم می رسد
 و انتقام است بلکه چون حضرت شما را در جوابی که گفت

و تقصیر

و تقصیر این عالم می رسد و این عالم می رسد و این عالم می رسد
 که در این راه می رسد و این عالم می رسد و این عالم می رسد
 بهای رسانیده اند که در غنای آن است که بعضی از این راه
 شما که با طواف و تصدق باشند از شما و از شما که هر چه
 بنا بر قیاس و احتیاج که در کار و گفتار و تامل و صلاح
 را کرده اند این افعال شما نیز قابل قیاس است که در وقت
 نشستن به حال خود بنشیند و این را که در رسالت و استادی
 و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس و قیاس
 اگر چه این که در جواب شما بعضی از گفتارها و افعال خود که
 ظاهر در رفتن نمایان و غایت که در این راه می رسد
 سکت و غرض از این است که در این راه می رسد و این عالم می رسد
 و انتقام است بلکه چون حضرت شما را در جوابی که گفت

ظاهر

اعتقاد خود را در باب محبت و شوق که لازم اهل بیت
بیان نمایند تا بر جعفر و ابی طالب و ائمه شریفه از
نوشته رسالت محبت مخفی نماید که الوهیت را اعتقاد است
و از طریق اهل بیت معلوم نموده است که نباید که
حق تعالی را در نوع عبادت می نمایند و جمیع عبادت
عبادت میکند و اهل بیت عبادت نموده و اهل بیت
از غیر جمیع عبادت می نمایند و اهل بیت عبادت
و چون از روی شوق و شوق عبادت میکنند و اهل
عبادت از امر ذات و طریق و بقراین و جاز فای
و مقصود عبادت و در شوق عبادت از ریاضات و عبادت
تحصیل این طریق است و اهل هر مذهب در تحصیل
این مقام عالمی چنانچه ریاضات کشیده اند و هر یک
طلب از جانب دوا نموده اند و اهل هر مذهب و اهل
نبوت که صلوات بر او باد محبت و شوق در شوق است

رسید

رسید و هر که بفریب غفلت و دلوری با انشا محبت
ایشان کشیده و در بیان خلالت و خلالت کرد مید
و مقصود در بیان شوق و محبت از اهل بیت عبادت
جستار و عبادت اهل بیت و عبادت که شریعت و اهل بیت
کتابی در این باب نموده و از این مقامات الحباب
موسوم کرده اند امید که بدست یاری توفیق اقام
رشد و بلکه عبادان در ریاضت کثرت اهل بیت
که بخلاف اهل بیت نبوتند چون برادی تحصیل
محبت افتد و انداخته اوقات باطل کرده اند و عبادت
نشدند و اندر بر که اهل خود ضلالت و افرود و اند
و در طریق طاعت و عبادت و اخلاص و عبادت و اند
چنانکه تقوی ایشان چندان این چنین و برادرانش
چنانکه اهل بیت علیهم السلام نموده و برای اختر
خود عمل کرده اند و رسایل و تفسیر و تفسیر عظیم

افتاده اند و عالمی را بطلان انداخته اند و نشان
دیاخت کسان اهل است که با جان و مال و این
در عالم ذکر غرق ایم و از حیل و اشیای دیگر
رساله ذکر عوده ایم است که این طایفه خود را با عشق
میخوانند و نسبت عشق بقی تقاضا میدهند و احوالیت
صلی الله علیه و آله که در میان راه و شجره ای از این طایفه
نام من خیریت نموده و میگوید در عالم احوالیت خود
عشقانید بلکه با غلبه شوق و محبت که در این کمال
ایشان برود و در باب پیروی ایشان نموده اند و در
که قید و محبت و شوق و اختیار و در این طریق عارف
کمال شیخ ضعیف و در این راه و این طایفه
و احمد بن محمد علی و شیخ زین الدین و ملا احمد اردبیلی
و غیر ایشان از عارفان شیعه و سنی و اهل علم و ادب
که در کمال خود به علم و شوق و محبت و در این راه

بسم الله

رساله شوق و محبت است چنانکه حضرت خاندان
کام گرفته اند و بر ما زبان طعن و در اندوه انداخته
مگر گفته اند که افعال و اعمال را بجهت باید نمود
و چون خیر را این عقیده باشد که اهل علم با این علم
یا در محبت که فرستادیم که در عین احوال
و علم را که از انبیا و پیغمبر و ائمه و اولاد و
با وجود هر چه در راه یا در محبت که فرستادیم که در عین
نمیگردد و در این راه که از هر جهت خوشتر و برتر
و این چشم زدن و خوابیدن که در این راه و در عین
بسم الله و در راه و در عین و در عین و در عین
که در عین و در عین و در عین و در عین و در عین
برهان تا با او تعلق و در عین و در عین و در عین
شعاری که در راه و در عین و در عین و در عین
در راه و در عین و در عین و در عین و در عین

ساز

[illegible]

١٠

قدیم از اوست و چون مقصود از نوشتن رساله علمیه
شماره این است و چون در جواب گفتگوهای حضرت اخطار
فرموده و از استاد حضرت اخطار فرموده و از استاد
پیش از این فرموده و از آنکه حیثیت خود را که از اخطار
خطا می افتاد و از آنکه مقصود از حرکات سر و زنجیر
از آن حکایت جلیله نقل فرموده و از آنکه حکایت
الحی و حیات این نوع حرکات شود که از کتابان مراجع
و بیان در هر روز و از آنکه جلیله حیات الحی از میان
می آید که از صاحب حضرت پیغمبر و اصحاب از اولاد
از علم اجماعی که در خطبه ائمه و احباب از حرکات
ظاهر شود و علم از کتابهای خود نقل نمایند
که حضرت اخطار و از آنکه از استاد از این
جلیله نقل فرموده و از آنکه از استاد از این
که در او از استاد خود سازد و از استاد از این

او شمع بجان و دود و سوزان و اهل بیت بجان و کلاه و حلقه
 کشیده شد و بر طبقه با بمان و بر دهن و علاج و باز و بر شال
 ایشان و خدا و این طایفه و طایفه بر عفو و ایضا
 بر عفو و از راه شربت و خدا و باد و و شمع و خدا و
 ملکا و هر که برون و شربت باشد و هر که از شربت
 بپوشد و هر که از راه و مال او و شربت که تا به و این
 تصور شربت که بر و این و شربت و برون و از است که با
 و این و شربت شربت **الحمد لله** و این و شربت
 عیب از راه و کلاه و بر طبقه و شربت و شربت و طایفه
 علاج و شربت و این که هیچ طایفه و شربت و شربت و علاج
 کرده و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت
 طایفه و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت
 و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت

100

[illegible]

نقل نموده ایم که از کتابهای مشهور و معتبر شیده است
و بعد از آنست که از کتاب دیگر که اولیای نقل شده که
تاجران علاج و بایز و صاحب از اعلیای دین و بزرگ
میشمارند و کوشش مییزهای که درین کتاب دلیل
مندان باین روش و دلیل خوبی او میباشند و مقارن دلیل
برحق و غیر نقلی چند که درین کتاب است نیست و چون
بر دلیل برادرشان شده این غیب ظهور میکند
عالی بر خدایات عیالی ازین و اهل حق و عیالی
مراحت مستقیم **مسئله اول از باب علاج مایه**
و احاطه به علم و ادب و ازین که ازین بکار شمرده
و مشهور و علم است علاج را در کتاب خلاصه نیست
منزه و ولین کرد و در شیخ طبری که از اکابر علمای شیخ
در کتاب احتیاج علاج با ازان دروغ می یابند
شمرده که کلاف و کالات صاحب الزمان علیه السلام و

و در کتاب

و در کتاب تبصرة العوام که تصنیف یکی از بزرگان
شهر است سند ندارد که علاج در مجموع هاست
تألف داشت و شاکر و عبدالله که فی بود و او شاکر در
امیر خاندان کابل و ابو خالد شاکر در زرقا و زرقا شاکر در
علاج و عیال زرقا و در دعوی پیغمبری میکند و در
مسئله کتاب و مسلمان و دعوی پیغمبری میکند و در
کتاب چند حکایت یاد کرده که فصولش اینست که علاج
دعوی خدایی میکند و هر دمان از پیغمبر میداند
و تکلیف میکند که بعضی او را سجده کنند و میگویند
که راه صدای اسماء و من خدای زمینیم و هر دمان
بشهر جامی فرستاد که در دمان دعوی خوانند و فائز
فروخت یکی از مردان خود برین شیخ که من الله الاطین
بن فلان او را گفت که این خطرات گفت باک گفت
چرا چنین نوشتی گفت این جمیع المسبب نزد ما نیست

هر دو یکی اند و گفتن این کتاب خلاصت همین وقت
در میان ما عاریتیم اول گفت یکی میگوید که در پیش
شریف باشد بگو گفت بل شبلی و ابن عساکر و ابی
جری و میگویند که چون خواجه که حج کی و منافی در
ایام حج در خانه چهاروی که در آن روزی و جبار است
که کسی اندوخته کند و آن خانه را طواف کند و اعمال
حج بجای آورد چنانکه رسم است پس بی نیت بنیم و طعام
دو و خدمت کند و هر یکی را بر او صد در پیش و خدمت
در هر پاس در هر یک که این عمل را در مقام حج باشد و من
در زندان محبوس بود از این برفقاری قاضیان
و قضایان او را بر هر چه بخواهند از هزار تا زیاده
زدود و دست و پايش را بریدند و سرش از دار افتاد
و تشنه را سوختند و تشنه را در دست یکسال در قلم
خاسان کردند اینند که در میان مسلمین مشهورند که در

و نجیبی

و نجیبی در این کتاب از بارید و شبلی و غیر ایشان
از پیران حلاج کلمات کفر نقل کرده و از جمله چیزها
که در حق بارید گفته اند که گفت که بارید میگوید که خدا
هر شب از آسمان زمین آید تا صبح که بگوید یا ای الله
و کسانی که عاشق او نیستند و ظلمهای او را از او میگویند
که روح را بروح و نور را به نور جدا دهد و بگوید یا ای
خیرات و برکات که در دنیا از او باغ و جلال عظمت
خود برود و میگویند که در آسمان و قعر و بیابان آسمان را
در روز و شب از آسمان میروند و در هر یک از اینها
و ششم یکی از ایشان یعنی صوفیان چون از ایشان
گفت هر شب در خانه که بیدارم و طعام و کعبه و بلیغ
ایم چون که گفت بارید گفت بعد از آن که هست
که هر شب بر سر او است و میگوید یا ای الله یا ای الله
که این بی دینیان چه در عالمها کرده اند و چه خرابیها

امد هم مانده اند و چهار تا که او و جاران ساخته اند که
 کسی نخواهد که بماند که در حق ایشان چه گفته باشد که آن کتاب را
 مطالع غایب بود و کتاب تذکره الاولیاء نقل شده که در یکی
 یکی از اینها باین روایت که در حدیث حضرت برسانست
 بنام آنکه است که در حدیث قریب است حق سبحانه و تعالی
 لولای محمد این شرف خواهد که در روز ولای او محمد
 الهی هیچ کانیات از حق منزه نخواهد بود و شیخ زکریا
 در جواب این شخص گفت و الله که لولای من اعظم از لولای
 محمد است است بر کرم خدا این بندگان را باز نقل شده که یکی
 از باین روایت که در آغاز شب شبی که گفت از آن حضرت
 نماز نیست من که در ملکوت و بر کرم و در کمال افتاد است
 او را در است میگوید که گفت خدا را باین روایت که در حدیث
 باین روایت که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 خدا که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث

سوال

سوال کرد که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 گفت لولای محمد گفت میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 خدا را باین روایت که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 گفت از حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 شخصی به باین روایت که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 اگر حضرت احم و قد بر جبرئیل و خلعت ابراهیم و کرم و کرم
 و چهار تن عیسی و جمیعیت همه بودند و در حدیث میگوید که در حدیث
 فتوی و باین روایت که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 عمت باشی و در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 مرفود او را در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث
 گفت یکبار بخانه کعبه شدم و خانه را دیدم و دیدم که در حدیث میگوید که در حدیث
 خدای خدای را دیدم و دیدم که در حدیث میگوید که در حدیث میگوید که در حدیث

مرحله

کجا پیش از ندارد و بعد از آن حکایات شاه عالم پادشاه را
زیارت بایزید برده هم اتفاقا بایزید پادشاه می
روم گذاشته بودند که هم پادشاه عالم بایزید را از دیار
مولا نایب از کیم چون باز کردیم در اول صفر از بر سر آمد
از برودن طعن زنی بایزید و از در وقت متولد میسازد
پیدا شد از این قال شاه فرمود که توفیق از یاد است شیخ
زیارت شیخ کردیم عجله هرگاه شخصی غلام از صفا
باشد شروع نیست اتفاقا و بایزید را در پادشاه وقت
کردند و موجب سب و لعن شدند با آنکه بر تقدیری
که این حکایات از او باشد قابل تامل است چنانکه شیخ
رو چنان فارسی در کتاب فرج تالیف شد شیخ و حکایات
صوفیه نقل کرده است و این حکایات غالباً از روی
جنون عشق از ایشان صادر شده قطع نظر از تالیفات
دیگر که مقام کجا پیش از ذکر آن ندارد پس اخبار و احادیث

مسئله

مقتضای آن واجب عمل حکایات و عقوبات را بقتید با میل
صحیح فرمود و اگر چه بعضی معتقد باین بوده و باشد که
الکلیه اعتقاد است که حضرت جوده است و شیخ بود
مقام خود را بدو اگر چه بایزید در واقع سنی و طعن
بود و باشد خصوصاً عام که ایشان در نهان تقیه
بود و انداخته حال خود می نمود و اندک شریعت
ب و این ایشان کردند با آنکه هیچ کس منتهی بایزید
و منصور بن ولید یا بایزید که نام این جماعت را
باشد و بلکه طعن و حمله ای از طرف اهل بیت چنانکه از نقل
العلماست و شیخ زید علی در کتب خود ذکر کرده است
که این طریق را صاحب مرآة معصومین است و جمعی
از ایشان را یاد کرده از آن جمله اخبار و احادیثی است
مستحب الاحتیاط لایزال و مقرب اونی هر سلی و وفای
استحقاق الله قابل الایمان و احادیث و علماء و ابو ذر را

نقل کرد و گفت که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 میفرمود که اگر اموال من را در دنیا بخواهید پس از من
 جدا کنید و هر چه من در دنیا دارم و غیر از آن را بخواهید
 بکمال کمال در دنیا بخواهید و اینست جمله و صدیقات
 صاحب امر و الله اعلم و اینست از حدیثی که در حدیث
 صحیحین آمده است **و اینست از حدیثی که در حدیث صحیحین آمده است**
 حضرت ائمه در مقام ستایش باین فرموده اند
 که علامه علی بن ابی طالب علیه السلام میفرمود که حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود که حضرت
 ائمه را نپذیرید و آنکه سقایی امام دلیل خوبی نیست
 مگر عایشه و جعفر و ابی ترخ و جعفر کتاب را از ائمه
 و حضرت ائمه میفرمود که علامه علی بن ابی طالب علیه السلام
 میفرمود که علامه علی بن ابی طالب علیه السلام میفرمود که
 دعد و بیان کند که اهل بیت پیغمبر و اهل بیت علی علیه السلام

انهم

از هم که پیغمبر و اهل بیت علی علیه السلام میفرمود که
 از بزرگان اولیای اهل بیت علی علیه السلام میفرمود که
 جدا کرد و مقام الزام سنیان علی بن ابی طالب علیه السلام
 که اموال من را در دنیا بخواهید پس از من جدا کنید
 پس معلوم شد که اموال حضرت ائمه را در دنیا بخواهید
 خوبی باینست دلیل نیست بلکه نقل علامه علی بن ابی طالب
 باینست که اموال من را در دنیا بخواهید پس از من جدا کنید
 شیهه میبود سنیان او را و اموال من را در دنیا بخواهید
 او را میفرمود و در کتابهای خود ذکر خوبی او میفرمود
 و در کتابهای سنیان نقل خود را از شیخ راجع به
 فست داده اند که در مرقد باین بیان میفرمود
 قال که گفت که حال باین بیان میفرمود که
 که قال که گفت که طلب غیب کرد و طلب غیب از کتاب
 ملائکه و غیر آن و حضرت خداوند را و ائمه علیهم السلام

جانبیست یعنی آن مال که رفتن بکلمه پیدا می شود بلکه
آنکه کسی از وی فایده کم برنجی و بی کسی فایده بر خند
آنرا از خود بخاطر و بر دیگر که حق ندارد بکلمه برنجی و ده
الله اذن کم هم علی الله تفرود و در هر دو طرف است که خند
شمار اذن داده یا بر خند آنرا می کند و اما استخار چهر
احول بیت و کم هم مال را در آن وضعت داده اند و تعلیم فرمودند
بدان عمل بر مقام و استخار خیر مال جنبه بر عالم و بر
چون شیعیت و با هر دو جهت است و اما در امامت تقیم
در بیان حدیثی از امام علی علیه السلام که جنای حضرت زین العابدین
حقارتی را نشان کرده اند لیل خنجر بایزید می کشند بیان
نمودیم که غلط کرده اند اگر جنای خنجر و لیل خنجر می کشند
پس در ده و بیست و یک فرموده اند که شخصی که بفلاح از صلا
باشد مشروع نیست اقرار بطلان و او در بیان او نقل کردند
خفی غنا که ظاهر باین صلا است جنبه بر مقام

کرده اند

کرده اند بلکه ظاهر آنست که دست یافتی و مطلب از فقاریها
که برایشان نسبت داده اند آنست که جواد اجاعی و شیخ
علی بن ابی طالب علیه السلام که از روی مال او فوت است اینها
شده اند کلمات که در این مثال باین وجه است و از فقاریها
واقع شود و توانی بدست شیخ و در هر دو جهت است احول تعارض
کلمات او هم کم از کلمات او غایب و با هر دو جهت است
اما در امامت تقیم که در حدیثی از امام علی علیه السلام
که در اول کلمات این جماعت موجب کراهی و ملامت است
و اگر جنای حضرت احوال گفتگو های ایشان را تا او را می کشند
که در گفتگو ها و راه های او بر دیگر و در عثمان و او را می کشند
احول خنجر است از این تا و یا می کشند و در عثمان را یکی
می کشند و یا می کشند گفتگو زمان ایشان زمان تقیه
بود و حوائط اما می کشیم که در زمان تقیه نمی کشند
بود و کلمات او بر کان شیخ و بنوا تقیه غایت که شیان

ایشان را اولیاد اند و شیعیان ایشان را ششاسند
 و اینکه گفته اند هر کس مذمت باین عی و علاج ندانند
 بلکه هر اوست طایفه که حضرت امیر ائمه برین ایشان
 مقرر فرمودند و طایفه دیگر و طایفه دیگر و باین میسرند
 و در نظر ایشان خود ایشان را مدح و تشلیف نمایند بر حضرت
 انعامی است که در شرح کلام ایشان گفته اند و اما باین غیر
 مریدی و یا آن که درین گفته اند و اعتقاد میورینند
 که فخر کرده اند دلیل ایشان نیست چرا که میتوان بود
 که مراد نام و غیره این باشد که احادیث ما از وی
 که شغل بر چیز نیست که مستعد است و از امور این
 عقل بر و ذی عقل حدیث و مراجع حدیث و جهت
 حدیث عقاید و مسائل آن قبولی و حدیث و عقاید است
 مگر بر مبنای صادق الایمان و میتوان بود که مراد این
 باشد که احادیث ما چون آنکه از شیعیان است بر این

و غفلت

و غفلت و مقتضای طبع قبولی و حدیث و عقاید است
 احادیث ما از وی جهت که مخالف اعتقاد آنه عقاید است
 که شیعیان باشند و سایر عقاید قبولی و حدیث است که بر
 اهل ایمان و حدیث سلمان را بود و خطای بعدی
 ایشان ندارد و ایمان از اهل بیت بود و میتوان
 بود که صاحب ائم غیبت باشند و برکت ائم اعظم از وی
 چیزی ظاهر شود که در وجوب انکار جمعی شود که در حال
 او نموده باشند و یا آنکه چون سلمان صاحب علم و بار
 بود از فضایل اهل بیت و غیر این که هر کس را فهم آن ممکن
 نبود پس اگر جنایات اهل بیت و بعضی از آن سینه و جگر از حق
 از عاجز بود و ندیدی انکار می نمود و ندانند که شیعیان
 طلب امرش میگردند و می دانند و خطای است که شیخ
 طبری در کتاب احتجاج از حضرت سلمان نقل نموده
 و بعضی از آن خطب که و خط بعدی را دارا نیست

بسیار بوده انچه با آنکه خیرات علم و علمای یار بوده اند
و این قبح در حضور و علم یک است اما انچه خائفان و متوجه
در زمان حضرت مدینه منوره و اگر انچه از حضرت
بوده باشد یاد بدست استخبر خواهد بود و علمای خائفان که
شبهه علی المرتضی در قیامه ذکر کرده است اما اعتدال
و انچه از مطلق است و باطله اصلاح نفس انداز اگر جمعی
بواسطه تقدیر اخلاق از فضیلتی که عالمی را
اعطاء کرده است به علمای اینان که بر خیر و خیر نیست
عزای و از اول اختیار نمایند و بجا هده نفس که جاد
اکبر است مشغول شوند و نوم نخواهد بود بلکه واجب
و اجابت چه ظاهر است که مرض بر او که در حدیث
و عجب و غیر آن از امراض بلکه که بدست آن در کافی
و غیر آن که است بدین دیانت و بجا آمد نفس
و عواغی شود و اگر من لا ناعط الله احیا علم شفا شده

که خیر

که ضعیف شده است و با فکر کرده و احوال خود فکر
نماید هر غرض شغل بیاض نفس خود خواهد شد
و اگر از مرد و عاقل و آگاه بودی من دنیا را موی
مستقیم **فصل اول در بیان خیر و شر**
علیه السلام ازین گفتگو معلوم میشود که حضرت
لغوا غوری در گفتگوهای مانده و متوجه جواب
شده اند و این است که گفتگوهای نامناسب
نمیکند و در بیان رضای گفتگو که در شهرهای
سعی خائفان و عیب بسیار است و ازین معلوم میشود
که شیعیان طریقه اهل خائفان و دانشمند و ازین
ایشان غیر طریقه تابعان علاج و بایز نیست
و گفتگو که حضرت متاخر اند غرض از هیچ مناسب
بگفتگوی مانده و او که فرموده اند که عزالت
از برای جاد نفس مذموم نیست خواست در شریک

که مستلزم ترک استقامت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نباشد و نقل ندارد مسجد با جماعت کردن و قضای
الحاجت و مؤمنان نمودن و اما جمله بنوانی که تابعان
حاجج سید از وجوب ترک بسیاری از استقامت
حضرت پیروان صلی الله علیه و آله نباشد و نقل ندارد در
مسجد با جماعت کردن و قضای حاجت مؤمنان
نمودن و اما جمله بنوانی که کتابان حاجج سید است
موجب ترک بسیاری از استقامت حضرت پیروان
بلکه باعث خبط و مغالطه و عجز و ایزدلیات پس
بایمانان اجتناب نمودن و هر یکی اهل بیت
باید گرفت و طریقه اهل بیت در جهاد نفس است
که دست از فضول دنیا کشاید و بادل خلل و کوفته
نشد و بتناول جلالت که ترک مشغول شوند و گرفته
و فرجه دنیا که داده هم در نهای خدای تعالی

دود پس آنکه در شریعت حیات بخش ذکر الله و فکر در او
نفس را تقویت نماید تا رفقه رفیق بکمال صحت و عافیت
رسد و شایسته حصول حشر و کمال آن شود و کمال جلوس
بر سبب مظهر و معصوم شود و قابل تکیه زدن بر شکلی
رضا و تسلیم کرد و در این طریقه که حضرت اخوان را کمال
ایست که با احیاء علی از مدینه ایهم و مطالع و کماله ایهم
و کان کرده اند که نفس را بجاهل و در ریاضت اصلاح
نموده اند و هر یک از آنکه چنانچه شایسته خود را بر ریاضت اصلاح
نیکو و خیر نفس شایسته میبود و واقع این هر شش
و در شش با سبب شایسته میتوان نمود و او هر شش
الوجه را مستقیم **مسئله اول از باب شریعتی که اول**
در حدیث و لعل دیگر آنکه شیخ عطار و ملجایی
و غیر ایشان کتابها تصنیف کرده اند و پیروان این طایفه
داشته اند و اینها را اولی نام کرده اند و یک پیروان نام

نبرد و اندک از اهل قلم با سزوار و راست و با و بیچاره عامل
 یا حاکم بوده باشد پس معلوم شد که شیعیان در هر زمان
 امامان خود را اولیای خود دانسته اند و پیروی ایشان
 و فرزان صالح ایشان را پیروی و اندک و فریب جرم و جماع
 و کشف و کرامات حیل که این پیروی و اندک بلکه این کتاب
 همیشه در میان مسلمانان مکرر بوده و این بنا بر آنست که اینها
 امام معقول نبوده و کشف و کرامات برایشان نبوده
 و دست بردن ایشان ضرر و اندک اما شیعیان
 و دوستان علی بن ابی طالب چه کرده اند و طریق را در
 ایشان از این جهت که یک امامان خود را نشان داده اند
 که عجیب است و هیچ است پیروی مثل پیروی ما نبوده و حرف
 ایشان نهج است که زبان قلم بیان نتوان نمود
 کتاب فضل ارباب بحر کافیه است که ترکیب هر اوست و صحر
 بشمار می و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که

فرمود

فرمود که من و دوستان شما میگردانیم و پیروی از او را که اگر
 پیروی از او و پیروی شود هر که را و حق اوست شد و آن دو
 پیروی از او و پیروی و سران آن حضرت و از زنده اند
 و دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
 که اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن کشتی
 نشسته نجات یافت و هر که نجات و پیروی عزی شد
 پس از این دو حدیث صحیح که در کتابهای شیعه و سنی
 مذکور است و دو میان مخالف و موافق مذکور است
 معلوم شد که هر طریقی اختیار نماید که غیر طریقی است
 معصومین علیهم السلام باشد در بیان ضلالت که همراه
 و در رویای تفاوت معلوم خواهد شد **صلوات**
السلام علیهم و علی آلهم و سلم ازین گفتگوها معلوم شد
 که مولا امامان خود را نشان داده اند و اعتقاد او اینست
 که همین طریق ظاهر داشته اند و از سبب عتی و عتی

و سایر باب کالی در هر دو اندک اگر چه داشته باشد
 و خست کرد و شیبان خود را از آن خبر کرد و ما را کلا
 چه در آن واحدیت اهل بیت شخوشت از این علم خبر
 و الحمد لله که سیان از این نوع احادیث بهره مند بود
 ولیکن محو کردیم از جهت آنکه برده اند و کاین نفس
 و شیطان را ندانسته اند که غرار این حدیثی هستند
 نمی فهمند و صاحب کشف در تفسیر هم و همچنین
 جمله بر اعتقاد و بر روی حق می کنند اگر شخصی خواهد که
 یا بدواید که غفلت با علم شود و یا در فکر و اعمال و عبادت
 خود کند و بعد از آن از این حق سبحانه و تعالی بخواهد
 نمود و از این جاعل و اینان و اینهم سبب احکامی از شیخ
 مرحوم شیخ بهاء الدین بن محمد رحمه الله علیه نقل فرموده
 که یکی از اولیاء الله می فرمود که هر وقت حاجت یا زیارت
 و یا حاجتی بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد

حدیث

حدیث نبوی که من اخطوا هم اربابین صبا حافق الهی با مع
 الحکیم بن علی السامی رحمه الله علیه که هر چه در عالم
 از برای خدا باشد و حق سبحانه و تعالی شایسته است
 او بر نیاید و او جاری سازد و یکی از علما علیهم السلام حاضر بود
 رفت و بچهل روز عزت کرد و بعد از آن نزد شیخ آمد
 که من اربابین داشتم و بر من هیچ چیز نگوشتن شد شیخ
 گفت حق اربابین را بواسطه آزمائش داشتم نه از برای
 خدا بواسطه همین چیزی بر تو نگوشتن شد قطع نظر از الله
 از این ریاضت نفس را در اربابین ندانسته بودی
 بعد از آن تلقین او کرد او را در این موافق و موافق
 نشاند و بعد از جواب حکمت و موقوف شد و آنکه حضرت
 مرحوم امامت خود ساخته اند که با خود را در این
 و چیزی بر ما ننقح شد ظاهر را بواسطه عدم پیروی
 چه بسیار مشکلات متابعت دیگران کردند و چنانکه

و دفعه و حدیث جمعی که نزد شیعیان خوانند اند و چنانچه
از آن بهره ندارند و الله اعلم من دینا و الله اعلم المستقیم
فصل دوم در بیان شریعت و احکام و عقاید
این طریقی که حضرت اخوان بر ما انشاء کرده که با کفایت
که با حق و جلال و اشتراک و بر بلندی ظاهر شده و این
و ادلیل بطلان طریقی تا جان صلاح و باین طریقی
چون فرموده اند که این بنا بر آنست که بر ایشان را شادی باشد
این طریقی که با حق و بر ما انشاء کرده ایم که اهل حق
حلی الله علیه و آله و آباء این ارشاد فرموده باشند که
که ایشان حق را به عبارت و معانی و معنی و جوی
شده اند و بنا بر این است که گفتگوهای ایشان فرموده اند
یا آنکه که باطن شرح ایشان را زده و بنا بر این معنی و معنی
گفت الحمد لله که حق که فضل خود را با ما از پیر و معنی
اهل بیت و علمیم که آنکه و توفیق داده که با حق و اهل بیت

اهل بیت

اهل بیت را بر حدیث و معنی خوانند و الله اعلم المستقیم
حدیث که گفته و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
و از طریق غیر ایشان که در سبب خلافت اهل بیت
میگفته و طریقی که در این توفیق و توفیق و توفیق
من دینا و الله اعلم المستقیم **فصل سوم در بیان شریعت و احکام و عقاید**
این گفتگوها که حضرت اخوان کرده اند و بر ما انشاء
زده و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
بیت و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
بیان اعتقاد و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
که حضرت اخوان در بیان احوال و احوال و احوال و احوال
داخل بر محبت باید نمود و با این حال درین ساله
گفتگوهای ما داخل بر محبت نموده اند و نهایت و توفیق
و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
معنی تا جان صلاح و باین توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق

که راههای شیعیان بهر بابی در حق ضعیف نموده و در
کتاب دیگر تندی و استهزاء را ست که شیخ و استاد
شیعه شیخ ابوجعفر طوسی تصنیف نموده و این چهار کتاب
کتب اربعه میگویند **طوسی** دین را کتب اربعه چون جان
باشد این چهار چنان که گویان باشد هنگام جهاد
نفس از میان کتاب چهار را به صاحب عرفان باشد
ای آنکه ترا غلط در حق هدایت و خواست او کی نباشی
که منزل رحمت اوست **شیخان** کتب اربعه که در کتب
راحت که است هر دو در دست **شیخان**
باب پنجم در بیان مذکور شد سابق که این کتب
مشحون از ذکر طریقات و احادیث و کاف و لیکل هر نام
نفس و عملی که در راه هدایت من و شاه الان و مستقیم
مسلم بن الحجاج تصنیف **ابو جعفر** تصنیف و **سکوت**
با این که حضرت اخوانانیک حسن بن علی فرماید که در حق

و غیر

و فعل انجمن حلاج و باینکه باشد بدعوی کاذب است
نمی شود و الله فیدعی من یشاء **الاصول** مستقیم **احمد**
اول **باب ششم** در بیان **اهل بیت** و **اهل بیت**
اگر جاهلی ای بیکه طریقه و اعتقاد ایشان مذکور
و اهل بیت علوات الله علیهم است اما چون کس را در
تکلیف و تکلیف اند و مشهور در میان شیعیان فخر و در
جواب میگوید که هر که اندک عقلی دارد میداند که اگر
این طریقه حق میبود و از اسلام مذکور میبود بسیار
که شیعیان از این سراسر اعز و م باشند و اما ما از آن
اهل بیت حقیرانند این سراسر را تعلیم پذیر شیعه
و حال آنکه هر چه میگویم که این طریقه در میان شیعیان
و بیکانگی اهل بیت مشهور است و دوستای اهل
بیت و علمای شیعه از آن بی خبرند پس معلوم شد
که این اهل جاهل گفته دروغ و باطل است

صلوات بر اهل بیت و ششمین حدیثی است که در این کتاب است
از آنکه سیان ازین طریق هر چه نداشته اند و هر چه
داشته اند بر وجهی است مثل این که در این کتاب و باری
جستای و سبای و بی و عمار و غیر ایشان و ایشان
نیز مصنف فرستاد و آمدند تا کرده اند و در کتب خود که بعضی
علی الجیر و الهی و حسن و شایسته است و این است **فصل**
اول در بیان احوال و احوال و احوال و احوال و این است
اگر چه این سیل و این داری و خدا بر حق و در پی باید
که طریقی درین خود را از جمیع طلب نمایند که این کتابها را
خوانند و دانند و حدیث پیغمبر و ائمه علیهم السلام در فضل
اهل علم و طالبان علم بسیار است و این رساله که این
دو هزار و نه و بیست و یک نفر بعضی از آن اکتفا میکند
اول آنکه از حضرت رسالت علی اهل بیت و احوال و احوال
که طلب از ایشان میکنند و برای طالب علمها میان دریا

در میان

و در میان هوادیک حدیثی فرموده است و معصوم که احسان
اینست که عالم باشد یا طالب علم باشد یا دوست ایشان
باشد و غیر این باشد که هلاک خواهد شد بنا برین اکثر
تا جان حلاج در میان که راهی هلاک است پس چرا که
همچو یک از ایشان حضرت فرموده نیستند و پیغمبر
حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده
و بعضی از علماء اینست که کسی که روایت کند حدیثی
مابین حدیث ما و در دلهای شیعیان را محکم است
افضل است از فراغ عابد **و این** بانی بر هر کتابی
رفیق فیض از در اهل علم باید جست **و این** علم و دقت
نشان میدهد **و این** که در جمیع تفان رفیق **و این**
نمایند و تقم دقتی اهل بیت و علمای که بیرون ایشانند
در دل بکارید و محبت جمیع که از طریق اهل بیت بیرون
رفته اند از دل بیرون کنید چرا که حدیثی از حضرت

المؤلف

اگر باقی بود این گفتگو ها را قانع بنشیند و باقی را از حدیث
 الرضا علیه السلام مستقیم **فصل سیم در بیان فضیلت و مقام**
عزیز علی بن ابی طالب این گفتگو ها هیچ دخلی به دعای ما ندارد
 بر ملا هر گاه که در دعا حدیث شد است عالمی که مقتضای
 علم خود عمل نماید بسیار است و باقی حدیثی بر پیشاء
 الرضا علیه السلام مستقیم **فصل اول در بیان حدیث و احوال**
عزیز علی بن ابی طالب و لایذ دین بر این که هر کس بخواهد بر جماعت
 ملایم بقیه بنیاد داشت که در کتاب گفتی که یکی از چهار
 کتاب است که هر است که سفیان ثوری که یکی از این چهار
 ایضا است بجلال امام جعفر صادق علیه السلام اندوخت
 اعتراض کرد و مضمون آن شخص این بود که این قضای که در حدیث
 قضیت و مناسب قویت حضرت امام علیه السلام و از آن رو
 قرآن و حدیث الزام داده آن شیخی از مجلس حضرت زین
 رفت دیگر روایت شد که عباد بصری که یکی از پیران

ایشان بجهل از حضرت آمد و او روشن خیال بر
حضرت اعتدال منور **فصل دوم از باب ششم عشق**
مقدمه پیش از آنکه بشکایت این طایفه شریک باشند
و ایشان اعتقاد بمصطفی نداشتند و اگر کسی ایشان را
پیشوای خود و اندوخت بر شیعه میفرمود گفت است **فصل**
آن طرف که عشق می بود در ابو حنیفه شافعی بود و چون
و اگر شیخ عطار در تذکره مدح صفیان کرده مدح ابو حنیفه
نیز کرده و تقی القیصری و ابن ابی عمیر و در سایر کتب طایفه
مطهر این وطن کرده و کلامی و الله یومنی و من یتق الله
حاصل است **فصل سوم از باب هفتم از باب ششم عشق**
خواست که پیش از این حضرت شافعیان این دعوی نمودند
اما چون دلیل و طریق عقل است که بر این شیعه می گردان
خود را بیان فرمایند و آنچه فرموده اند که ایشان من است
شافعی و ابو حنیفه فرموده اند که دلیل شیعه ایشان نیست

چرا که ظاهر است که ریاضت کشان و عاشقان اهل سنت
فقیهان خود را از عشق بی بهره میدانند چنانکه شافعیان
علمای شیعه را علمای ظاهر میخوانند بلکه میگویند که گفت بلکه
میتوان گفت که این مذهب که ایشان شافعی و ابو حنیفه
و انور و اندر دلیل از این ایشان است چرا که شیعه را حق میگویند
که ابو حنیفه و شافعی را با این مذهب نمایند که از عشق بیرون
بوده اند بلکه از برای ایشان اثبات خلافت و کسری می
نمایند و الله یومنی و من یتق الله حاصل است **فصل**
مقدمه از باب ششم عشق که در مدح صفیان و ابو حنیفه
قتل است پس باید دلیل بر شیعه ایشان گفت تا مدح
و احمل بر تقییر کنیم و الله یومنی و من یتق الله حاصل است **فصل**
مقدمه از باب ششم عشق که در مدح صفیان و ابو حنیفه
دلیل دیگر بر اینکه طریقه این جماعت طریقه شیعیان است
است که ایشان ترک حیوان را چهل روز ناله میدهند

و اما از اجساد که می شمارند و در کتاب کلمی از امامان
 ما روایت شده که هر که چهل روز کوشش بخشد چهل
 میشود و از آن در کوشش او باید گفت و دیگر از امامان
 ما روایت شده که کوشش سید علمای است پیوسته
 آن عبادت باشد و بگویند که آن بزرگواران بزرگواران
 کرد آنرا که می یافتی که این طایفه دعوی می نمایند ازین
 بابست که چون مدتی حیوانی بخورند و در جای تاریک
 نشینند و از این تقیه می یابند و چون باین حال
 می رسند که سیر اینها یا غیر این نمایند و علم غیال
 چیزی چند مشاهده میکنند مانند کسی که بیک خوره
 باشد یا بیداری که میوشی بروی غلغله باشد و گاه
 میکنند که آنچه دیده اند و واقع آنجا نیست **فصل پنجم**
باب نهم در معنی و بیان عجب ازین آنکه اهل اخبار از
 طریقه ای طایفه ندارد که هیچ یک از ایشان در هیچ

کتابی

کتابی نقل کرده اند که چهل روز حیوانی نباید خورد
 و این طریقه اهل اخبار است که از بعضی را موافق
 احادیث بسیار از طریق علمای خاصه خوب میدانند
 و در این صحت و وجوه و معهود ذکر علی الدوام بجا
 می آورند و این افعال صلی موافق است با احادیث
 تأییدهای حکمت از قلب ایشان بر زبان ایشان جاری
 میشود و الله میداند که این امر از طاعت تقیه **صلوات**
از باب نهم در بیان و در جواب کسی که میگوید حیوانی
 از عملهای شایع و متعارف این طایفه است که از ایشان
 دست بردارند و مانند اهل کربلا از ضرورت است اهل
 این طریقه است بخاک نماد و روزی از ضرورت است و این
 اسلام است و گفتگو در حدیث از بعضی بیشتر واقع شده
 و الله میداند که این امر از طاعت تقیه **صلوات**
و از باب نهم در بیان و در جواب کسی که میگوید و ظاهر از اخبار

نیز این جماعت را اعانت و یاری مینمایند و در کمال
خداوند عزله و الله عزله منافق که از پیران نیز این
جماعت نقل نموده که گفت بعد از بیت و صبر
سال که سلوک طریق حق کردم شیطان مرا وسوسه
میکرد و در بقالی من بعد از خراب شدن جواز
الزمام دادم من گفت که من بیا غلطه ام و رفعا
و شوق سازند ام جماعتی را که در اعتقاد متوراند
پرسیدم که دست شلی را چندان در شطافت و کفر
گفت آری من دست بردن میکنم ای شیعیان
نماش کنید که این حق چه نامعقول گفته ام یقین
که این جماعت میکنند بی یاری شیطان میشود
بیت هر که شیطانش رهنما باشد سر چرخ را خطا
باشد **از باب دوازدهم در معنی هر چه باید**
اگر این واقعه حق بوده باشد و فوق قرانت که آن عباد

لبس الک علیهم سلطان الا من اتبعك من القاصین
و چه استعداد دارد که بعد از جهاد حق سبحانه و تعالی
سلطان شیطان را از بند غلص خود بر دارد بلکه شیطان
سفر بده سازد و لکن شیطان را سلم غرض آنکه هر کس
شخصی را بواسطه غرض نفسانی بغض جنسی هم
او را در لباس قباچه میکرد و بر عکس حبك الشی بیست و
و یکم والله یهدی من یشاء الی امره المستقیم **از باب**
از باب دوازدهم در معنی هر چه باید
حاشا که گفته این مرد جاهل مدعی مافوق قران بوده
باشد حق تعالی خطاب عالم فرموده که ان الشیطان
لکم عدو فالتفت ذمه عدوایان بهر اش ازین که بود
که شیطان دشمن شماست پس بگیرید او را دشمن خود
پس اگر کسی او را یار خود دانست خطا کرده و برخلاف
قران عمل نموده و در این که نقل فرموده اند حق تعالی

نقطه که الجیس دارد و مستطیل بر آن مکان مختص است بلکه
 گفته که الجیس را تسطیح بر بندگان نیست بهر حال انضام
 باید کرد و این تا ویاحت دور نماید و درین خدایان
 ساخت و ازین گفتگو ظاهر میشود که حضرت اخوان نیز
 بطریق خود ظاهر از الجیس معنوی اند و او را بار خود
 میدادند و این گفتگوهای درشت ناخوش که کرده اند
 بعد و یا روی الجیس و انوار باطنی حضرت الشیخ الجلیل
 هدی من حیثه الی امور الهامیه **فصل اول از باب**
سیر و جویان در راه سلوک باز در فواید
 ازین جامع کتاب نقل نموده که امام محمد بن الحسین
 در وقت اختفاء از احوال بوده و در وقت ظهور علی بن
 الحسین بغدادی که قطب الزمان بود فوت شده بود
 الحسن قطب شد و نوزده سال قطب بود پس فوت شد
 و او را در مدینه دفن کردند و عثمان بن عقیق

قطب

قطب شد و از آن نظر کرد و به بیت یک از این خاندان
 پی دین جبراته راها از دهه حال انصاف بهید که با این
 طوطی طایفه محبت میتوان داشت و باز این مرد نقل
 نمود که در سال هفصد و پست و دو شتر با نان در شد
 جنک سواد میکند سکنی بر خمر پیوسته و شک و مهر
 ماه و هجدها شت فصل **فصل دوم از باب سیر و جویان**
 چنانکه مذکور شد که تصوف سنی بسیارند و قول ایشان
 محبت بر شیعیان نمیشود مگر از سر فرات ایشان در کتب
 متداوله علمای که مدعا طلبه بران میکنند اگر جاهلی
 اعتقاد کند که هر کس که تصوف کرده اند خواست
 محبت نمیشود بر علمای باقی و الله میدانی که شیخ الاسلام
 مستقیم **فصل سوم از باب سیر و جویان در دعوات**
معنی میرزا این را که حضرت اخوان را بر زمین گذر
 این جماعت که جماعت سلسله و طریقتند و بنامهای طریقات

دعوی میکند که اسرار این طایفه متواتر است پس بانی
 که در میانند که با اعتقاد ایشان که باطل است که در دفعه
 باشد که نقل ایشان اسرار از آن حضرت اخذ نمود دعوی
 فرموده اند متواتر شد و الله اعلم بالصواب
مستقیم فصل اول در بیان حلال و حرام
مسئله اول در دفعه اول از آنکه از آن کاشی که یکی
 از علمای دین است نقل کرده که او در سخن خود
 الله عزوجل فرمود که در کتاب اصطلاحات از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شد که فرموده اند که هر کس
 اسبیم که بگوید و آید اگر او بیستی میکند من با او ایمان
 می آورم و مالیک من پیشی که فرماید من با او ایمان آورم
 ای عزیزان به سبب حماقت او فرموده اند که او بگوید انظر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده و باین حدیث دروغ متشک
 شده و باین حال که این جماعت در اندیشه از شیعیان

از روی

از روی نادانی سر برآید شایسته **فصل دوم از باب**
چهارم در معنی **میزبانی** اخباری سنی از شیخ **میزبانی**
 کاشی رحمة الله علیه نقل نموده بعضی از آن است که شیخ
 در میافت و آثار شیخ او بر مظهر ظاهر و باطن او
 شیخ عبدالعزیز نظریست و شیخ او الله عزوجل است
 و در کتب خاندان او که در بسم الله است که شریف
 شده اسامی ائمه اثنی عشر مکتوبت و این قدر احوال
 شیخ عبدالعزیز از آن شیخ بها الدین عبید بن مسعود
 فرموده اند که در شیخ او در حدیث نیست و همچنین در فضیلت
 و کلمات او و شیخ شیخ نوری الدین عبدالعزیز فرموده
 که شیخ سنی بخوبی تصانیف او تصنیف نکرد و این
 را لایق چنین است و اگر بعضی نظر کنند در شرح و تفسیر
 برسانا السایرین خواج عبدالعزیز انصاری انصاف
 خواهد داد که مثلان سنی و شرح مصنف شده و این

تا کسی از شش بزرگان و محبت جویند باشد این
 در بنای و شریفه اتفاق میدهند و اهل حق سنی باشد
 الامر لمستقیم **فصل سوم از باب چهارم**
در جواب معنی میگوید حضرت اخوان نسبت افرا باین
 میرحسین داده اند و اخبار از آنکه در شیخ ناکر و همچنین
 دعوی می نمایند هیچ متواتر نبوده که شخصی دیوانه باشد
 و کتابی تصنیف نماید که سالار دین از آن سبب دور
 آن کتاب عبدالعزیز از آن نقل نموده ام و در دفعه بعض
 افترا باشد از آنکه در آن است چون باینکه در کتاب
 عبدالعزیز بگوید بیکه الله عزوجل فرموده که الله عزوجل
 نور الدین شریف است و لیل باینکه گفت و الله عزوجل
 کرد در کتب خاندان او و باینکه فرموده و از ده امام است
 بکفتا و ثابت غیثی و بر تقدیری که راست باشد
 این شیعیان دلیل و نیست چرا که سنیان نیز دوازده

بگوید که این حدیث
 را باین حکایت از
 کتاب

المعبر

امام زاد و دست عبدالعزیز و جماعتی از علمای سنی
 دوازده امام نوشته اند مثل الخطب خطای غیور
 و این طایفه اخباری و سنی و اخباری و سنی و اخباری و سنی
 دوازده امام فرموده و قاضی میرحسین سنی که در افرا
 بستن آنکه در حدیث خود دوازده امام را ذکر کرده و الله
 الله عزوجل اثنی عشر مکتوبت و الله عزوجل اثنی عشر مکتوبت
 در هیچ مسلم و در کتاب جمع بین الصحیحین و در دست
 احمد بن حنبل مکتوب است پس باینکه الله عزوجل فرموده
 معنی فاند که حق محمد و از ده امام را بر تبار داده است
 که در دست و دشمنی باینکه از آنکه در حدیث و نیست میفایند
 پوشیده فاند که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 کتب باطله سنی و باطله سنی و باطله سنی و باطله سنی
 کتب باطله سنی و باطله سنی و باطله سنی و باطله سنی
 باطله سنی و باطله سنی و باطله سنی و باطله سنی

فلم ايمان خود را بغير انکه در حق است و بغير اعتقاد
که این سر و شایسته و به باشد و شایسته که بفرستد لغز
فریب خورده و باشد و باین وادی افتاده باشد و با آنکه
این طریق را اختیار نموده باشد که از غیر سنیان این
باشد و اگر سنیان سلب این طریق را بنمایند و
میکنند و از حق می بیند و از حق را حقیقت
و از رجاء عظیمی که در حق و خفیه و لیا شکی
خست بسیار شریف خود بسیار دارند و از حق
من دنیا و از حق استقیم **و از حق استقیم**
و از حق استقیم و لیا که در این این
طالب که کوفه از برای خود نموده اند و از حق
تغییر لیا این امور بخاطر از امان سار و لیا شده
که بفرستد لیا و بفرستد لیا و بفرستد لیا
لیا و غیره و بفرستد لیا و بفرستد لیا

ایشان

ایشان این معنی بسیار است که از حق است و بفرستد
که در آن و طلب و بجاست دنیا و آخرت هر دو کرده اند
چرا که از حق است و بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
کلی که بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
خبر و بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
شهرت و بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
از کارهای سلاخی مناسب با جناب امر فرموده اند
که بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
کلی که بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
مروت کسی را و از حق است و بفرستد دنیا و آخرت
حالا و بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
که بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد
مالک و بفرستد دنیا و آخرت که در آن و بفرستد

ظاهر است و مطهر عشق بر خفیف انصاری و سایر
خطاب العزیز و شریف است از بی معاذ بلکه اکثر احادیث
کلیفی و انکسیتی از حضرت ائمه عصمه علیهم السلام که در
زمان طایفان و بلادین بوده اند ظاهر و در این
فکر و برین مسافت بواسطه صلح بوده است و جانم
زیرین ایشان غرض بوده است همانکه از احادیث
ظاهر است قطع نظر از آنکه کسی که در این مسافت
و طایفان و بلادین است و لیکن جمیع که در این بوده
باشند برین ظاهر بسیار از احادیث و بر این
میشود پس اگر کسی برین ظاهر باشد و در این
که او را اجتناب از مسافت و طایفان بوده باشد
چهار یک اعظم این است که شخصی امر او نباشد
و چون برین ظاهر باشد و به الحاق شدن در حق سبحانه
و تعالی و برین ظاهر باشد و مسافت سازد و در مقام

اعلی

اصلاح نفس و از آنکه ملکات در این ظاهر
من دینا و الاصلی اطمینان **فصل**
باب در بیان طایفان و بلادین و چون حضرت اخوانند
است محبت این طایفان و بلادین از مدارش برآید و بدست
احوال ناپسند و ایشان است و بر عیال که بدست
ایشان از باب سلامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و اهل بیت او شمرده اند و نشانستند که این طایفان
خود را بسیار از مدینه و مدینه نمایند که برین
ملکت کنند و این معنی و برین طایفان و بلادین
و این طرف که حضرت اخوانند و از ایشان و مدینه
تفاوت میکند و این در میان ایشان ظاهر است و انکار
میفراید و عاقل که امیر المؤمنین و اهل بیت صلوات الله
عنه و آله و ائمه علیهم السلام است که از ایشان از مدینه
بالا نماندند و ایشان در محبت الهی ثابتند

کرده اند که شیخ است و غافلانه اند که او را دلیل شمس
نست چرا که سنیان تفصیل کتابهای بسیار در فضیلت
علی بن ابی طالب و مایه ای که تصنیف کرده اند و ایشان را
بنایت دوست میدهند و علی بن ابی طالب را افضل
میدانند و با این حال او را که و عقول را دوست میدارند
و ایشان را خلیفه میدانند و بدانند که این مرد در مشرق
چیزها گفته که باند هب شیخ هر چه میشود از انظار اعتقاد
با طلق است که حضرت امیر المؤمنین را با او صلوات
نم نموده و فرموده است و تمام خواجده و جمیع علمای آن زمان
ای شیخ میگویند که از حق اعتقاد دارند که او را با جمیع شفاعت
مرد حق علی علیه السلام و حضرت خواجه وقت و نفسیه که بنا
بر این لازم می آید که حضرت را در جمیع علمای آن زمان
بجز آن فرزند خود این مرد نباشد **و این را**
شاه حسن بن علی بن ابی طالب گفته اند که در مشرق و علم

اعتقاد

اعتقاد دارند و اگر سنیان بنا بر اعتقاد خود شیخ را
دانند و به حسب حق آن شیخ نبش و به حسب حق
کلیبی که اعظم محدثان شیخ است و او را حق
عبد الله و فرزند و در حقیقت او را حق خداوند است
و یا در آن میکند بلکه همه ایمان را از او می دانند
و ایشان اعتقاد دارند و هر وارث ایشان میکنند و اگر
چیزی از سنیان چون اعتقاد ایشان است که باند
باحت یا اگر در جمیع ایام و اوقات را بر سر ایشان اند
که او سانه شنید و علیه را بدو شکر کرد تا تمام اشیا از
کند اگر بر روی آن از آن بندگان بعد از او بود و حضرت
مولا که در بسیار از غزاهای خود اظهار و ابد است
با عهد انقیاد و حرکات اهل علم و ایمان و قهر و از
اهل البیت کرده و اظهار با صفت حق و شوق و اگر
تقریر مدح اشقیاء کرده است همان در حق آن گفته اند

يك فائده است كه هم با هر نوع انعام و عطا است و از نوع
فكر كوني و عاقلانه و عاقلانه كه در سبب اخلاص و عاقلانه
محنت در طلب حق و حقايق و در حقايق و حقايق و حقايق
فرموده اند و گفته اند كه در سبب انعام و عطا است
ايشان شده است بجهاد اكبر و اكبر و اكبر و اكبر و اكبر
جاي حال يا بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
اعمال خود كه تمام بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
بر بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
بحال بعضي كه اعمال ايشان در حقوق و حقوق و حقوق و حقوق و حقوق
و هر چيزي از شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق
بدان حكمت كه در حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق
اگر چه بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
جواب داده وليكن حريف باشد كه شخص دعوي علم
و دانش كند و از اين معاني و معاني و معاني و معاني و معاني و معاني

بكار

فستاد
يك كتاب در امور و كرامت و كرامت و كرامت و كرامت و كرامت و كرامت
كه در حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق
بعضي از فقهاء و ادب و ادب و ادب و ادب و ادب و ادب و ادب
و در اين كتاب و در اين كتاب و در اين كتاب و در اين كتاب و در اين كتاب
نموده اند و گفته اند كه در سبب انعام و عطا است
ايشان شده است بجهاد اكبر و اكبر و اكبر و اكبر و اكبر
جاي حال يا بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
اعمال خود كه تمام بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
بر بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
بحال بعضي كه اعمال ايشان در حقوق و حقوق و حقوق و حقوق و حقوق
و هر چيزي از شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق
بدان حكمت كه در حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق
اگر چه بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
جواب داده وليكن حريف باشد كه شخص دعوي علم
و دانش كند و از اين معاني و معاني و معاني و معاني و معاني و معاني

[illegible]

دیگران در دعای محیی میگفتند حضرت احوال بسیار
 سلیقه اند و در دعاهای بی دلیل مردانه از فرموده
 که هر چیزی از شوی مرشد کمالیت و ساف و خیر و اند
 که با از او را سافان بی بهره ایم غنی غنا که حق تعالی
 بفضل و رحمت ما را از پیر و اول اهل بیت علیهم السلام
 گردانیده و بهر یک احادیث ایشان ما را از هر کس
 بی نیاز ساخته بلکه گویند نادیده و بین و محتاج بودیم
 حدیث اهل بیت از کترین بشود و آداب بی ندای
 و خدا پرستی یاد کرد و اگر جناحی بر شما شرفی حجت
 امیر امر شود و میدانند ما را از بیانات اشعار و آیات
 و آله الهی من چنانکه او را مستقیم است **استقامت**
مستقیم ما از **استقامت** و **استقامت** دیگران که از پیر
 شیخ محیی الدین است و او را شکیاست و شهادت در
 اظهار اشتیاق این شیخ شیطان صفت بسیار گفته

ویرا

ویرا مدح نموده و یکی از ان شوا اینست که گفته **بای**
 ما عاشق و مرگشته سودای و مشغوم اندر چهل ساله
 کانیست ترا و هر گانه طلش غرقه و دریای و مشغوم و در
 بعضی از خطبهای مشغوم گفته که چون حقیقت حاصل
 شود شریعت باطل شود و شک نیست که این کفر است
 چرا که منی این کفر است که آدمی چون میر به حقیقت
 رسید یک روی و تکلیف نیست و شریعت نظر بر وی
 ساقط میگردد و علامه حلی رحمه الله در بعضی از کتبهای
 خود گفته اند که این صفت نیست که در وی در حایر امام
 جمعی را دیدیم که غماز میخواند و یکی از ایشان غماز میخواند
 پرسیدیم که این شخص چرا غماز میخواند گفتند و اصل
 شده و بعد از آن حکایت این طایفه را و طریقه ایشان
 و در داستان ایشان را مذمت نموده و دلیل دیگر آنکه
 این جماعت مذهب جبر دارند و این نیز خلاف شیعه است

و بعضی از نادانان شیعه و مجری شریکال اعتقاد
دارند با آنکه او در گفتن گفته مراد کس را که منسوب
غیر جبر است **بخی** گفتا که او مانند جبر است و معنی
این بیت است که شیعیان که نه جبر که نه سبب ایشان
غیر جبر است بلکه هر دو نیست نیاست جبر که ایشان میگویند
که هر چه از سبب و حادثه میشود خدا میکند و بندگان
اختیار نیست و شیعیان نیز از این منزه جبر است
عازمان نسبت داده و این دو در فایده مذکور است و این
طرف است که جماعتی با آنکه لا فشیع میگویند شیعیان را
فحایت اعتقاد دارند و این مرد و وفوق جبر است
گفته که با اسلام جمع میشود و ازین کتاب گفتا که از او
مهری نقل شده که حاصل معنی بعضی از این است که شیعیان
شیعه را خصوصاً امامی را فریب داده و باین دو نفر که ایشان
تعلیم داده که اهل بیت پیغمبر را دوست بدارد داشت و بعد

ایشان را

ایشان را و اگر داشت تا آنکه ایشان از حد تجاوز نمودند
ایشان بعضی جاهل و رسانیدند و ایشان را سبب نمودند
و گمان کردند که اهل بیت پیغمبر را در نزد ایشان منزه است
دینی و مایه و یک خدای پیغمبر و جبر و سبب را بدست نمودند
که جبر و سبب هر دو نیست ایشان نمیگویند و اندر بعد از آن گفتند که
ایشان که اهل بیت اند و گفته اند که در امامان شیعیان پیغمبر
که این که اهل بیت است و گفته اند که در امامان شیعیان
و گمان کردند که امامت و خلافت رسول خدا نصیب
و اعتقاد نمود که شیعه بر اسطرب و این اهل بیت
و عثمان که او را گفته اند که این جاهل است
شیعه را تفهیم و بداشت که ایشان را با خدا و پیغمبر
اعتقاد نیست بلکه قصیده را در جاهلان میگویند
و دیگر در فایده ازین شیعی نقل نموده که در باب اعتقاد
و سبب از فتوحات میفرمایند که و گویا از حد تجاوز نمودند

که هیچ کس بآن روضه ایشان نداشت با یکی از اولیای
رحمته کبریا او را در دیار بکر دین و جود و صحبت داشتیم
فرمود که من سمع را بصورت خود می بینم و از علم حقیقت
میان من و خدا که با او بنیان برپا می شود بین من می نماید
ایشان را در باطن خود از مذهب و غیره خبری نداشتند
که این ساعت که تو می گوئی به شما می رسد و نشان
می بینم ایشان صفت یافته و ازین تعبیر کردی
ملاحظه نمایند که این کلمات اشتباه خوانده اند و ایشان
اهل بیت در هر چه بنیاد است پس کمال حق دارد که کسی او را
مسلم بخمارد و دیگر کتاب فاطمه از وی نقل ننهد که گفته
که ختم ولایت بر من شده و از شارح کتاب مضمون
نقل کرده که شیخ محی الدین نرملی در مکتوبات نوشته
و معلوم نموده و بعد از آن امر نموده که بر وی دو و پنجاه
دادند که خاتم ولایت بر من است و گفته دلیلی بر آنکه او

خاتم

خاتم اولیاست آنست که آن نشان که در میان دو کف
بین من و صلوات الله علیه و آله بود که از خاتم نبوت کوبید
در میان دو کف شیخ محی الدین بوده و ازین شیخ بیان
صفت شعرها بعد از نقل نموده که مضمون این کلمات است
من شده **محی الدین** و این عبارت خطبه اقصی
من الشری است که از من کائنات و حضرت مکه ناچون
خبر ازین شعر خواندند و این من خرافات میفرمایند و بر
تقدیر حقیقت مراد ایشان آنست که چون عشق و محبت
الهی بود و او را می بینم و می شنود و قلم تکلیف می بخیزد
دیگر آنکه ازین اشعار چون فهمیده اند که مراد از رفیق
و مشق زیارت محی الدین است شاید که چون در ارض
مقدس بنیاد اولیاء الله مدفونند و غرضش زیارت ایشان
بوده باشد قطع نظر از آنکه مشخص نیست که این شعر از کجا
باشد و بر تقدیر حقیقت بر می محی الدین نیز معلوم نیست

بلکه تا شمع انقوات ظاهر است و در هر حال انقوات
الدیاری بر حیات فرو رود بر حقیقت منتهی به وحدت
ستغریانی را شرح کرده و مذهب خود را مذهب انقوات
عترت گفته و شرح این معنی در چند ایراد کرده است و نقل
مکلفات خود کرده که در عالم کاشف دیدیم که اسای
انحصار مانی مفصل بر یک از حضرات قدس مکتوب است
و اگر بر اسطر قیصر مدح اشتیاق کرده باشند و در نهایت
مجدد اگر دانشمند و احوال فاضله کلام علی الدین
بود و باشد پس آنکه فضیلت و محال او در چه مرتبه
برده است چنانکه من که تا شمس الدین محمد خفیه و همچنین
شیخ بها الدین محمد و سید ناصر الدین محمد میرازی
بلکه جمیع محققان و متقدمین خوش چهره خراسان و دیگر
از انجمن را که جلوه حقانیت در استنباط علوم است نقل
مجدد و ایشان بر یاد و از غایت روح از علم کرده و دان که

بکلام

بکرامت و نصیحت اندامان مکلف بعضی از عارفان و مؤلفان
حلال در شرح زود نقل کرده است که تا بحقی الدین
ظاهر شد جمیع علوم ظاهر نشد و اگر شجاعت علم و علم
حادث بقدم و غیر آن را از کلام علی الدین حل نموده
قطع نظر از آنکه الحکمة ضاللة الدین و انظر الى ما قال
ولا تنظر الى من قال مقتضی است که هیچ احدی از کلمات
حکمت امیراوی بهر نباشد و اگر عقول ایشان
بعضی نرسد حمل بر قصور او بر آید باید کرد و اگر
در مذهب بر سبیل نقل از جمعی از حنفی نقل کنند
حمل بر بقیه باید کرد و از آثار افاضات و مستفیض
کردند و نه از آنکه این مقالات باحوال است
چرا جماع این طایفه است که علوم را جایز نیست
کردن در کتب این جماعت چنانکه جایز نیست نظر
کردن در کتب حکما و لیکن جمعی از علوم بهر عظیم

می بیند و لیکن در بعضی احوال و آنکه در کمال فرموده
که شیخ نجفی الدین مدح جیرا بنده و از خان نسبت
داده این سخن از فوق حالت و غیر آن از کتب او نظر کنید
در فوق حالت نیز هیچ ندیده اختیار نموده و بعد از آنکه در
ذکر کرده که مستاجر و اختیار و نقل است و اگر چه در
جهاز خان نسبت داده باشد معنیش ظاهر است
خواهد بود که در حدیث قدسی مجمع علی بن النقیعی
باسانید صحیح و اقم شده است که لا یزال الله یقریب
الی الخالق حتی یحبوا ذل الجنته کت مع الله
یحب به و جبره الذی یسیر به و لسانه الذی یطوب به
فبی سحر و بی و یسیر و بی یطوب الخ چون بنا به اعمال او کند
خود را صرف بنده کنی سبحانه و تعالی نماید
مستعد نیست که بعد از آن رسیدن بر تبه باشد
محبوب باشد در اعمال خیر و در اعمال شر چنانکه حال او

ملک

ملک حاصل می شود و ایشان را بالاتر حاصل شود و هر چه
می بیند الی اصل اطمینان حاصل است **صلی الله علیه و آله**
ما تری و یحیی و یحیی و یحیی حضرت اخوان و مادرش
بر دعوی بی دلیل است انکاری که کرده اند بغایت
دولت و طبع سلیم و عقل صحیح از آن آباد دارد و ناچار
که نموده اند از آن در هر تر است و این فرموده اند
که شاید در ماوله زیاد شیخی این نباشد و این نظر
که در کوه صلی که کدام ولی شیعه مدعی است که شیعیان
از آن خبر ندارند و مولا نا اهلما را اشتقاق زیادتش
می نمایند و حال اهل شام در اصفهان زیارند
از ایشان تقصیر کنند و اگر خواهید که بدانید که این
اشعار از کوناست اهل تتبع در اصفهان زیارند
از ایشان پرسیدند بجا حضرت اخوان هر چه در او
صوفیه گفتگو می بیند و کناشته و هر چه در او شنیده

که نکو کاره اما همی بنویسند و این طریقه که کتاب فوق حد است
که انجی الدین است و آنکه انجی و بر سرهای انجی اعتقاد
می نمایند که خستنی انجی الدین ثابت است اگر چه می تواند بود
که بر شما از راه کشف معلوم شده باشد که این رساله تصنیف
انجی الدین است و الله هر چه می خواهد الاصل استقیم
در بیان انجی الدین انجی الدین که در این کتاب است
خود را به باشد و در نیت آنرا که هر که در نیت خود بر این وعده
اهل بیت خود را نیت و در هر یک از این وعده
الاصول استقیم **در بیان انجی الدین** انجی الدین
خفیه غلظت که انجی الدین منزه و پاد و هو بسیار گفته
و جمیع کتب بحسب این طایفه شده اند و فریبهای و انجی
ایشان خود را از حد کلمات بی معنی و کلام بی الدین
و امثال او می شناسند و نفی از حد کلمات که از وقت
و لطف معانی نمیتوان فهمید و حال چوین و که این است

که

که راه داخل باشد یعنی داخل در عالم بسیار است و مقصود
ما از ابطال افعال است و فضل بخل ندارد و او را می
من بقاء الاصل استقیم **انجی الدین**
در بیان انجی الدین انجی الدین که در این کتاب است
خود را به باشد و در نیت آنرا که هر که در نیت خود بر این وعده
اهل بیت خود را نیت و در هر یک از این وعده
الاصول استقیم **در بیان انجی الدین** انجی الدین
خفیه غلظت که انجی الدین منزه و پاد و هو بسیار گفته
و جمیع کتب بحسب این طایفه شده اند و فریبهای و انجی
ایشان خود را از حد کلمات بی معنی و کلام بی الدین
و امثال او می شناسند و نفی از حد کلمات که از وقت
و لطف معانی نمیتوان فهمید و حال چوین و که این است

خفا که کنایه از این نام باشد که خود را بچشم زشتی ازاد
کم و در نیت از حد کلمات بی معنی و کلام بی الدین
که باز در دواغ غفلت کرده که انجی الدین گفته که قطب
او را فریاد کند و عمل نظریه تنگ است و آن در هر یک از
یک شخص است و گفته که که است که خلافت ظاهر نیز
داشتند و بعد از آن جماعتی را قطب شمرده که از جمله
ایشان ابو بکر است و عمر و عثمان و معاویه و جابر و غیره
عبدالغفر و بنو امی ای عزیزان بدید که این مردم چه
کما را قطب شمرده و اهل بیت پیغمبر را و آنرا نشسته و در
این مردم بسیار است که خواهند که بدانند باید که کتاب
فوق حد است و انجی الدین از امامان خود شمرده
غایب و از محبت این قوم غمزه کشید و اضاف و بهید
که محبت این جماعت را با محبت اهل بیت جمع می توان نمود
ای مانده که گفته بحسب انجی الدین افتاده و در حد کلمات

دور

دور با حب عمر دم سرن از حد کلمات بی معنی و کلام بی الدین
علمت خود را با صاحب خواجه از این مردم عارف و نقل نموده
که او شافعی را از او شمرده و این طریقه که جمعی از امامان
که از امامان و اهل سماع خبر دهند با آنکه سماعی و انجی
خود را از امامان و در کتاب کلمی حایفی روایت شده که
نشان از کتاب است که خبر دهد از امامان و از یاران و شری
و غریب و چون از وی سوال لعل و حرام غایب چیزی شد
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که جاهل
متنبه چون خراسان است که هر چند میگرد و بجای می رسد
جاهل از جاهل را حقیقت دانای علی کردن این را بدین
بتوان هر چند از جمیع جای می رسد مانند خراسان
که در اندیشه ای شیعیان باید که دست بردارن اهل بیت
زده و فریبهای و هو و دعوی کشف و کلمات اهل بیت
برای و که از حد کلمات بی معنی و کلام بی الدین

که نظر رسید که چه راهی و طریقی باشد
 باید که بفصلت برسد که بان خواهد رسید و این که
 که ستم و اختیار مشکلات است حق اما تا این که
 که پیش رفتی و بدیقت و بصورت و بی معنی است
 پس که چه بدیقتی و معلوم دارد که تا اول نیست
 و پیش در میان شید و شمشیر و معروف و اگر
 چنانچه این کلمات را در میان از علم بر میخیزد
 و کلمات که در میان است آن که در هر که که حضرت
 اخوان و جفا این چیزی را تا اول خواند و در هر کلمات ما را
 تا اول که در میان بود تا رحمت می دهند و ما را از رحمت
 و اهل و بیرون دنیا و اهل عالم مستقیم **در بیان و بیان**
 بر حضرت اخوان و جفا که در میان است و اختیار بسیار
 مشکلات و تحقیق یعنی آن حدیث بی نهایت و شوار است
 اگر چنانچه خواهد که تحقیقش بر ظاهر شود باید که

در میان

رساله که فقیر در امر بین امرین نوشته است مطالعه نمایند
 و سخن آن در احکام و عقاید است و اهل بیرون دنیا
 اهل عالم مستقیم **فصل اول از باب بیان و بیان**
در بیان و بیان و در فراع است که چند شرح
 قصص از شیخ صدر الدین نقل نموده که از این شیخ کتاب
 شنیدم که میگفت چون رسیدم به پای روم از بلاد
 داندیش با خودم رفتم و اشتیاق که از زمان در کشی شنیدم
 که تفاسیل احوال ظاهر و باطن من تا آخر عمر من می کشد
 شود بعد از توجیه تمام مراقبه کامل هم ظاهر شد با احوال
 بد و خوب و احوال من و اتباع و توار و دوست ناموس و احوال
 شمار در بر رخ ای شریفان و دوستان اهل بیت جده
 که این طریقی در میان بود و در هر که که از دست
 پیغمبر آخرا ب کرده اند کجایش دارد که گریه بیاورد
 رسید و در میان دین خود از دین و دوا ساز رسید

دلائل از آن جهت که از آن جهت های و هوای
 این جمع آمده در هر چهل که اندکند ای شیعیان
 از برای خدا از روی انصاف برین گفتگی ها بنزد
 حق اختیار نمایند و تعصب را و کار برین و بر خدا و
 ضایع سازید و آنچه از مذاهب اهل بیت علیهم السلام و علی
 است که با و در میان خدا و رسول و اهل بیت دوست
 باید بود و با دشمنان ایشان دشمنی که اگر کسی با ایشان
 دعوی دوستی نماید و با این حال دم از دوستی دشمنان
 دین زند و هم از دشمنان دین میزند بود **خدا و اولاد**
ابن محمد بن علی بن موسی اگر حضرت در دنیا از احوال
 خود مطلع شود و بدین شک خود را جاک خواهد کرد چه جای
 گریبان را و آگاه که بر تعصب عجمی که برین و غیر او نیست
 ولیکن بر کائنات فرق نموده است در دین از روی نفس
 و اگر احوال خود را نیکو مشاهده کند مشغول اصلاح نفس شود

خواهد

خواهد شد چه استبداد که شخصی چپ کثرت مجاهد
 و ریاضت بر بعضی از احوال خود یاد گیران مطلع شود و از
 احوال کفار هفتاد و نواست که در حجب ریاضت ایشان
 را صفای نفس حاصل میشود و در احادیث نیز هست چه اگر
 مومن صالحی بواسطه ریاضت نفس و مجاهدت کثافتات
 علوی و سفلی روی دهد و عید خواهد بود و آگاه که مومن
 خواست و این فقیر را و جمعی گفتند از نظر که با این فقیر بودند
 ایشان را کثافتات عظیم حاصل شد که مومن را نوازد و برین
 باشد و با این مدتی بر ریاضت مشغول شود و اگر او را حاصل
 شود و ده کتاب دیگر در میان طایفه تعریف نماید
 ولیکن حجب جاه و ریاست مانع است حضور عامرگاه
 که این امر از من مشاهد شد بسیار ریاضتی میباشد
 کشیدن تا این ملکات را از ایشان تا از این غلبه و جمالی
 و جلالی جلوه گر شود و این نیز خرافات که از جمله کتابهای

من دیده ام و از مستقیم **امام حسن مجتبی**
امام محمد بن علی بن موسی بر حضرت خوانند و میگویند
 که احوال فقیری بر روی اهل بیت پیوسته است و تبلیغ ائمه
 ایشان و این که خود را در نظر تاجان خلاص و باز و در شایسته
 نیست عدالت پناهان انظارهای که یکدفعه از حقیت **استقلال**
 میفرمایند از خدا شرمند نمیشوند و واقع کسی که نفس
 خود را از چنین اصلاح نموده باشد کهایش دارد
 که کسی را نصیحت نماید و دیگر میاندازد که هم عجمی الدین
 از عجز بران دین است پس ترجیح بخشان باطل او نمیداند
 موجب شرفی دین است و واقع از خدا شرمند نمیشوی
 که احتمال این مقام عالمی از برای این خا که امر را می
 میدانی با آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله محتاج
 بود که چه چیزش نازل شود و او را از احوال ماضی و مستقبل
 خبر نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محتاج به اخبار

حالت

تغلب

و تعظیم حضرت رسالت پناه بودند و حضرت یعقوب
 پیغمبر و رسالت مدینه از یوسف و برادرش یعقوب و
 و حضرت سلیمان بن داود از شر صبا و بلقیس خبر
 داشت تا آنکه اخبار دهد و مطلع نمود پس حضرت خوانند
 این شقی را اهل بیت بران سیدان و ازین طرف تر که خست
 گفت بکافران دهند میدهند با آنکه اجماع اهل اسلام
 که خبر از عیب یا حدیثی از انبیاء و اوصیاست و کلام
 مجید بر ناطق است بر اینکه حق تعالی غیب و اوقاف میسازد
 مگر رسد که از او در صورتی قیامی فرموده است که عالم
 الغیب فلا یظهر علی غیب احد الا من ارادنی رسولا
 و دیگر با حق شرع مدد کرده که حضرت خوانند غلط اندیک
 هم نموده فرموده اند که سوار شده که کافران عیب را
 از ریاضت صفای باطن بهم رسد و نازل شد که از اتفاق
 اصحاب اصول و ابواب عقوبات که در آن مخصوص

و چون نماند
اگر با و تمام بودیم زیاد برین تقدیر میکردیم که بیاخت
اخوانند مطالب افشاده است که حاشیای این رساله را همه
سیاه نمایند و اگر نه همان که در کتابت کتب جز ازین کردند
و جواب از آن دادیم و الله تعالی سزاوارتر است که در حق
تقدیر خدا کلمات که در علم و ادب و اخلاق و غیره
انداخته اند که در میان راه حق که طریق اهل بیت نبوت
را همایون میکند و گویا که با همان حلاج و با ایندیگر
و اخلاص و می دانند و ترسیدند و اخلاص ایشان را در کار
جنانچه خواست که آنکه از سواد ما را باقی بماند که سال که
در این بین امری نبوده است و مطالبی که در این بین
نفسیدن همه مطالب این که بیاختار این سیرت و لیل و لیل
تو این نفسیدن که بی انصافی و بی شری و بی عیالی و بی دینی
خود را و عرف غایب که چه کعبان حلاج و باز با انصاف

و قوت

و قوت انفعال که می باشد و الله تعالی سزاوارتر است
فصل اول از باب تقدیر و مطالب و اسرار و اسرار
و لیا که در کتابت کتب جز ازین کردند و جواب از آن
دادیم و الله تعالی سزاوارتر است که در حق خدا کلمات
که در علم و ادب و اخلاق و غیره انداخته اند که در
میان راه حق که طریق اهل بیت نبوت را همایون
میکند و گویا که با همان حلاج و با ایندیگر و اخلاص
و می دانند و ترسیدند و اخلاص ایشان را در کار
جنانچه خواست که آنکه از سواد ما را باقی بماند که سال
که در این بین امری نبوده است و مطالبی که در این
بین نفسیدن همه مطالب این که بیاختار این سیرت و
لیل و لیل تو این نفسیدن که بی انصافی و بی شری و
بی عیالی و بی دینی خود را و عرف غایب که چه کعبان
حلاج و باز با انصاف

که کافی گفتی این چون نام آوریدی که در حق خدا جان
ای جز زاده نکر که بخت عمر و کرم و کرم و کرم و کرم
ساخته که این را پیش از و حق می دانند و **فصل اول**
از باب تقدیر و مطالب و اسرار و اسرار
و لیا که در کتابت کتب جز ازین کردند و جواب از آن
دادیم و الله تعالی سزاوارتر است که در حق خدا کلمات
که در علم و ادب و اخلاق و غیره انداخته اند که در
میان راه حق که طریق اهل بیت نبوت را همایون
میکند و گویا که با همان حلاج و با ایندیگر و اخلاص
و می دانند و ترسیدند و اخلاص ایشان را در کار
جنانچه خواست که آنکه از سواد ما را باقی بماند که سال
که در این بین امری نبوده است و مطالبی که در این
بین نفسیدن همه مطالب این که بیاختار این سیرت و
لیل و لیل تو این نفسیدن که بی انصافی و بی شری و
بی عیالی و بی دینی خود را و عرف غایب که چه کعبان
حلاج و باز با انصاف

و قوت

و قوت انفعال که می باشد و الله تعالی سزاوارتر است
فصل اول از باب تقدیر و مطالب و اسرار و اسرار
و لیا که در کتابت کتب جز ازین کردند و جواب از آن
دادیم و الله تعالی سزاوارتر است که در حق خدا کلمات
که در علم و ادب و اخلاق و غیره انداخته اند که در
میان راه حق که طریق اهل بیت نبوت را همایون
میکند و گویا که با همان حلاج و با ایندیگر و اخلاص
و می دانند و ترسیدند و اخلاص ایشان را در کار
جنانچه خواست که آنکه از سواد ما را باقی بماند که سال
که در این بین امری نبوده است و مطالبی که در این
بین نفسیدن همه مطالب این که بیاختار این سیرت و
لیل و لیل تو این نفسیدن که بی انصافی و بی شری و
بی عیالی و بی دینی خود را و عرف غایب که چه کعبان
حلاج و باز با انصاف

و الله اعلم بالصواب
چشمه اول حضرت اهل بیت علیهم السلام در برابر گفتگوی ملکوتی
 که بکار حلاج و باری بر طریقه خود را بر حق و کفری بر باطل
 و بر ویان طریقه با مخالفان می بیند عجب اظهار حیرت
 فرموده اند که این طریقه علم است بلکه علمای این فرقه
 طریقه را از احادیث اهل بیت فراموش کرده اند و می بیند که
 حضرت اهل بیت خود را بر سر این علم انداخته و بر حق
 که طریقه انبیاء است و هیچ کس که از علم و حکم و هدایت
 ظاهر از این سر قلم اندیک فرموده اند که حق بر حق و باطل
 طریقی نیست و آن رسید و در اینجا می بیند که این طریقه را
 از احادیث پیروی و آنرا در این طریقه از احادیث
 معلوم شد پس بر حق اهدا بود و بر این طریقه اهل بیت
 او را در حال این مردادی از اهل شریعت می توان داشت
 و نه از اهل طریقت چنانکه اهل شریعت را اهل ظاهر میدانند

و مراد

و طریقه اهل طریقت را طریقی عامیانه میدانند و این طریقه
 که بعد از آنکه بواسطه ضعف و باری این طریقه غرض از معرفت
 که طریقه ایشان است و اوقات عمر را بیکدیگر می گذرانند
 طریقه را از احادیث گرفته اند و عوای توان طریقی
 معنی است و دیگر چون می تواند بود که این طریقه متواتر باشد
 با آنکه دو کس را از اهل این طریقه بدلیل این ساینده که شریعت
 باشند و عوای غرضی که از اهل این طریقه می بیند
 و منبسط خود هم اسرار اهل بیت نیستند و گفتگوی
 حضرت اهل بیت از وجه پیروی نیست یا از حق
 معنی توان کرد که اندک یا از حق که تعصب پیروی از اهل
 حیدری من چنانکه اهل طریقت **مسئله اول**
بیت یکی از اهل طریقت است که در رافی
 دلیل خوبی معنی نیست بلکه اگر او را صحت شریعت می بود
 علمای شیعه را و از کتبهای خود ذکر می نمودند و از

که اولیای تحت قیامی که در فهم غیر بلک شریعت عمل
مطالعه اکثر کتب و توفیق چون جمعی از اهل تصوف و سنی
بوده اند و شیوه سنی بیکدیگر مخلوط شده اند و شیعیان
نیز اظهار تفریق کرده اند بلکه بر همدیگر لازم است که طلب
علوم دینی از علمای فاضله بکنند و بعد از تحصیل علوم
تصفیه نفس بر ریاضات و مجاهدات شوند و رخصت
بی کلل و فغان و وحدت وجود و غیر این را بر زبان جاری
خازند زیرا که این سخنان بحسب ظاهر کفر است و نزدیکه
و مجملهای او بسیار دقیق است و هر کس نمیتواند یافت تا آنکه
فضای علمای قایل بدان شده اند مثلاً مولانا جلال الدین
وموکه یا شمس الدین عمر خیو و غیر ایشان معلوم نیست که
فهمیده باشند زیرا که در این معانی فوق عقلت و آثار
کشف بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بشمار دست
نداده بوی از آن نمیتوان برد و شیخها و الدین رحمه الله علی

ازین

ازین معانی بیان کرده است در شرح چهل حدیث و در فی
ابن حقیر از شیخ مرحوم پرسید که حدیث بیکل که مستند
صوفی است در وحدت وجود صحیح است فرمودند که از آن
گذشته است که شد در آن توان کرد و از آنجا که شیخ
نصیح او بوده و از شیخ نور الدین عبدالصمد نظیر نقل
کرده است و ایشان از عظم علمای شیعه اند و محاکات
ایشان از آن گذشته است که شرح فغان کرد کفتم که شرح
فرمایید گفتند تا کسی ریاضات بسیار نکند یا زینتی
رسید و نقل کرد که روزی یکی از فضلاء این شهر که در دنیا
خواججه جان نام دارد نزد من آمد که من وی را شناسیدم
کردم تا معنی وحدت وجود را از من در جواب گفت که اخلاص
بر شماست گفت هیچ کفتم پس این معنی که شما یا در این غیر
معنی است که صوفیه میگویند زیرا که هر مفسر آنکه اگر کسی بر
کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمت او ریاضت کند

باشد ممکن است که بر وی کشف شده باشد شما که بر نداشتید
و ریاضت کشیدید البتة الحی و باقیه این غیر از این چیز نیست
که صوفیان میگویند نقل میکنند که مبادا کار عقلی شود
این بود که مبادا ما را با یکدیگر بفرمایند و نجاست شما کردن
و اگر بعضی از سخنان شیخ علمای سابقه را تا در بعضی مطالعات
نمایند که در نزد مومنان است نسبت به بعضی اقسام خصوصاً
اگر چه اجتناب و اجلاس که مبادا بلغز اما علماء هر چند
بیشتر نقل کنند و بیشتر مطالعات کنند از برای ایشان
فهمی است و اگر درین میان گفتگوها زیادتر شود و بیشتر باشند
اینکه که بگویند و جمیع بر تقصیر و عناد نفرمایند بلکه بعضی
رضای الحی اند و فیما بین هر چند که خود معترف به تقصیر
و عدم این است که چرا در میان ایمان و ایمان که در میان
همراه است نمایند و بعضی طرفی فایز گردانند بجهان
والله اعلم برب العالمین **فصل چهارم در بیان حقیقت**

حقیقت

حقیقت میگوید این گفتگوئی است که حضرت ابوالمختار بن سنان
و جواب ازین است که حقیقت است که علماء بر دو قسم میباشند
مطایفه از ایشان که بر روی شرح را ستوده باشند و هادیان
دینند و علماء رب العالمین و طایفه دیگر که بحسب دنیا
مبتلا گشته و بر وی فقر ایمان می نمایند و بخیر باز و هادیان
دینند و اما تابعان حلاج و یابین بر عملی غیور دارند
حق تعالی شیعیان اهل بیت را از شر این طایفه نجات دهد
نمایند و الله اعلم برب العالمین **حقیقت** میگوید این
در جواب حقیقت میگوید گفتگوهای حضرت ابوالمختار
تقیض کرد که ازین مذکور ساخت که هر قدر از این
مستور است پس هر که مستور باشد چه حاجت بر وی کامل
و اگر فرض کنیم که بر وی کامل در طریق ریاضات و مجاهدات
در کار باشد باید که بگوید بر وی عمل نکند و یکی بر وی که بر این
اقتضای حضرت پیغمبر و امام علی که هر کامل و صلح باشند

و با پیشه بیان کردیم که پیران این طایفه هر با مخالفین
 شیعه اند و با مجبور اند پس بقول اصحیری از پیران حضرت
 اخوانه عمل نمودند چنانچه ایشان را در یک آنکه فرموده اند که
 سخنان این جماعت بحسب ظاهر کفر است همین اند ایشان
 پس است که برخلاف طریق حضرت رسالت نباه و انچه
 مخصوصین علیهم السلام عمل نموده اند و بطاهر خود را کافر ساخته اند
 و حال آنکه در شان کامل که حضرت پیغمبر و انچه مخصوصین
 صلوات الله علیهم میفرمایند اتقا مواضع التهم یعنی پرهیزند
 از جاهای که محل تهمت دیگر در باب وحدت وجود
 گفتگوهای علمیان می نمایند و نقل و حکایت گفتا
 میفرمایند و بقول بیدلیل عای و اعل می کنند بهر حال
فکر خود که از حق پرور شده و بر باطل افتاده و راه
لجود عین شیا، الوصله مستقیم بعد از ان ماست
گفتگو را بر این دو مسکله ختم نموده است که حضرت اخوانه
 باین

باین قصه خواننده شاید که بعضی از عوام را که قوت
 تمیز نداشته باشند فریب تو انداد و اما اهل علم
 و اهل شعور بر این گفتگو ها فریب نمی خورند و اهل هدایت
 کجاست من شیا، الوصله مستقیم تمت الیه الیه السلام
 الوهاب عجب یاری تو در هیچ قدر تو کرد
 حمزه العبد المذنب المذنب المذنب
 ابو طالب علیه السلام
 غفر الله له ولوالدیه
 یوم یقیوم سر کتاب المجدی
 الحساب



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاهله

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

والذي هدانا لهذا

